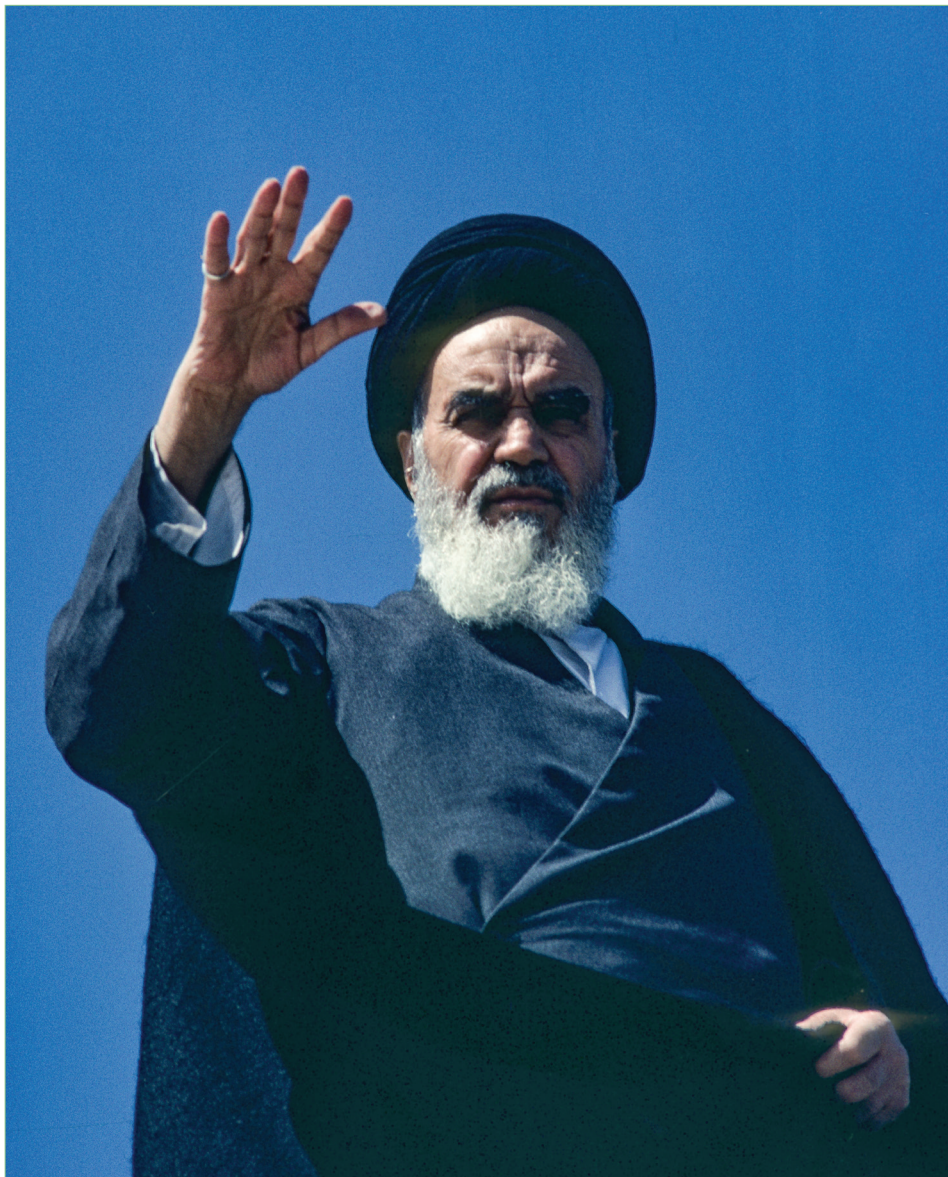




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



■ راه روشن امام (ره)

ارادت مردم به امام (ره) بزرگوار، به معنی پذیرش مکتب امام (ره) به عنوان راه روشن و خط روشن حرکت عمومی و همگانی ملت ایران است.

عید همای
۱۳۹۵/۰۳/۱۴

رهبر معظم انقلاب اسلامی

■ رئیس شورای سیاست‌گذاری و مدیرمسئول:
علی اصغر جعفری
■ جانشین مدیرمسئول: علیرضا عسگری
■ سردبیر: محمود اکرامی
■ مدیر تحریریه: مصطفی عمانیان
■ مدیر هنری: حمید خانمحمدی

■ صاحب امتیاز:



ماهنامه فرهنگی هنری
سال سوم
شماره بیست و هشت
خرداد ۱۴۰۰

دیده بان



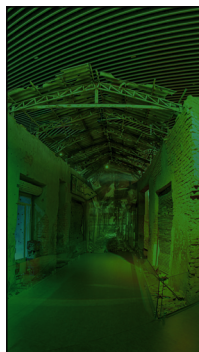
۴۴ | سینمای اندیشه
در معرض نابودی است
۴۸ | یک شهر در چند
سکانس
۵۳ | جای امن گلوله‌ها
۵۸ | چاووشی بیداران

راویان



۴۲ | نقطه عطف
۴۷ | نور خدا در دوران ظلمات
۴۷ | چریک انقلابی
۴۹ | رُخدادهای خُرداد

یادمان



۸ | موزه‌ها و گردشگری
فرهنگی
۱۱ | موزه انقلاب اسلامی
آن گونه که باید باشد
۱۴ | قلب مقاومت
۱۹ | حسینیه انقلاب

ماهنامه‌ای فرهنگی و هنری
برای ترویج فرهنگ مقاومت
و تبیین ارزش‌های انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس



شماره ۲۵ / بهمن و اسفند ۹۹



شماره ۲۶ / خرداد و تیر ۱۴۰۰



شماره ۲۷ / اردیبهشت ۱۴۰۰

روز آزادی خرمشهر را بعنوان یک یاد بود
و افتخار ملی و میهنی باید گرامی داشت.
امام خمینی (ره)



■ شورای تحریریه:

محمود اکرامی، سعید بکناش، علی اصغر جعفری، فتح‌اله جعفری، مجید رضاییان یعقوب زهدی، رسول شادمانی، ابراهیم گلغام بیژن مقدم، محمد جعفر محمدزاده، حسین ولی‌وند، محمدرضا سوفندی، مصطفی عمانیان

■ با هم‌راهی:

داود صلاحی، جواد چهاردولی، غزاله افتخاری، مجتبی عبادی فتح، علی بدرخانی، عبدالله قهری محمد مهدی رجیبی، کبری سنگوری زاده، فریبرز مویدی، آزاده مختاری، زهرا صلواتی، محسن محمدی رضا آشفته، ابوالفضل صالحی، آزاده سادات سید حسینی، هادی قیصریان فرد، سید ابراهیم آل مصطفایی پارسا علوی قدیمی، میثم باقری، ریحانه جعفری، زهرا آبیاری، رها درویش، صدرا حنیف مرتضی قاسمی، سیدرضا هاشمی، مجید شفیع، مهرداد صالحی

گفت‌وگو



۶۳ | خرقه رزم
۶۷ | عرفانی که اجتماعی و سیاسی نباشد عرفان اسلامی نیست
۷۲ | عرفان سیاسی
سیاست عرفانی
۷۵ | امام (ره) با عرفان و حکمت پایه‌های حکومت را بناکرد
۵۵ | معرفی کتاب

پرسش‌ها



۹۱ | دیدن خرمشهر با عینک بدبینی
۹۳ | ما در حال دفاع هستیم
۹۵ | اجرایی ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر
۱۰۰ | هزینه میدان برای دیپلماسی ضعیف
۱۰۳ | تصمیم صحیح
۱۰۸ | تداوم دفاع
اجماع مسئولان و مطالبه مردم

راهنمایان



۱۱۲ | سبک زندگی جهادی
۱۱۵ | اندک اندک جمع
مستان می‌روند
۱۱۸ | انتخابات
تجلی مردم سالاری

۶۲



بهرروز
غریب‌پور

۵۳



عبدالرضا
آلبوغیش

۶۷



محمدباقر
تحریری

۷۸



ابراهیم
فیاض

۱۰۳



محمد
درویدیان

۱۱۲



وحید
کمرروستا

■ نشانی:

تهران، میدان ونک، بزرگراه شهید حقانی، جنب مترو شهید حقانی، موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
تلفن: ۸۸۶۵۷۰۲۶ داخلی ۸۵۰

■ همراه شوید:

سرواز همراهی پژوهشگران، هنرمندان و اهالی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه بوده و در فایل word به آدرس الکترونیکی art@iranhdm.ir ارسال شوند.

خرداد

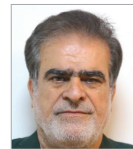
ماه حماسه

شهادت امام صادق (ع) و کشتار طلاب در مدرسه فیضیه قم، درگیری مأموران با طلاب و کشتار در آنجا؛ امام خمینی طی اعلامیه‌ای شخص شاه را به عنوان عامل اصلی جنایت خطاب کردند و محاکمه شاه را خواستار شدند و تقیه را در این شرایط حرام دانستند. در فاصله ۲ فروردین تا ۴ خرداد ۱۳۴۲ مبارزات امام خمینی با آغاز ماه محرم شدت بیشتری گرفت و این مبارزه به یک قیام سراسری مردم مسلمان ایران تبدیل شد. شخصیت‌های بزرگی همانند آیت الله مطهری، آیت الله خامنه‌ای، محمدجواد باهنر، آیت الله هاشمی رفسنجانی، آیت الله منتظری از شاگردان امام به این قیام دامن زدند. صبح روز عاشورا ۱۳ خرداد مردم تهران به ویژه بازاریان راه پیمایی کردند و فریاد مرگ بردیگتاتور سردادند. تظاهرات کنندگان در برابر کاخ مرمر در صف‌های ۸ نفری به راه افتادند. در مسیرهای

خرداد برای همه ما ایرانیان مفهوم دیگری دارد. از روز و تاریخ شکل‌گیری انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) گرفته تا حوادث و وقایع آن از اهمیت بالایی برخوردار است.

تشکیل شوراهای استان‌ها، تصویب قانون انجمن ایالتی و ولایتی در اولین دوره مجلس شورای ملی با ۹۳ ماده و هفده تبصره و انتشار آن در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، همچنین حذف شرط مسلمان بودن و سوگند به قرآن از شرایط انتخاب شوندگان و از همه مهم‌تر انقلاب سفید شاه و منشور شش‌گانه که منجر به نابودی کشاورزی و جنگل‌ها و مراعات بود. تصویب قانون کاپیتولاسیون توسط شاه، همسویی با اسرائیل باعث شد تا امام خمینی انقلاب سفید را انقلاب سپاه و کاپیتولاسیون را بردگی ایران بنامند.

در روز دوم فروردین ۱۳۴۲ که مصادف بود با سالروز



سردار فتح‌الله جعفری

شیطانی را متزلزل کرد و زمینه از هم فروپاشیدگی رژیم منحوس و منفور پهلوی را فراهم آورد.

خرداد سال ۱۳۴۲ سرآغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی بود و از خرداد ۴۲ تا بهمن ۵۷ سالهای مبارزه امام خمینی و ملت ایران با رژیم فاسد پهلوی بود.

امام دهمین مناسبت افتخارآمیز خرداد، سوم خرداد سالروز پیروزی فتح خرمشهر به فرماندهی امام خمینی بود. ملت بزرگ ایران حماسه آفرین این پیروزی بزرگ بودند. جوانان مومن، انقلابی با حضور در صحنه های نبرد و جنگی سخت با ارتش بعث عراق پس از ۲۴ روز به خرمشهر رسیدند. که امام فتح خرمشهر این فتح عظیم را از آن خدا دانسته و فرمودند «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» در پیام آزادی خرمشهر فرمودند: مبارک باد و هزاران بار مبارک باد بر شما عزیزان و نور چشمان اسلام این فتح و نصر عظیم که با توفیق الهی و ضایعات کم و غنایم بی پایان و هزاران اسیر گمراه و مقتولین و آسیب دیدگان بدبخت که با فریب و فشار صدام تکریتی، این ابرجنایتکار دهر، به تباهی کشیده شده اند، سرافرازانه برای اسلام و میهن عزیز افتخار ابدی به هدیه آوردید. و مبارک باد بر فرماندهان قدرتمند که فرماندهان چنین فداکارانی هستند که ستاره درخشان پیروزی های آنان بر تارک تاریخ تا نفع صور نورافشانی خواهد کرد. و مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران این چنین فرزندان سلحشور و جان بر کفی که نام آنان و کشورشان را جاویدان کردند. و مبارک باد بر اسلام بزرگ این متابعانی که در دو جبهه جنگ با دشمن باطنی و دشمنان ظاهری پیروزمندانه و سرافراز امتحان خویش را دادند و برای اسلام سرافرازی آفریدند. اما تلخ ترین واقعه تاریخی انقلاب اسلامی باز هم در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ رحلت امام خمینی بود که امام با بدرقه بی نظیر مردم در بهشت زهرا (س) تهران آرام گرفتند.

چهاردهم خرداد ماه سالروز رحلت جانگذا امام خمینی (ره)، دل های مومنان و انسان های آزاده جهان سرشار از یاد و خاطره آن عزیز سفرکرده است زیرا که امام خمینی (ره) محبوبترین رهبر در جهان معاصر شناخته شده است. امام خمینی (ره) فقط متعلق به ملت شریف و شهید پرور ایران نیست و امروز تمامی آزادگان جهان با هر زبان و فرهنگی درس آزادی خواهی را از خمینی کبیر می آموزند.

خیابان های ری، امیرکبیر، بهارستان، مخبرالدوله، استانبول، میدان توپخانه، فردوسی، انقلاب، میدان فردوسی و انقلاب سی متری، سپه حرکت کردند. افرادی هم سخنرانی و درخواست لغو تساوی حقوق زنان را کردند. در میدان توپخانه مأمورین انتظامی جدی وارد عمل شدند و آن ها را متفرق کردند.

امام خمینی به مناسبت روز عاشورا در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در قم کشتار مدرسه فیضیه را به کربلا تشبیه کردند و فرمودند: «من به شما نصیحت می کنم آقای شاه، من به تو نصیحت می کنم دست از این اعمال بردار من میل ندارم که اگر روزی اربابها بخواهند تو بروی مردم شکرگزاری کنند... من نمی خواهم تو اینطور باشی من میل ندارم تو مثل پدرت بشوی، نصیحت مرا بشنو، از علمای اسلام بشنو، اینها صلاح ملت را می خواهند، اینها صلاح مملکت را می خواهند، از اسرائیل نشنو، اسرائیل به درد تو نمی خورد، قرآن به درد تو می خورد.

بدبخت بیچاره چهل و پنج سال از عمرت می رود، یک کمی تأمل کن، یک کمی تدبیر کن، یک قدری عواقب امور را ملاحظه کن، کمی عبرت بگیر، عبرت از پدرت بگیر، اگر راست می گویند که تو با اسلام و روحانیت مخالفی، بد فکری می کنی، اگر دیکته می کنند و به دست تو می دهند در اطراف آن فکر کن. چرا بی تأمل حرف می زنی؟ آقای شاه! اینها می خواهند تو را یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری تا از ایران بیرون کنند و به تکلیف تو برسند... مگر با رفتن چند زن به مجلس مملکت متری می شود؟ مملکت با برنامه های اسرائیل درست نخواهد شد.»

ساعت ۳ با مداد ۱۵ خرداد، چند مأمور در تاریکی شب و پس از محاصره منزل امام خمینی، امام را به تهران منتقل کردند. ابتدا به باشگاه افسران و بعد به زندان قصر بردند.

خبر دستگیری امام خمینی در سراسر کشور پیچید. در قم، بعد تهران، ورامین، پیشوا، مشهد و شیراز مردم به خیابان ها ریختند و تظاهرات کردند که تا ۱۵ خرداد ۲۲ نفر در تظاهرات به شهادت رسیدند. قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ نیز یکی دیگر از رویدادهای ماندگار و اثرگذار است که نقش آن در روند شکل گیری انقلاب اسلامی غیر قابل انکار است، بی تردید نائل شدن خیل عظیمی از ملت خداجوی ایران بالاخص جوانان رشید و زنان و مردان غیرتمند به مرتبه عظیم شهادت در آن روز، سد عظیم قدرت



تغییر نام تبلیغی اصلی موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

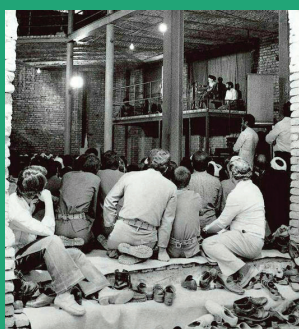
یادمان



۱۱
موزه انقلاب اسلامی، آنگونه که باید باشد



۸
موزه‌ها و گردشگری فرهنگی



۱۹
حسینیه انقلاب



۱۴
قلب مقاومت



موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس



موزه‌ها

و گردشگری فرهنگ

رسمیت یافتن گردشگری فرهنگی (Cultural Tourism) به عنوان یک هدف مطالعاتی به آغاز قرن بیستم باز می‌گردد، اما این فعالیت به صورت رسمی در سال ۲۰۰۲ آغاز شده است. در این سال شورای بین‌المللی آثار تاریخی و فرهنگی (ICOMOS) یک تعریف رسمی از گردشگری فرهنگی به شرح زیر ارائه داده است: «گردشگری فرهنگی نوعی از گردشگری است که بر محیط‌های فرهنگی متمرکز شده است. این گردشگری به نوبه خود ممکن است رویکردهای متفاوتی داشته باشد؛ از مناظر فرهنگی و تاریخی گرفته، تا میراث فرهنگی-تاریخی و ارزش‌ها و شیوه زندگی مردم محلی، هنرها، صنایع دستی، سنت‌ها و آداب و رسوم جوامع محلی. علاوه بر این، گردشگری فرهنگی و شناختی می‌تواند بازدید یا مشارکت در فعالیت‌های فرهنگی و رویدادها، بازدید از موزه‌ها، کنسرت‌ها، نمایشگاه‌ها، گالری‌ها و غیره را در بر بگیرد.»



مجتمع عبادی فتح

صنایع، رقص و موسیقی محلی نیز بازدید می شود. در این گردشگری مسئله مهم جلوگیری از تجاری سازی محض هنر است که موجب کم ارزش شدن آن می شود.

گردشگری خلاق (Creative Tourism)

گردشگری خلاق شامل مشارکت فعال تر گردشگران در مقاصد گردشگری فرهنگی است. در جریان این فعالیت ها، گردشگر به تنهایی یا همراه با دیگران چیزی به وجود می آورد مانند نقاشی و موسیقی. گردشگران گاه جدا از اجتماعات محلی به فعالیت می پردازند، ولی در بیشتر موارد تعامل بین میزبان و میهمان بخش عمده تجربه سفر گردشگران را شکل می دهد. این گردشگری دسترسی بیشتر افراد را به فرهنگ و تاریخ را امکان پذیری می سازد و در جریان آن، گردشگر فعالیتی تجربه محور انجام می دهد و در فرهنگ واقعی یک مقصد و مردمان آن مشارکت خواهد داشت.

گردشگری شهری (Urban/City Tourism)

گردشگری شهری شامل فعالیت های گردشگری است که در شهرهای بزرگ و کوچک صورت می گیرند. بسیاری از این فعالیت ها با میراث و هنر شهرهای تاریخی و فرهنگی مرتبط هستند. شهرهای جدید نیز جاذبه های جدیدی را به شکل مجموعه های بزرگ فراغت و سرگرمی، محله های فرهنگی جدید و خلاق و رویدادهای عظیم عرضه می کنند.

گردشگری روستایی (Rural Tourism)

گردشگری روستایی شامل فعالیت هایی است که در مناطق خارج از شهرها انجام می شوند؛ چشم اندازهای طبیعی، ممکن است جاذبه های اصلی این مناطق باشند. تعدادی از فعالیت های معمول در این نوع گردشگری عبارتند از دیدن جاذبه های زیست محیطی و کشاورزی، گردشگری غذا و نوشیدنی و بازدید از چشم اندازهای فرهنگی. هر روز بر تعداد مراکز سلامت و تندرستی یا مراکز جامع در مناطق روستایی افزوده می شود. در بسیاری از این مراکز فعالیت های فرهنگی، خلاقانه و معنوی (مثلاً یوگا و مراقبه) در جریان است.

یکی از نظریه پردازان فرهنگی، واژه ی فرهنگ را دربرگیرنده هنر و یادگیری و شیوه کلی زندگی مردم می داند؛ یعنی، فرهنگ با گذشته و سنن (مثلاً تاریخ و میراث)، ترجمان های خلاق (مثلاً کارهای هنری و اجراها)، سبک زندگی و آداب و عادات مردمان مرتبط است. اما در اینجا این مسئله مطرح می شود که بسیاری از گردشگران، همان اندازه که به فرهنگ مردمان مختلف علاقه مند هستند به اماکن تاریخی، یادبودها، موزه ها و نگارخانه ها هم علاقه نشان می دهند. در تعریف گردشگری فرهنگی باید این مسئله در نظر گرفته شود که این نوع از گردشگری صرفاً مصرف محصولات فرهنگی گذشته نیست، بلکه مصرف فرهنگ معاصر یا شیوه زندگی یک اجتماع یا منطقه را هم در بر می گیرد. بنابراین، گردشگری فرهنگی هم گردشگری میراث (مرتبط با اشیاء بازممانده از گذشته) و هم گردشگری هنری (مرتبط با تولیدات فرهنگی معاصر) است.

انواع گردشگری فرهنگی

گردشگری فرهنگی به دلیل گستردگی مفاهیم فرهنگ به انواع مختلفی تقسیم می شود که در ادامه به تعریف هر یک از آنها می پردازیم:

گردشگری میراث (Heritage Tourism)

گردشگری میراث با جاذبه های ملموس و ناملموس سرو کار دارد. جاذبه هایی مانند اماکن و شهرهای تاریخی، تاریخ و سبک زندگی جوامع بومی اشاره کرد. به تجمع گردشگران در جاذبه های ملموس مانند اماکن تاریخی، این اماکن را با مشکل محافظت روبه رو خواهد کرد. جاذبه های ناملموس نیز روز به روز اهمیت بیشتری پیدا می کنند و حفاظت از جاذبه های فرهنگی ناملموس از قبیل زبان، داستان ها، سبک های هنری، موسیقی و باورهای مذهبی تلاش بیشتری را می طلبد.

گردشگری هنری (Art Tourism)

گردشگری هنری بازدید از هنرهای دیداری و نمایشی، جشنواره ها و رویدادهای هنری را در بر می گیرد. در این نوع گردشگری علاوه بر دیدار از نگارخانه ها، موزه ها، تئاترها و کنسرت ها از هنرها،



جایگاه موزه‌ها در توسعه گردشگری فرهنگی

موزه‌ها به عنوان گنجینه‌ای از داشته‌های تاریخی، فرهنگی، هویتی و ادبی هر ملت، اهمیت به‌سزایی در ترسیم چهره ملی و بین‌المللی آن ملت و معرفی هویت آبا و اجدادی آنها داشته و می‌توان از موزه به عنوان دریچه‌ای رو به چشم‌انداز توسعه گردشگری فرهنگی یاد کرد.

در گردشگری فرهنگی توجه به اماکن تاریخی، یادمان‌ها، موزه‌ها و نگارخانه‌ها در اولویت است. البته باید به این نکته توجه کرد که این گردشگری صرفاً شامل مصرف محصولات فرهنگی گذشته نیست، بلکه مصرف فرهنگ معاصر یا شیوه زندگی یک اجتماع یا منطقه را هم دربرمی‌گیرد. بنابراین، گردشگری فرهنگی هم گردشگری میراث و هم گردشگری معاصر است. در این میان موزه‌ها به دلیل تنوع و تعددی که در برخورداری از اشیاء، آثار و اسناد تاریخی بر جای مانده از دوران‌های کهن، آن هم در فضایی به مراتب محدودتر نسبت به آثار و بناهای تاریخی در گستره یک منطقه دارند، بیشتر مورد توجه گردشگران و تاریخ‌دوستان و جویندگان فرهنگ هستند.

موزه به عنوان قوی‌ترین بخش و نشانه حامل فرهنگ گذشته در نزدیکی دو مفهوم گردشگری فرهنگی و توسعه فرهنگی قدرت نقش‌آفرینی بالایی دارد، زیرا گردشگرانی هستند که تاریخ را از دریچه فرهنگ مورد توجه قرار می‌دهند و این گروه همان گردشگران فرهنگی نام دارند.

موزه‌ها با حفظ و نگه داشتن آثار فرهنگی به جا مانده از تمدن‌های گذشته می‌توانند در تقویت هویت و فرهنگ جامعه نقش مهمی داشته باشند. در این دوره موزه‌ها در ارتقا و گسترش علم و پایدارسازی آن که به تعبیری آموزش مستمر است، یکی از نهادهای مهم اجتماعی به شمار می‌روند. معماری، ظرفی است برای نمایش فرهنگ، تاریخ، هنر و هویت یک قوم. اینجاست که موزه می‌تواند به عنوان مرکز فرهنگی، نقشی مهمی در حفظ و نگهداری و تقویت هویت فرهنگی در جامعه داشته باشد. گردشگری به ویژه گردشگری از نوع فرهنگی آن، می‌تواند دریچه‌های نوینی از شناخت، پیشرفت و پایداری را برای جوامع به همراه داشته باشد.

گردشگری قومی یا بومی (Indigenous Tourism)

گردشگری قومی یا بومی، آن گروه از گردشگران را به خود جذب می‌کند که مایلند مردمان محلی را در خانه‌هایشان ببینند و سنن و آداب و رسوم آنها را از نزدیک شاهد باشند. دلیل علاقه گردشگران به این نوع گردشگری تعامل واقعی و خودجوش بین آنها و مردم محلی است. فعالیت‌های معمول در این نوع گردشگری شامل پیاده‌روی طولانی مدت و شرکت در مراسم فرهنگی یا خلاق مانند رقص یا صنعت‌گری است. این نوع گردشگری اگرچه می‌تواند به احیای سنن و افزایش غرور فرهنگی قومیت‌ها کمک می‌کند اما باید آسیب‌های زیست محیطی، اجتماعی و فرهنگی آن را نیز در نظر گرفت.

گردشگری فرهنگی عامه‌پسند یا معاصر (Popular/Contemporary Cultural Tourism)

گردشگری فرهنگی عامه‌پسند یا معاصر شامل فعالیت‌های عامه‌پسند است که بسیاری از گردشگران در اوقات فراغت خود از انجام آنها لذت می‌برند (مانند خرید، ورزش، تماشای تلویزیون و سینما). با ساخت جاذبه‌های جدیدی که گردشگران می‌توانند هم‌زمان تجربه کنند (مجموعه‌های سرگرمی، فروشگاه‌های بزرگ، پارک‌های موضوعی و استودیوهای مسیرهای فیلم‌برداری) این علائق گسترش می‌یابد. با این حال، این فعالیت‌ها غالباً در حاشیه گردشگری قرار می‌گیرند.

از نگاه دیگری، گردشگری فرهنگی به دودسته زیر تقسیم بندی می‌شود:

گردشگری نوع اول که شامل بازدید از سایت‌های ملموس مانند موزه‌ها، سایت‌های تاریخی، باستان‌شناسی، معماری و... می‌شود و موزه‌های جنگ نیز یکی از انواع آنهاست.

گردشگری نوع دوم که شامل آثار میراثی ناملموس مانند آداب و رسوم، فرهنگ، نوع معیشت و سایر جنبه‌های علمی مردم‌شناسی می‌باشد. به عنوان مثال اردوهای راهیان نور ذیل این نوع گردشگری تعریف می‌شوند.



موزه انقلاب اسلامی آن گونه که باید باشد

از این رو باید در نگارش و طراحی موزه به گونه ای عمل شود تا سناریوی موزه انقلاب اسلامی ضمن خلق روایت جذاب داستانی و نه صرفاً تاریخی، عواطف و احساسات مخاطبین را با مضامین به کار رفته در ایجاد موزه درگیر نماید و از این طریق به آنان امکان دهد، میراث و ارزش های مد نظر را به شیوه ای ملموس تر درک نمایند بدون آنکه به کنجکاوای های آنان پایان بخشد. موزه های پویا و متحرک زوال ناپذیرند و در صورتی که سناریوی موزه انقلاب اسلامی ایران این ویژگی را نداشته باشد؛ پس از چندی به مکانی برای تکرار مکررات تبدیل خواهد شد و برای مخاطبین بیش از یک و یا نهایتاً چند بار بازدید، جذابیتی نخواهد داشت. بنابراین در گام سوم بعد از طراحی سناریوی آتیه دار، جذاب و درگیر کننده بایستی شیوه های نوین تغییر و تحول در آن نیز به گونه ای دنبال شود که در مسیر هدف اصلی سناریو و نمایش موزه ای باشد. بازتاب این پویایی علاوه بر طرح موضوعات جدید و گسترش روز افزون جامعه مخاطبین، به روز بودن و آینده محوری موزه را به تصویر خواهد کشید. این نشان می دهد که در خلق سناریوی موزه انقلاب اسلامی ایران باید بسیار با ظرافت عمل نمود تا ضمن روایت یک سرگذشت، حماسه و مظلومیت، الگو بودن، جهان شمولی و برنامه داشتن برای آینده تا زمینه سازی برای ظهور نیز در

همان گونه که می دانیم رسالت امروزی موزه ها در رسانه بودن آنهاست. موزه های جامد و بی تحرک که هدفی جز نمایش آثار ندارند دیگر چندان طرفدار نخواهند داشت. در واقع موزه هایی امروز موفق تر هستند که مانند یک رسانه پویا عمل نمایند. بنابراین هدف گذاری هوشمندانه با پیامی هایی موثر و تأمل برانگیز در اینگونه موزه ها که ذهن و احساسات مخاطب را درگیر نماید؛ بسیار حائز اهمیت است. از همین رو باید توجه داشت که قبل از آغاز سناریوی طراحی و در آغاز مطالعات اولیه انقلاب اسلامی ایران، لازم است که هدف گذاری ها دقیقاً مشخص شود.

در طراحی و اجرای سناریو علاوه بر رعایت مسائل روانشناختی و زیبایی شناختی، بایستی همزمان با دادن اطلاعات هدفمند به مخاطب، احساسات وی را نیز درگیر نمود. این احساسات شامل حواس ۵ گانه و البته عواطف درونی هر فرد یا مخاطب می باشد که به تجربه آنها در درک و پذیرش مفاهیم ارائه شده در موزه کمک شایانی می کند. در واقع رسانه های فرهنگی همچون موزه ها باید ضمن ساختن روایت های منحصر به فرد خود، احساسات مخاطبین را نیز بعنوان یک عملکرد الزام آور در فرایند آموزشی و مقبولیت عمومی، در نظر بگیرند.



علی بدرخانی

آن پیش بینی شود. عدم رعایت هریک از این موارد، فرآیند انتقال و معرفی واقعی چهره انقلاب اسلامی را ناقص خواهد گذاشت و این اجحاف به این پدیده مقدس است، پدیده ای که براساس تعالیم اصیل اسلامی و اهداف الهی شکل گرفت. امروزه در فرآیند احداث موزه ها همه چیز حساب شده است. از مراحل مطالعات اولیه، مکان یابی مناسب، سناریوی معماری و احداث بنا تا سناریوی طراحی داخلی، چیدمان، سناریوی محتوایی و بهره وری همگی با بررسی های دقیق صورت می پذیرد تا خروجی آن بیشترین جذابیت و تاثیرگذاری ممکن را داشته باشد. هدف یا پیام اولین و مهمترین گام در طراحی سناریوی موزه هاست. در مهندسی رسانه هایی چون موزه های ایدئولوژیک، طرح هدف و تکنیک انتقال آن بسیار حساس و شکننده می باشد چرا که تمام تلاش های صورت گرفته برای تاثیرگذاری بر مخاطب را تحت الشعاع قرار می دهد. پیام یا هدف در عین سادگی و جذابیت بایستی به صورت غیرمستقیم انتقال یابد و در این مسیر استفاده از شیوه های گوناگون و گاه پیچیده اجتناب ناپذیر است.

بدین ترتیب اهداف در سناریوی موزه ای انقلاب اسلامی ایران چه نکات مهمی را باید در برگیرند؟ در نگاه اول انتخاب پیام اصلی آسان به نظر می رسد اما در واقع هر عنوان و جمله ی زیبایی را نمی توان به عنوان هدف و پیام در نظر گرفت. علاوه بر ساده و قابل فهم بودن که قبلا به آن اشاره شد؛ هدف و پیام اصلی موزه انقلاب اسلامی باید در برگیرنده ایدئولوژی ای باشد که مبنای شکل گیری انقلاب اسلامی ایران و نابودی حکومت طاغوت بوده است. یعنی باید توجه مخاطب را به این موضوع سوق داد که اصلا چرا انقلاب شکل گرفت؟ موضوع چرایی شکل گیری انقلاب در ارتباط با گذشته تاریخی ملت مسلمان ایران است و کنجکاو مخاطب را در این مسیر برمی انگیزد. نکته دوم در پیام اصلی سناریوی این موزه، اشاره به ماهیت انقلاب اسلامی ایران است. یعنی آنکه در طراحی آن باید به گونه ای عمل شود که هر بازدیدکننده ای بتواند چیستی و ماهیت درونی انقلاب اسلامی ایران را نه از زبان دشمنان که این بار از دیدگاه دوستداران این پدیده عظیم جویا شود. سومین موضوع که عامل ماندگاری انقلاب اسلامی ایران می باشد

و باید در قالب هدف اصلی به مخاطبین منتقل شود؛ نشان دادن جامعیت و آینده دار بودن آن است. اینکه انقلاب اسلامی به عنوان یک ایدئولوژی موضوعی تاریخی و محدود به گذشته و حال نیست؛ بلکه به خاطر ریشه دواندن در موازین و تمدن اسلامی سبک نوینی از حکومت داری و مردم سالاری دینی را معرفی می نماید. این یعنی آنکه برای آینده بشری برنامه دارد و البته محصور به مکان هم نیست و می تواند به الگویی ارزشمند برای ملت های آزاد تبدیل شود.

موضوع بنیادی در معرفی انقلاب با توجه به مخاطبین بی شماری که در این باره سوالات زیادی خواهند داشت؛ معرفی هویت اسلامی انقلاب و ایدئولوژی حقیقی اسلام است که وقوع این نهضت عظیم را در آن مقطع زمانی اجتناب ناپذیر می کند. همان گونه که می دانیم، ایدئولوژی اسلام ناب به عنوان یک کل در برگیرنده رهبری، مردم، بصیرت و وحدت می باشد؛ شرایطی که ممکن است در سایر ایدئولوژی ها نیز یافت شود. اما در اسلام همه چیز در راستای ارزش ها و دستورات الهی قرار دارد. پس هیچگاه نمیتوان انقلابی را که به رهبری امام خمینی (ره) در ایران رخ داد، بدون تشریح اصالت اسلامی آن در نظر گرفت. برای مخاطبینی که هیچ اطلاعاتی راجع به اسلام ندارند و یا اطلاعات ناقص و کمی در این باره دارند؛ باید ریشه های ایدئولوژیک این نهضت به خوبی بیان گردد. در واقع می توان گفت که علاوه بر تبیین زمینه های بلوغ معنوی و فکری ملت ایران در گذر زمان، زمینه اصلی در تمامی بخش های سناریو و در نهایت موزه، پرداختن هنرمندانه به معرفی اسلام و آرمان های اصیل آن خواهد بود. یعنی هر حرکت و وحدت آمیز انقلابی توسط مردم با بصیرت ایران در همراهی رهبری انقلاب تا پیروزی آن ریشه اسلامی دارد.

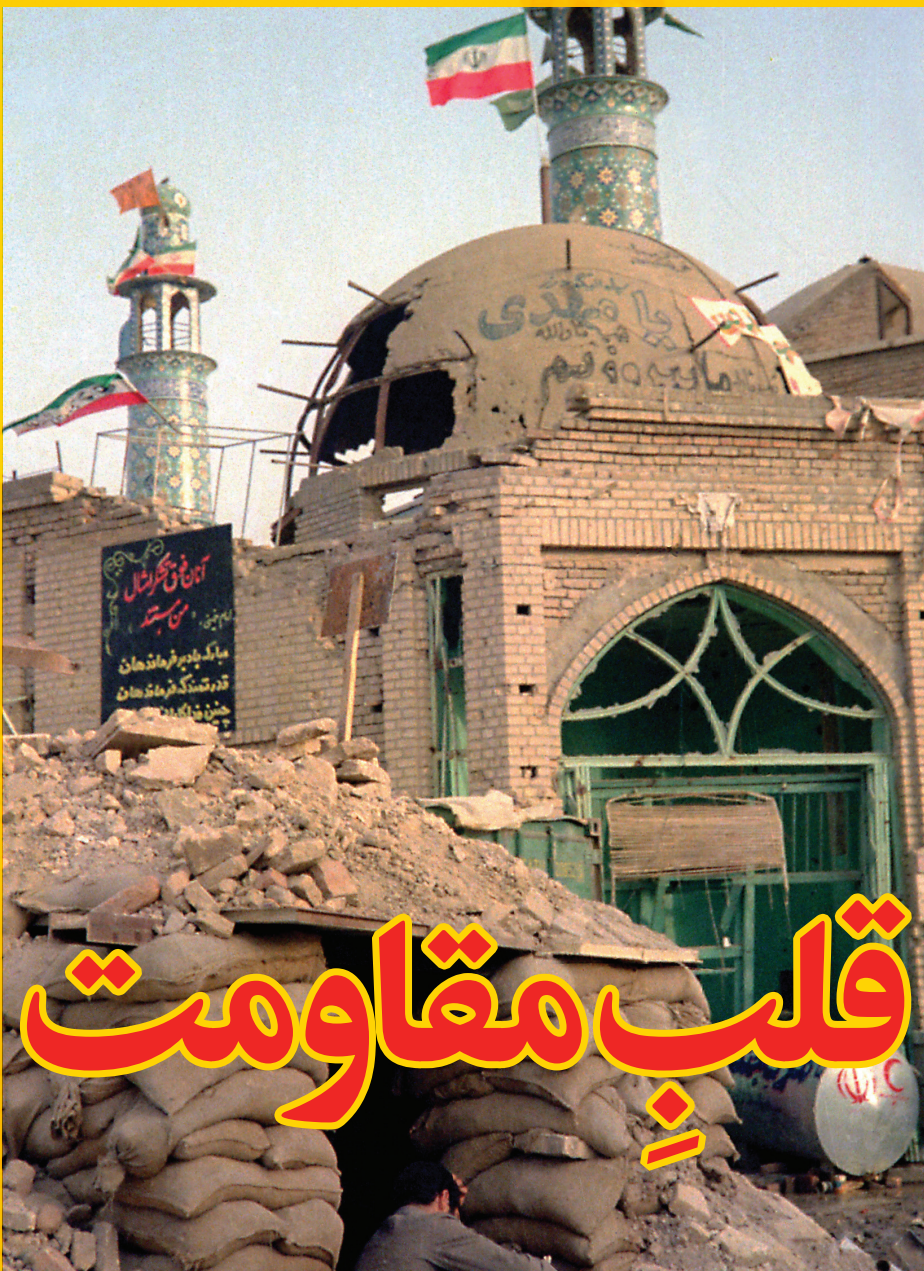
باید دانست که رهبران شیعه از زمان صدر اسلام همواره به تربیت شدن مردم تاکید ویژه ای داشتند؛ حتی فلسفه فرستادن پیامبران الهی برای اقوام مختلف در همین راستا بوده است. هیچ چیزی اندازه فهم مردم ارزش ندارد چرا که به گواه تاریخ اگر قومی بهترین رهبران را هم داشته باشند در صورت غفلت و یا نادانی، هیچ سعادت را تجربه نخواهند کرد. مذاکره امیرالمومنین حضرت علی (ع) با دشمن مسلمانان

سطح فکری مردم گاه بدون هزینه و گاه با هزینه فراوان بدست می‌آید. سخنان حضرت امام (ره) پس از برکناری بنی صدر موید ادامه دار بودن افزایش بصیرت در جامعه می‌باشد. وی پس از آن وقایع فرمودند: "من از اول بنی صدر را قبول نداشتم." این یعنی آنکه با وجودی که به ماهیت شخصی بنی صدر واقف بودند؛ اجازه دادند تا مردم تصمیم نهایی را بگیرند و خود را تابع تصمیم نمودند. بنابراین کاملاً واضح است که گاه برای افزایش بصیرت عموم جامعه، تجربه و هزینه اجتناب ناپذیر می‌باشد. اگر از همان ابتدا شخص تحصیل کرده‌ای مثل بنی صدر با چهره روشنفکرانه خود و با ۹۰ درصد آرای مردمی برکنار می‌شد؛ علاوه بر عدم کسب بصیرت تجربی، ظن و گمان بد نسبت به رهبری و نظام مقدس اسلامی شکل می‌گرفت و در آن صورت تیرهای نفاق و دشمنی، آگاهی مردم را دچار چالش می‌کرد. هیچ‌گاه رهبران عالم شیعی در انتخاب مردم دخالت نکردند، بلکه تلاش نمودند تا بصیرت مردم را به منظور اتحاد و اخذ تصمیمات درست افزایش دهند. در سیره شیعه این مردم و جامعه هستند که باید آگاه شوند تا شاهد شکل‌گیری اتحاد وید واحد در گذران امور جامعه اسلامی باشیم.

نکته اساسی در خلق موزه انقلاب اسلامی ایران این است که تقابل خیر و شر، به عنوان موضوعی الی الابد نمایش داده شود. این یعنی آنکه بازدیدکننده فقط از یک موزه جامد و بی تحرک بازدید نخواهد کرد. تناقض میان خیر و شر مربوط به گذشته و یا حال نیست بلکه در آینده هم وجود خواهد داشت. این موضوع ریشه در باورهای اساسی شیعه دارد. مکتب شیعی معتقد است همان گونه که در صدر اسلام با وجود مقدس ائمه اطهار (ع) شرارت‌ها وجود داشتند با ظهور منجی عالم بشریت حضرت ولی عصر (ارواح‌نااله‌الفداء) و تشکیل حکومت جهانی عدل نیز شر همچنان باقی خواهد ماند. موزه انقلاب اسلامی ایران با وجود معرفی سیر تاریخی به ثمر نشستن انقلاب اسلامی، دیدگاه کنونی آن در رابطه با مردم داری، جهان بینی الهی و تقابل با ظلم جهانی، معرف مکتبی جهان شمول است که ایجاد جامعه آرمانی و سعادت بشری را در تشکیل حکومت الهی می‌داند و این همان برنامه جامع با منش خیر و عدالت جهانی برای آیندگان است.

یعنی معاویه بر اساس خواسته مردم ناآگاه و منافقان زمانه بود. امام حسن (ع) در شرایط عدم آمادگی مردم و به خواست آنان وادار به صلح شد و عجیب آنکه حتی برخی نزدیکان شیعی به کنایه وجود مقدس وی را مذلل المومنین خطاب می‌کردند. عقلانیت تعالی محور و یا بصیرت موضوع ساده‌ای نیست که بشود آن را کم اهمیت جلوه داد. این بصیرت عموم مردم است که موجب پیدایش اتحاد ملی حول رهبری واحد می‌شود. در واقع با آنکه بصیرت و وحدت ۲ مقوله جدا از هم به شمار می‌آیند اما به شدت با هم در ارتباط هستند.

ایرانیان در طول تاریخ همواره نشان داده‌اند که در جنگ سخت، با بصیرت، متحد و شکست ناپذیراند؛ در حالی که جنگ نرم شرایط ویژه خود را دارد و آگاه سازی جامعه، اساسی ترین سلاح به شمار می‌رود. عقلانیت تعالی محور بود که اندیشه و فرهنگ انقلابی گری را به جامعه زمان طاغوت تزریق نمود. در تاریخ سده‌های اخیر و به لحاظ اهمیت می‌توان نهضت توتون و تنباکو را اولین نتیجه بصیرت ملت مسلمان ایران نسبت به خواسته رهبری آگاه جامعه خود دانست که باعث اتحاد گسترده در سطح ملی شد. جلوه‌هایی از روند ادامه دار این بینش عمیق، بعد ها در مشروطیت، در انتخاب سید حسن مدرس به عنوان نمایندگی مجلس زمان پهلوی اول و در ملی شدن صنعت نفت، مشاهده شد اما اوج شکوفایی بصیرت مردمی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) حاصل گشت. ایشان درباره جایگاه مردم ایران می‌فرماید: "من با جرات مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله (ص) و مردم کوفه در عهد امیرالمومنین (ع) هستند." این موضوع به خوبی نشان می‌دهد که آگاهی جامعه و عقلانیت تعالی محور تا چه حد اهمیت دارد. از دید امام (ره) فرد سالم در جامعه سالم تربیت می‌شود به همین علت حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی که مسئولیت حفظ نهضت سنگین تر گشته بود؛ بر افزایش بصیرت عموم مردم تاکید می‌کردند. دقیقاً شیوه و منشی که ما از ائمه اطهار (ع) سراغ داریم همین رفتار است. پیامبر مکرم اسلام (ص) در قضیه احد با آنکه نسبت به دیگران آگاه تر بودند اما تصمیم‌گیری در شیوه مبارزه را به مشورت با همه منوط کردند. افزایش آگاهی و



مغرق است و دارای دو گلدسته با ارتفاع ۲۸ متر از کف زمین و دو گنبد بزرگ و کوچک است که گنبد بزرگ و گلدسته‌ها با کاشی معرق تزیین شده است.

بعد از پیروزی انقلاب، مسجد جامع محل آمد و شد چهره‌های انقلابی متعددی بود که در پی بالا گرفتن فتنه خلق عرب، به این شهر می‌آمدند تا علیه ضدانقلاب و منافقین، اقدام به روشنگری کنند. شهید بهشتی نیز به عنوان یکی از اولین چهره‌های انقلابی به خرمشهر آمد و در مسجد جامع سخنرانی کرد. یکی از اهالی خرمشهر می‌گوید: «روزی که شهید بهشتی سخنرانی می‌کرد، من به همراه تعدادی از جوان‌های خرمشهری مقابل در مسجد جامع ایستاده بودیم و به جمعیتی نگاه می‌کردیم که برای سخنرانی آقای بهشتی درون مسجد جمع شده بودند. در همین حین، چند نفر ضدانقلاب نارنجکی را از روی دیوار پشتی مسجد به داخل حیاط آن انداختند. آن روز، چون صحن مسجد پر بود، باقی مانده جمعیت در حیاط تجمع کرده بودند. به همین خاطر نارنجک آن فرد ضدانقلاب باعث شهادت و مجروحیت تعدادی از مردم بی‌گناه شد.» به دنبال این حادثه تروریستی، مسجد جامع می‌رفت تا خودش را آماده حادثه بزرگ‌تری کند که کمی بعد، با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، رقم خورد. در این حادثه بزرگ، جوان‌های خرمشهری از سنگر مسجد جامع حماسه‌ها آفریدند و دشمن را روزها پشت دروازه‌های شهر نگه داشتند.

روبروی کوت شیخ که در روزهای اشغال خرمشهر خط مقاومت نیروهای ایرانی بود، آن طرف کارون، در کنار بازارهای سیف و صفای خرمشهر مسجدی است که بیش از یک قرن



قدمت دارد. مسجدی در مرکز شهر که هر چند معماری خاصی ندارد اما مدافعان شهر در اولین روزهای جنگ در خشت خشت روحی دمیده‌اند که هر بازدید کننده‌ای را به خود جذب می‌کند. این مسجد بیش از ۱۲۰ سال قدمت دارد؛ ولی از مؤسس و بانی آن اطلاعات دقیقی در دست نیست. در سال ۱۳۴۸، قطعه زمینی از ضلع غربی به مسجد اضافه شد و به صورت فعلی تجدید بنا گردید، با مساحت ۱۲۰۹ مترمربع. با توجه به طبقات موجود ۱۰۲۸ مترمربع اعیانی که در اثر جنگ تحمیلی ۴۰ درصد آن تخریب گردید، به گونه‌ای که دو گلدسته آن کاملاً تخریب و گنبد بزرگ نیز بر اثر توپ دشمن آسیب دیده و در حال حاضر از اعتبارات بازسازی پس از پذیرش قطعنامه ۱۳۶۷ همه ساله مبالغی تخصیص یافته و هزینه گردیده و در ضمن توسط بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس جهت طرح توسعه مسجد جامع، ۴۰۰۰ مترمربع از ضلع شمالی مسجد خریداری و تملیک گردید و با احداث مهمانسرای جهت زائرین و رواق گذر عابر پیاده در دو ضلع شرقی و غربی و ایجاد محل تجاری و حوض آب‌نما شد. این مسجد دارای نمای آجری و حدود هزار مترمربع کاشی آیات خشتی و ۷۷۰ مترمربع کاشی کاری

جنگ

خرمشهر به اشغال دشمن در می‌آمد، مسجد خرمشهر با پشتیبانی از رزمندگانی که از شهر دفاع می‌کردند، در واقع مرکز ثقل دفاع جانانه این شهر بوده است.

زمانی که جنگ در مرز شلمچه آغاز شد، سپاه که تازه در خرمشهر شکل گرفته بود مسجد جامع خرمشهر را به عنوان قرارگاه نیروهای مقاومت مردمی انتخاب می‌کند، جنگ نقره‌نفر در می‌گیرد، پیشروی ارتش بعث به سمت شهر آغاز می‌شود و درگیری‌های سنگین میان ارتش تادندان مسلح بعث عراق، نفربرها و انبوهی از تانک‌ها با نیروهای مقاومت مردمی که از تکاوران کلاه سبز نیروی

مسجد جامع خرمشهر قلب شهر و قلب پندنه ملت ایران بود. این بنا علاوه بر قدمت تاریخی و ارزش معماری دارای ارزش‌های معنوی در مکان و موقعیت قرارگیری خود در این شهر است. این مکان جایی است که ایمان و معنویت رزمندگان معادلات را برهم می‌زند.

این مسجد در میان هزاران مسجد دیگر در گستره کشور مان دارای نقش برجسته و اثر بخشی در طول دوران دفاع مقدس داشته به طوری که اگر این مسجد نبود در همان روزهای نخست

دریایی ارتش، دانشجویان دانشگاه افسری، نیروهای سپاه و مردم خرمشهر تشکیل شده بود، ادامه پیدا کرد.

قرارگاه

نیروهای مقاومت موفق می‌شوند که ۴۵ روز ارتش مسلح بعثی را در کوچه و پس‌کوچه‌های شهر نگه دارند و در این مدت مسجد جامع، کانون مقاومت بود. مسجد جامعی که نقش بیمارستان و ستاد عملیات مقاومت شهر را بر عهده داشت در تیررس دشمن قرار گرفت و به شدت آسیب دید. در ۴ آبان ۱۳۵۹ سقوط خرمشهر رسماً اعلام می‌شود؛ سقوط مسجد جامع سقوط خرمشهر بود. این شهریر حادثه پس از ۵۷۸ روز اشغال در روز سوم خرداد سال ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس که توسط ارتش جمهوری اسلامی ایران (به فرماندهی علی صیاد شیرازی) و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (به فرماندهی محسن رضایی) انجام گرفت آزاد شد. مسجد جامع خرمشهر نقش بی‌بدیلی در حماسه آفرینی مردم ایران در پهنه‌ای به نام دفاع مقدس داشت. این مسجد که در زمان شروع جنگ حدود یک قرن از احداثش می‌گذشت، در لحظه به لحظه مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر و سپس آزادسازی آن، نمادی از ایستادگی و حماسه آفرینی رزمندگان ایران اسلامی به شمار می‌رفت. چنانچه شهید آوینی در تشریح جایگاه این مسجد گفته بود: «مسجد جامع قلب شهر بود که می‌تپید و تا بود مظهر ماندن و استقامت بود... مسجد جامع همه خرمشهر بود.»

رضا خدری از روزنامه نگاران با سابقه خوزستانی می‌گوید: «مسجد جامع خرمشهر از اماکنی بود که هسته‌های اولیه مبارزات انقلابی در آنجا شکل گرفت. این مسجد از وجود روحانیون بنامی، چون آیت‌الله موسوی بهره می‌برد که از حدود دودهمه قبل امام جماعت مسجد جامع را برعهده داشت و در دوران انقلاب هم از طریق این مسجد اقدام به روشنگری افکار عمومی علیه رژیم طاغوت می‌کرد. وجود شخصی، چون آیت‌الله موسوی و جوان‌هایی که حول محور روحانیت فعالیت می‌کردند، مسجد جامع را به کانون اصلی انقلاب در خرمشهر تبدیل کرده بود. اتفاقاً اولین شهید انقلاب در خرمشهر هم درست در مقابل این مسجد گلوله خورد و به شهادت رسید. «شهناز محمدی» جوانی بود که در هنگام تظاهرات انقلابی، مقابل مسجد جامع شهید شد. زمانی که

دیوارهای این مسجد سرخی خون اولین شهید خرمشهر را روی خود احساس کرد، کمتر کسی فکرش را می‌کرد که دو سال بعد، محیط این مسجد پر از ابدان مطهر شهدا شود و سرخی خون شان، دیوارها و صحن و سرای ملکوتی آن را مزین کنند.»

جانباز برام زاده یکی از رزمندگان خرمشهری می‌گوید: «وقتی دشمن به شهر ما حمله کرد، خیلی از نهادهای دولتی از کار افتادند. در خلأ این نهادها، مسجد جامع هم نقش بیمارستان را ایفا می‌کرد، هم نقش یک پایگاه نظامی را و هم نقش پشتیبانی از جنگ و باقی‌مانده مردم را. آن روزها مسجد جامع پناه و مأوی مردمی شده بود که نتوانسته بودند شهر را ترک کنند و هر یک در گوشه‌ای از این مسجد بی‌توته کرده بودند. من خودم شاهد حضور کودکانی بودم که هر یک بنا به دلایلی از خانواده‌های شان دور افتاده بودند و به مسجد پناه آورده بودند. آن روزها تشنگی این بچه‌ها، آدم را یاد مظلومیت اباعبدالله (ع) در عاشورای حسینی می‌انداخت. علاوه بر غیرنظامی‌ها، رزمندگان هم در مسجد جامع تجهیز و تجدید قوامی شدند و به مصاف دشمن می‌رفتند. یا وقتی از نبرد با دشمن فارغ می‌شدند، به این مسجد پناه می‌آوردند و اینجا استراحت می‌کردند.»

آن طور که برام زاده می‌گوید مسجد جامع از سنگرهای اصلی شهر بود که تا آخرین لحظات مقاومت خرمشهر، ایستادگی کرد و هر لحظه که حلقه محاصره دشمن تنگ و تنگ‌تر می‌شد، مدافعان شهر حول محور این مسجد می‌جنگیدند و دشمن را متوقف می‌کردند. مادامی که مسجد جامع سقوط نکرده بود، هیچ‌کس سقوط شهر را باور نمی‌کرد.

خونین شهر

یکی از رزمندگان خرمشهری می‌گوید: «از ۲۴ مهر ۱۳۵۹ به بعد، خرمشهر لقب خونین شهر گرفت. در این روز دشمن یک سری بمباران و حملات وحشیانه‌ای انجام داد که منجر به شهادت تعداد زیادی از مدافعان شهر شد. شیخ شریف قنوتی نیز در همین روز به شهادت رسید. از ۲۴ مهر به بعد، اوضاع شهر واقعاً بغرنج شده بود. لحظه به لحظه حلقه محاصره دشمن تنگ و تنگ‌تر می‌شد. در این میان، مسجد جامع، سنگر و پایگاه اصلی رزمندگان به شمار می‌رفت. تا گنبد و گلدسته‌های این مسجد قد برافراشته



بود، دشمن هرگز به خود اجازه نمی داد از فتح کامل شهر سخن بگوید. مسجد جامع آخرین دژ دفاعی رزمنده ها بود که تا لحظه آخر مقاومت کرد.»

غروب چهارم آبان، شهید جهان آرا باقی مانده مدافعان شهر را فراخواند تا از کارون عبور کنند و خود را به کوت شیخ برسانند. کوت شیخ، بخش جنوبی شهر و متصل به آبادان بود. آن روز مسجد جامع برای آخرین بار شاهد قدوم رزمنده هایی بود که ۳۴ روز تمام با دست های خالی، در برابر ادوات زرهی دشمن ایستادگی کرده بودند. گلدسته های این مسجد در آن غروب دلگیر، از یک سو شاهد گریه رزمنده هایی بود که در آن سوی کارون در حسرت اشغال شهرشان می سوختند و در این سو نیز، صدای پای متجاوزانی شنیده می شد که خود را آماده ورود به صحن و سرای این مسجد می کردند تا با تصرف آخرین دژ دفاعی رزمندگان ایرانی، فتح خرمشهر را جشن بگیرند.

آزادی

۱۹ ماه بعد، چندین هزار نفر از جوانان ایرانی از گوشه و کنار کشور جمع شدند تا خرمشهر را آزاد کنند. هر رزمنده ای که قدم به این آوردگاه سخت می گذاشت، به نیت زیارت مسجد جامع، رخت رزم بر تن و پوتین به پا می کرد. با چنین شوقی بود که وقتی در سوم خرداد ۱۳۶۱، باقی مانده نظامیان دشمن فوج خود را تسلیم قوای اسلام کردند، بسیاری از رزمنده ها سراسیمه و هیجان زده خودشان را به مسجد جامع رساندند.

یکی از رزمندگان حاضر در عملیات الی بیت المقدس می گوید: «مسجد جامع نه فقط برای رزمنده های خرمشهری که برای تمام رزمنده های ایرانی حالت معنوی خاصی داشت. روزی که دروازه های خرمشهر با فتح و پیروزی گشوده شد، هنوز تک تیراندازهای دشمن در گوشه و کنار کمین گرفته بودند، اما هیچ کس به آن ها توجه نداشت و همه با شوق و اشک به طرف مسجد جامع می دویدند. عجیب بود که در اولین ساعات آزادسازی شهر، تعدادی از مردم غیرنظامی هم خودشان را به شهر رسانده بودند و کنار رزمنده ها به سمت مسجد جامع می دویدند.»

صبح روز سوم خرداد ۱۳۶۱ دروازه های خرمشهر به روی رزمنده های ایرانی گشوده شد. هر کس قدم در شهر می گذاشت، به طرف مسجد

برای نماز جماعت تاریخی آن روز آماده شود. جانباز یازع از رزمندگان حاضر در آن روز می‌گوید: «واقعاً عجیب بود که رزمنده‌ها چطور توانستند در آن مدت کم، صحن مسجد را آماده نماز کنند. در این فاصله، آیت الله جمی، امام جمعه آبادان هم خودش را به خرمشهر رساند و برای نماز به ایشان اقتدا کردیم. نماز باشکوه آن روز تاریخی و تکرارناشدنی بود.»

بازسازی

طرح توسعه و سفت‌کاری مسجد جامع خرمشهر در سال ۱۳۹۴ کلید خورد. اکنون این مسجد به عنوان قطب فرهنگی خرمشهر شناخته می‌شود.

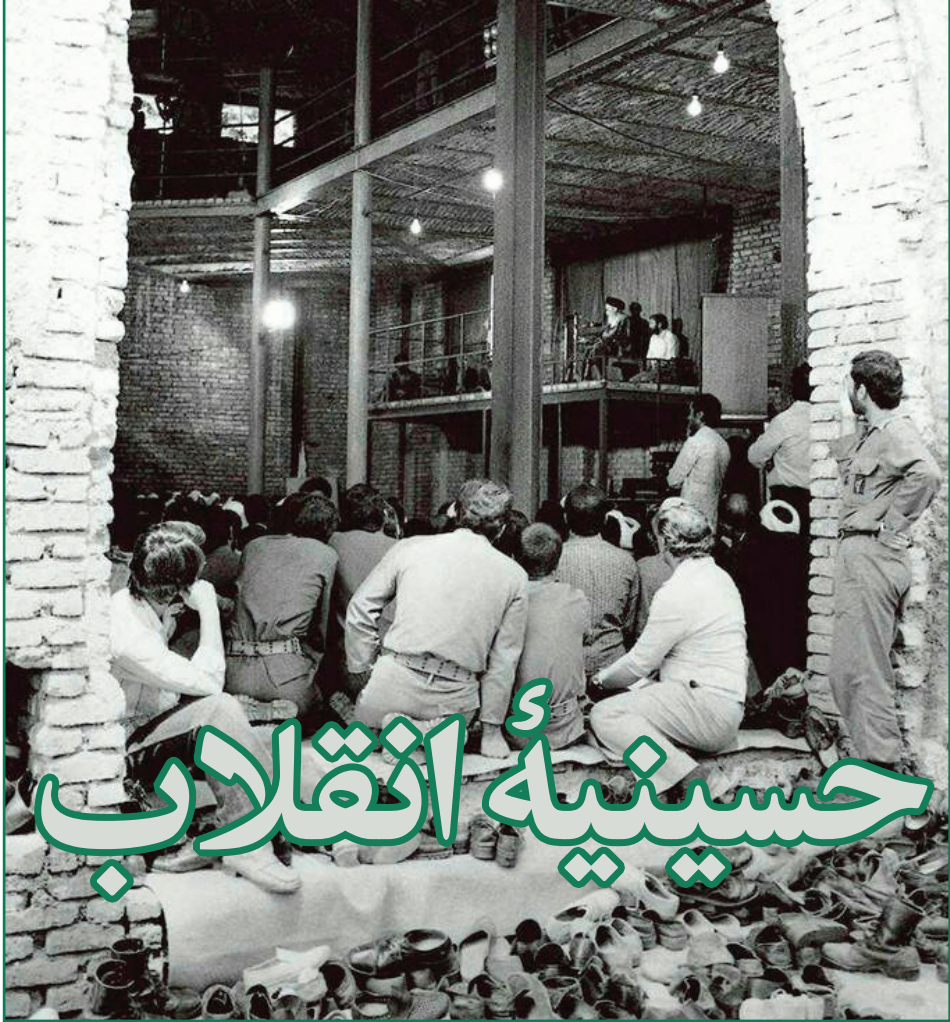
مسجد جامع سال هاست که به عنوان یکی از مهم‌ترین بناها نه تنها در کشور بلکه در جهان معروف شده است، این مسجد که از جاهای دیدنی خرمشهر به شمار می‌رود، سالانه میزبان خیل عظیم زائرانی از اقصای نقاط کشور و حتی گردشگران خارجی است. مسجد جامع خرمشهر سی هزارمین اثر تاریخی ایران است که در سال ۱۳۹۰، در فهرست آثار ملی به ثبت رسید و بنایی مشابه این مسجد تاریخی، در موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در تهران ساخته شده است.

جامع می‌دوید. تنها چند ساعت تا اذان ظهر باقی مانده بود. در همین زمان کم، تعداد قابل توجهی از رزمنده‌ها دست به دست هم دادند تا غبار و ویرانی را از صحن و حیاط مسجد بردارند و نماز تاریخی ظهر سوم خرداد ۱۳۶۱ را برگزار کنند.

سردار سواریان از رزمندگان خرمشهری می‌گوید: «روز فتح خرمشهر من به جای آنکه به طرف خانه مان بروم، به سمت مسجد جامع دویدم. دوست داشتم این مسجد را که ۱۹ ماه قبل و در زمان مقاومت شهر، مهم‌ترین سنگر ما محسوب می‌شد دوباره از نزدیک ببینم. آنجا دیگر برای ما تنها یک مسجد نبود، نمادی از وعده نصرت الهی بود که اکنون با آزادسازی خرمشهر محقق شده بود. ما در حالی به طرف مسجد جامع می‌دویدیم که بسیاری از کوچه‌ها و معابر شهر آلوده به مین‌های دشمن بود، اما رزمنده‌ها بدون توجه به این مسائل، به سمت مسجد جامع می‌دویدند تا هر چه زودتر خودشان را به این مکان ملکوتی برسانند.»

در طول اشغال ۱۹ ماهه خرمشهر، بخشی از گنبد و گلدسته‌های مسجد جامع ویران شده بود. شاهدان عینی می‌گویند خاک و نخاله‌های زیادی هم در صحن مسجد وجود داشت که با کمک رزمنده‌ها، به خارج از مسجد انتقال داده شد. سپس با آوردن آب از رودخانه کارون، به سرعت صحن مسجد آب و جارو شد تا





شصت. سال‌های پیش، روستائیان جماران مشتاق دیدار امامشان هستند. نزدیکان امام دیدار مردم را برای روز دیگری موکول کرده‌اند. آنها معتقدند امام خسته است و شرایط دیدار فراهم نیست. اما روح الله بازمی‌گردد و بر بلندای حسینیه نیمه کاره جماران می‌ایستد و با مردم سخن می‌گوید: «امشب بسیار مسرور هستم که با برادران و خواهران خودم در اینجا مواجهم. من از زحمت اهالی این محل جماران تشکرمی کنم که زحمت زیادی کشیدند، در صورتی که من خدمتی به آنها نکردم.» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۰۵)

بعد از این سخنرانی کوتاه شبانه، حسینیه کوچک و خاکی جماران به تربیون بزرگ انقلاب اسلامی ایران بدل شد، همان تربیونی که ۹ سال تمام، جهان در بحرانی‌ترین شرایط جنگ سرد، از رصد سخنرانی‌های تنها سخنران آن غافل نمی‌شد. خمینی از همین حسینیه ماندگار، طولانی‌ترین جنگ قرن اخیر را هدایت کرد و آنجا را محل آموزش عشق‌بازی‌های شهدا و شاهدانی کرد که «در قهقهه مستانه‌شان عند ربهم برزقون بودند.»

زمانی که آخرین سلطان ایران، دو کاخ معروف سعدآباد و نیاوران را در شمال تهران تجدید بنا می‌کرد، نمی‌دانست که میان این دو قصر باشکوه، روستایی کوچک با مردمانی فقیر و مذهبی وجود دارد که روزی آلترناتیو مظاهر شکوه و عظمت پهلوی‌ها خواهد شد. جماران هنوز بافت قدیمی خود را در دامنه جنوبی البرز حفظ کرده است. آنجا هنوز جایی است برای کسانی که می‌خواهند نوستالوژی کوچه‌های باریک دوران کودکی خود را بازانندیشند. خانه‌های سراسیمه کوه ساخته شده و درخت‌های چنار بلند قامت، نشان از قدمت این محله معروف دارد. اما جماران، نوستالوژی دیگری نیز در درون خود دارد. برای آنانکه که دهه ۶۰ را با قلبی سرشار از عشق به مرد بزرگ قرن بیستم، سربالایی جماران را پشت سرمی‌گذاشتند تا به دیدار کوتاه چند لحظه‌ای با رهبر خود برسند، هنوز کوچه پس‌کوچه‌های جماران سرشار از خاطره و نوستالوژی است. جماران موزه انقلاب است موزه ایثارگری‌های انقلابیون، موزه حماسه‌های دهه



مهدی رجبی

گفتیم لقلقه لسان. خداوند به رحمت خود تورا یاری دهد که چون نویسنده، عمر را صرف لایعنی نکنی.

تاریخ ۲۹ شعبان ۱۴۰۵

روح الله الموسوی الخمینی (صحیفه امام، ج ۱۹، ص: ۲۶۴)

خانه امام در جماران اکنون توسط سازمان میراث فرهنگی به عنوان اثر ملی ثبت شده و در اختیار مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) قرار دارد. این خانه از چهار قسمت تشکیل شده که در یک بخش آن خانم زندگی می کرد، در بخش دوم امام حضور داشت و در بخشی دیگر دیدارهای مردمی صورت می گرفت. بخش چهارم حسینیه معروف جماران است که تأسیس آن به سال ۱۳۳۲ برمی گردد و توسط سید ابراهیم جمارانی بنا نهاده شده است. پیش از آنکه امام به جماران بیاید مردم جماران حسینیه خود را تخریب می کنند تا از نو بسازند ساختمان که به نیمه می رسد امام نیز می رسد و در همان روزهای اولیه ورود امام، ساختمان تکمیل می شود. امام به تجملات و زیباسازی ساختمان رضایت نمی دهد و حسینیه ای در اوج سادگی محل آمد و شد بزرگان ایران و جهان می شود. امروز جهانگردانی که به تهران می آیند برای بازدید از سه ساختمان معروف رهسپار شمال شهر می شوند سه ساختمانی که متعلق به رهبران سده اخیر ایران است: کاخ سعدآباد، کاخ نیاوران و حسینیه جماران. آنان اوج شکوه و عظمت شاهانه را در دو عمارت اولی می بینند. در مقابل، در بازدید از ساختمان کوچک و ساده جماران، راهنماها بجای گنج کاری ها و شاهکارهای هنری، سطح رنگی سقف ساختمان را نشان می دهند و می گویند: «روزی ساختمان را از اینجا شروع کردند به رنگ آمیزی و امام فهمید و با عتاب جلوی رافرت و از ادامه کار ممانعت کرد.»

جماران اکنون قبیله سیاستمداران ایران است و آنان که دل در گرو راه خمینی دارند، پای در جماران می گذارند تا بدانند که پیر آنان چگونه و چه سان زیست. تا یادشان باشد که اصول و فروع حکومت و قدرت آنان در کوچه کوچک جماران نگاشته شده و تا تاریخ هست جماران نیز هست و تاریخ جماران را فراموش نخواهد کرد، همانطور که خمینی را نمی تواند فراموش کند.

امام سرانجام، بعد از ۹ سال زیست عارفانه در این محل کوچک پای برپستر آرمش ابدی نهاد و جهان را خیره جماران کرد. جماران اکنون قبیله سیاستمداران ایران است و آنان که دل در گرو راه خمینی دارند، پای در جماران می گذارند تا بدانند که پیر آنان چگونه و چه سان زیست. تا یادشان باشد که اصول و فروع حکومت و قدرت آنان در کوچه کوچک جماران نگاشته شده و تا تاریخ هست جماران نیز هست و تاریخ جماران را فراموش نخواهد کرد همانطور که خمینی را نمی تواند فراموش کند.

محله های جماران شیون و مستی عاشقانی را در یاد دارد که هنوز سربالایی های خیابانهای منتهی به این محله را طی می کنند تا به سری عمیق دست یازند و خاطر خمینی خود را پاس دارند. عارف بزرگی که در کوران حوادث بسیار مهم دهه شصت در حالی که کشوری گرفتار جنگ و انقلاب را رهبری می کرد، به زیست عارفانه خود ادامه داد. پاسخ امام به درخواست عروس خود برای سرایش اشعار عرفانی و نگارش تذکرات اخلاقی نمونه ای از این ادعاست که به آن اشاره می شود:

بسمه تعالی

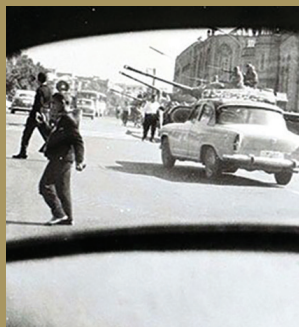
عاقبت، اصرار مکرر فاطمی (خانم فاطمه طباطبایی، همسر آقای سید احمد خمینی) غلبه کرد، و من از این چاه خشکیده برای خاطر او چند دلوی آب گل آلود کشیدم. من نه شاعر بوده و نه هستم؛ و نه دعوی آن دارم. اکنون که به سن کهولت رسیده و اگر فی المثل چیزی داشته ام ته کشیده، و یادفتری سیاه و کوله باری از گناه به درگاه او - جل و علا - به امید بخشش و رحمت رو آوردم، اعتراف دارم که نقطه سفیدی در نامه عمل ندارم؛ چون حسنات تخیلی و طاعات صوری ام سیناتی است که از حد خود پرستی و خودخواهی فراتر نرفته و حجابهای ظلمانی و وسوس شیطانی بوده: **ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ**، که باید از آنها بیش از معاصی استغفار کنم، و از خود و عمل خود مأیوسم، لکن از فضل خدای متعال و رحمت او - جل و علا - مأیوس نیستم و به رحمت و نعمت و اسعه او امید بستم.

و توای دخترتم به خود آی، و از خود سفر کن؛ یا لا اقل به خیال سفر باش. و بدان آنچه شنیدیم از طبلی میان تهی بوده؛ و آنچه

راویان



۲۷
نور خدا در دوران ظلمات



۲۲
نقطه عطف



۳۶
رخدادهای خرداد



۳۲
چریک انقلابی

نقطه عطف

روایتی متفاوت از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲



ابوالفضل صالحی

قیام گسترده و بی نظیر مردم در پانزده خرداد، نظر تمامی محافل سیاسی و اجتماعی داخل و خارج از کشور را به خود جلب کرد و هریک از آنها بنا بر دیدگاه‌ها و موقعیت خود، نظر و موضعی داشتند. شناخت نظرات و جریان‌های مختلف به دلیل تحولات بعدی، کمک زیادی به شناخت ماهیت آنها، قدرت درک آنها از قضایا و جریانات کشور می‌کند، که در ذیل به پاره‌ای از این نظرات و مواضع پیرامون قیام تاریخی پانزده خرداد ۴۲، در ابعاد داخلی و خارجی می‌پردازیم.

سخنان شاه در ۱۷ خرداد ۱۳۴۲

پس از اعلام حکومت نظامی و پخش مصاحبه رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) و مطالب فراوانی که در رادیو و روزنامه‌ها بر ضد امام، روحانیت و مردم انتشار یافت، شاه شخصاً وارد صحنه شد و ضمن بیان مطالبی، سعی در افشای اسرار پشت پرده‌ی وقایع پانزده خرداد کرد که در نهایت حاصلی جز رسوایی برای رژیم دربر نداشت.

«باید به شما بگویم که متأسفانه کسانی که بساط پانزدهم خرداد را به راه انداخته‌اند، کما این که در میان کسانی که زخمی یا دستگیر شده‌اند، خیلی از آنها گفتند که: ما چکار کنیم، به ما بیست و پنج ریال پول داده بودند و می‌گفتند در کوچه‌ها بدوید و بگویید: زنده باد فلانی. ما حالا می‌دانیم این وجوه از کجا رسیده است. و به شما، ملت ایران، به زودی جزئیات گفته خواهد شد. فقط این که اولاً، از لحاظ ایرانیت یک ایرانی، که پول خارجی را بگیرد و بر ضد جامعه‌ی خودش اقدام کند، این را چه می‌شود گفت؟ و دوم، یک نفر شیعه پول بگیرد از یک نفر مسلمان غیر شیعه، این چیست؟ و این خون‌هایی که در پانزده خرداد ریخته شد به گردن کیست؟ و کی مسئول این خون‌هاست؟ و باید بگویم که کسانی که بساط پانزدهم خرداد را به راه انداختند، و باعث ریخته شدن خون‌ها شده‌اند، به زودی به سزای اعمال خودشان خواهند رسید.» (۱)

در تحلیلی مختصر از این موضع‌گیری شاه باید اشاره کرد اینکه شاه نمی‌گوید که چرا اوضاع اقتصادی کشور این قدر نابسامان و ورشکسته است که افراد حاضر می‌شوند تا بیست و پنج ریال پول بگیرند و در مقابل سلاح‌های کشنده بایستند و به طرفداری از افرادی، شعار «زنده باد فلانی» بدهند؟ آیا دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی از این موضوع مطلع بوده‌اند؟ چرا همه‌ی مسئولین اظهار کردند که «غافلگیر شده‌اند»؟

شاه ناگهان یک وطن پرست مستقل می‌شود، که نباید از خارجی پول گرفت و بر ضد کشور خرج کرد. اما وی نمی‌گوید که از سال ۱۳۳۲ مرتباً رژیم درخواست‌های کمک مالی برای تقویت نیروهای سرکوب‌کننده را کرده است. او متوجه می‌شود که این اتهام مورد قبول قرار نخواهد گرفت، از این رو ناگهان شیعه متعصبی می‌شود

که نباید از مسلمان غیر شیعه کمک گرفت. او می‌داند که حرکت نهضت متوقف نشده و همچنان تهدیدی علیه موجودیت سلطنت و خاندان وی می‌باشد، لذا برای نشان دادن قاطعیت و عزم قطعی خود در ادامه‌ی سرکوب و کشتار، سخن از مجازات مسئولین جریان پانزده خرداد را سر می‌دهد، و چون این مطلب را نمی‌تواند به صراحت اعلام کند، لذا دستور می‌دهد که اسداله علم در مصاحبه با مطبوعات خارجی این موضوع را بگوید.

سخنان رئیس ساواک

سرلشکر حسن پاک روان (رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور) در بعد از ظهر پانزده خرداد، مصاحبه‌ای مطبوعاتی ترتیب داد و مطالبی را عنوان کرد. سخنان وی به لحاظ بررسی تحلیلی قیام و پیامدهای آن حائز اهمیت است. وی ضمن اعتراف به غافلگیر شدن و ضعف در مقابل مردم، عوامل خارجی را مؤثر دانسته و بدون ذکر نام کشوری می‌گوید: «کار به جایی رسید که با عوامل خارجی تماس گرفتند.» وی همچنین می‌گوید: «توده مردم، موافق با این جریان نیستند.» و از حضور احزاب سیاسی، نظیر جبهه ملی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. همچنین وی نمی‌گوید که شرکت‌کنندگان در جریان پانزده خرداد را چه کسانی تشکیل می‌دادند.

وی آنچه را که تا پانزده خرداد انجام شد، همراه با رأفت و نوع دوستی می‌داند و اظهار می‌دارد که با توجه به توطئه‌گسترده و خطرناک علیه امنیت و یکپارچگی و برخلاف اراده تمام ملت «آیا با داشتن مسئولیت امنیت کشور، در انجام وظیفه خود قصور نکرده‌ام؟ آیا با وجود رأفت و نوع دوستی اعلی حضرت همایونی، نمی‌بایستی که اولیای امور را از نقشه خائنانه تضعیف کشور متوجه ساخته، تقاضای اجازه‌ی شدت عمل کرده باشم؟ باید اذعان کنم که اشتباه کرده‌ام، تصور کرده‌ام با صبر و حوصله، خواهیم توانست با کمک روحانیون عملیات چند نفر خائن را خنثی کنیم... بالاخره در مقابل قرائن عدیده فهمیدم که به کلی اشتباه کرده‌ام... و به شما می‌توانم قول بدهم که دیگر گذشته نخواهد شد.» (۲)

مواضع احزاب و گروه‌ها

پس از پانزده خرداد غالب حوزه‌های علمیه، مراجع، شخصیت‌های

را پایه‌گذاری کرد، که این شبکه طی قریب نه سال فعالیت خود، به کثیف‌ترین حربه سازمان امنیت برضد خلق تبدیل شد.» (۳) البته این موضع حزب توده علاوه بر تبعیت از شوروی، دلیل دیگری نیز داشت و آن دشمنی و عنادی بود که حزب توده با اسلام و روحانیت از ابتدای تشکیل حزب، به عنوان موضع جدی و پایدار خود پذیرفته بود، که حزب را وادار به این گونه مواضع غیرواقع بینانه و خصومت‌آمیز می‌کرد.

نهضت آزادی ایران

تعدادی از سران و اعضای فعال نهضت آزادی، مدت‌ها قبل از پانزده خرداد بازداشت شدند و تنها مرحوم آیت الله طالقانی بود که قبل از عاشورا از زندان مرخص شد. وی اعلامیه‌ای صادر کرد که در ابتدای آن، این حدیث معروف از امام حسین (ع) به نقل از رسول خدا آمده بود: «ایها الناس إن رسول الله (ص) قال من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناكثاً عهده مخالفاً لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله أن يدخله مدخله» (کسی که حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌کند، پیمان خدا را می‌شکند، مخالف سنت رسول خداست، و در میان بندگان با گناه و دشمنی عمل می‌کند، ولی با عمل و یا گفتار، وضع حاکم را تغییر ندهد؛ قطعاً خداوند او را در جایگاه حاکم ستمگر قرار می‌دهد). همچنین ایشان از افسران خواسته بودند تا به مردم پیوندند. در نوزدهم خرداد ۱۳۴۲ نهضت آزادی با انتشار اعلامیه‌ای موضع خود را اعلام کرد.

جبهه‌ی ملی

با توجه به سوابق و ماهیت جبهه‌ی ملی و عملکرد آن در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ طبیعی است که نمی‌توان انتظار هماهنگی و موافقت آنان را با نهضت اسلامی و قیام پانزده خرداد داشت. زیرا که عمده نیروهای تشکیل دهنده جبهه ملی دوم افرادی از گروه‌های پان ایرانیست‌ها، حزب ایران و حزب زحمتکشان بودند. ناگفته پیداست که این احزاب ماهیت مذهبی نداشتند و عناصر مذهبی آنان جدا شدند و سازمان جداگانه‌ای را تحت عنوان نهضت آزادی ایران تأسیس کردند.

مبارز در داخل و خارج از کشور، برضد رژیم اعلامیه دادند و یا سخنرانی کردند و ضمن حمایت از مردم و روحانیت، خواستار آزادی امام (ره) و کلیه دستگیرشدگان شدند. در این راستا حتی بسیاری از مطبوعات مستقل و محافل سیاسی و روشنفکری اروپا نیز با ملت ایران همدردی کرده و خواستار رسیدگی به جنایات رژیم شاه شدند. وسعت حمایت‌های داخلی و خارجی به حدی بود که دولت سعی در عدم انتشار آنها در میان مردم داشت. در مقابل مطالبی را که با هزینه دولت ایران، علیه نهضت اسلامی در مطبوعات خارجی به چاپ رسیده بود در رادیو و یا در مطبوعات داخلی منتشر می‌کردند.

احزاب سیاسی مواضع مختلفی داشتند، که در اینجا به سه موضوعی اشاره می‌شود.

موضع حزب توده

حزب توده در دوران فعالیت خود فاقد استقلال در تعیین خط مشی و موضع‌گیری بود و هر آنچه که شوروی اعلام می‌کرد بدون هیچ تغییری و به عنوان نظر و موضع‌گیری خود، پذیرفته و عمل کرده است. بیژن جزنی که خود از اعضای حزب توده بود، در کتاب «وقایع سی ساله اخیر ایران» می‌نویسد: «دومین جریان مورد بحث ما حزب توده است. این سازمان مهاجر در این جریان (پانزده خرداد) نیز همچنان از واقعیت فاصله داشت، و مشی تبلیغاتی خود را با مشی دولت شوروی انتخاب می‌کرد در این دوره، حزب توده در داخل، شبکه‌ای از خود نداشت، و سخن‌پراکنی‌های «پیک ایران» وسیله شناخت مشی این حزب بود. حزب توده به امینی به شدت حمله می‌کرد، زیرا دولت شوروی و رادیو «صدای میلی» نیز چنین می‌کردند، و پس از اصلاح رابطه ایران و شوروی، پیک ایران نیز از شدت حملات خود بر رژیم کاست، و بالاخره بی‌آنکه به تضاد خلق با دیکتاتوری دربار بیاندهد، به طور ضمنی اصلاحات را تأیید کرد و تظاهرات خونین پانزده خرداد را به عنوان یک حرکت ارتجاعی محکوم کرد! البته مدتی بعد، این اشتباه فاحش خود را پس گرفت. از سوی دیگر، این حزب برای دست زدن به فعالیت در داخل کشور به سرعت دست به اقدام زد، و درست هنگامی که آب‌ها از آسیاب افتاده بود و هنگامی که دیکتاتوری باخشونت بی‌سابقه‌ای حمله کرده بود، در داخل، شبکه «تشکیلات تهران»

المللی و روابط قدرت‌های بزرگ - تقریباً وحدت نظر و موضع‌گیری یکسانی را انجام دادند.

شرق و غرب می‌دانستند که نهضت اسلامی بدون وابستگی به آنها، و در نهایت برضد هر دوی آنها خواهد بود، و هیچ یک نمی‌توانند بهره خاصی را در مورد ادامه نهضت برای خود قایل باشند. علت این امر ناشناختگی نهضت اسلامی برای دنیا و عدم وابستگی به هیچ کدام از بلوک‌های قدرت بود. در عرف نهضت‌های آزادی بخش و استقلال طلبانه چنین امری پذیرفته شده بود؛ که باید به یکی از دو بلوک قدرت متکی بود تا بتوان برضد منافع قدرت دیگری مبارزه کرد.

موضع شوروی

ضدیت آمریکا و بلوک غرب با هرگونه حرکت استقلال طلبانه و آزادی خواهانه، شناخته شده و مسلم است. در پنجاه سال اخیر، آمریکا با ایفای نقش ژاندارم جهانی، تلاشی کردن سازمان‌ها و احزاب مخالف، اجرای کودتاها، حمایت از دولت‌های ضد مردمی ثروت هنگفتی را به دست آورده است. آمریکا به خاطر برخوردهایی که به شکل پنهان و آشکار برضد ملت‌ها و در جهت استحکام قدرت استثمارگرانه‌ی خود ایفا کرده، در سطح جهان شهرت یافته است.

اما شوروی نقش بسیار پیچیده و خطرناکی را برای جنبش‌ها و احزاب ایفا می‌کرد. در واقع ادعاها و شعارهای شوروی - همانند آمریکا - برای نابودی و عقب نگه داشتن ملت‌ها بود. عملکرد شوروی در طول هفتاد سال حاکمیت خود - که یکی از بدترین نظام‌ها و حکومت‌های تاریخ جهان بوده - می‌بایست در جای خود مورد تحقیق و بررسی کامل قرار گیرد. عملکرد شوروی نسبت به ایران، از ابتدا تا زمان فروپاشی، همواره برضد ملت و در نهایت به نفع سلطنت پهلوی بود. تنها اشاره‌ای به موضع‌گیری شوروی در قبال نهضت اسلامی در پانزده خرداد مبین این مسئله می‌باشد.

جبهه ملی دوم سعی داشت تا با استفاده از موقعیت به قدرت برسد. در واقع کمکی برای آمریکا در اجرای سیاست‌های جدید و پیاده کردن دموکراسی هدایت شده بودند. بنابراین آنها در راستای اهداف جبهه ملی و مصالح گروهی اقدام می‌کردند و تنها چیزی را که مد نظر نداشتند، مصالح واقعی مردم بود. به این خاطر به آسانی در می‌یابیم که آنها چندان تمایلی برای نزدیکی به روحانیت و اهداف و شعارهای اسلامی نداشتند.

جبهه ملی به اشاره آمریکا و برای رقابت با شاه به میدان سیاسی کشانیده شد! آنان معتقد بودند که هدف وسیله را توجیه می‌کند، به همین دلیل سعی داشتند از هر وسیله‌ای جهت رسیدن به قدرت استفاده کنند. بعد از پانزده خرداد جبهه ملی از صحنه سیاسی خارج شد و فقط در خارج از کشور گروهی کوچک به این نام فعالیت پراننده و مختصری داشتند. در خاتمه باید اذعان داشت که توده مردم ایران هیچ‌گاه اعتمادی به اینگونه احزاب و گروه‌ها نداشتند. این احزاب معمولاً وابستگی به عناصر و دولت‌های خارجی را به نظرات و حرکت مردم ترجیح می‌دادند. (۴)

مواضع خارجی پیرامون قیام پانزده خرداد

دولت‌های بزرگ با توجه به قطب‌بندی شکل گرفته بعد از جنگ جهانی دوم، معمولاً در قبال تحولات مختلف، مواضع متضادی را اتخاذ می‌کردند. به عبارت دیگر در هر پدیده‌ی سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی دو بلوک قدرت، منافع خود را جستجو می‌کردند. به همین دلیل تضاد و درگیری بین دو قدرت بزرگ امری متداول و عادی تلقی می‌شد. اما در مورد نهضت اسلامی و قیام پانزده خرداد و ادامه جریان قیام - شاید اولین مورد استثنایی در سطح بین



۱۵ خرداد ۱۳۴۲ / میدان بهارستان

گاهی مواضع متفاوتی در مطبوعات و رسانه‌های غربی دیده می‌شد. اگرچه در مجموع، این حرکات بر ضد مردم بود، ولی در این مواضع متفاوت مطالبی افشا و حقایقی گفته می‌شد. روزنامه‌های آلمان و فرانسه بیش از سایر مطبوعات غربی موضع پانزده خرداد را مورد بررسی و بحث قرار داده و اخبار و تحلیل‌های بیشتری را ارائه کردند. به نظر می‌رسد که دولت‌های مذکور این تصور را داشتند که با تحولات جاری و اجرای سیاست‌های جدید آمریکا به منافع آنها آسیب وارد می‌شود و آمریکا تسلط بیشتری بر بازار نفت ایران پیدا خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. منصوری، جواد، ۱۳۷۶، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۲۲۴
۲. روزنامه‌های ۱۶ خرداد ۱۳۴۲.
۳. جزنی، بیژن، ۱۳۵۷، وقایع سی ساله ی اخیر ایران، انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق، تهران، صص ۸۰-۷۹.
۴. روحانی، سید حمید، ۱۳۵۸، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، قم، انتشارات دارالفکر، ج اول، چاپ اول، ۵۱۴.
۵. منصوری، همان، صص ۲۳۷-۲۳۶.

رادیو مسکو در پانزده خرداد ۱۳۴۲ می‌گوید: «عناصر ارتجاعی ایران که از اصلاحات این کشور- مخصوصاً اصلاحات ارضی- ناراضی هستند، و افزایش حقوق اجتماعی و توسعه آزادی زنان ایران را باب میل خود نمی‌بینند، امروز در تهران، قم و مشهد تظاهرات خیابانی برپا کردند. آشوب که به وسیله عده‌ای ایجاد شده به قصد ضدیت با اصلاحاتی بود که از طرف حکومت ایران در دست اجراست، و یا برنامه‌های آنها در دست تهیه است. رهبران بلوا و محرکین اصلی آن، برخی از رهبران مذهبی بودند، و عناصر ارتجاعی، بازار را به آتش کشیدند. چند مغازه را مورد حمله قرار داده و غارت کردند. اتومبیل‌ها و اتوبوس‌ها را در هم شکستند، و به چند اداره دولتی نیز حمله ور شدند.» (۵) سایر کشورهای بلوک شرق نیز به تبعیت از شوروی، مواضع مشابهی اتخاذ کردند.

مواضع دولت‌های غربی

بلوک غرب و در رأس آن‌ها آمریکا، آشکارا ضدیت خود را با نهضت اسلامی و حرکت‌های مردم و روحانیت اظهار داشتند. آنها نگرانی خاصی در ابراز این ضدیت آشکار با انقلاب- به علت اشتراک موضع با شوروی در این مورد- احساس نمی‌کردند. البته ناگفته نماند که به سبب تعارض بین دولت‌های غربی در کسب منافع بیشتر،

نخست وزیر تیر خورد

در جلومجلس دو گلوله بگردن و شکم نخست وزیر اصابت کرد

ضارب بنام محمد بخارا ئی دستگیر شد

و نخست وزیر به بیمارستان منتقل گردید

- با اینکه مستخدمین مجلس خود را روی ضارب نخست وزیر انداختند ولی ضارب همچنان چندین شلیک کرد
- وضع مزاجی نخست وزیر در بدو ایشان در زانو مغایره شد

رئیس مجلس بعضی ششمن خود تر و نخست وزیر گفت: عجالتا مجلس را بمیان تنفس ختم میکنم

اطلاع چاپ سوم
پنجشنبه اول بهمن ماه ۱۳۴۳ شماره ۱۹۵۴۲
..... سال سی و نهم تفسیر شماره ۴ ریال



دو باره شهیدان محمد بخارایی، مرتضی نیک نژاد رضا صفار هندی و محمد صادق امانی

دو باره شهیدان محمد بخارایی، مرتضی نیک نژاد رضا صفار هندی و محمد صادق امانی در دوران ظلمات



ساعت دو نیم بامداد امروز آقای منصور نخست وزیر هنگامیکه بمجلس شورای ملی میرفت در جلوی در بزرگ بهارستان مورد سوء قصد قرار گرفت.

ضارب که جوان ۱۸ ساله ای نام محمد بخارایی بود چندین بطرف آقای نخست وزیر شلیک کرد اولین گلوله بگلولی نخست وزیر اصابت کرد و بلافاصله بزمین افتاد، در آن دم نیز به ناحیه شکم خود ولی گلوله های بعدی در اثر ضرباتی که افسر پلیس به زور دست ضارب زد گلوله ها در بدن او اصابت نمود وضارب فرار نمود. چند لحظه بعد ضارب را دستگیر کردند و به کلابتری ۹ براند و آقای نخست وزیر را در حالیکه غرق در خون بود به بیمارستان پارس منتقل ساختند.

طبق اظهار نظر پزشکان معالج حال ایشان رضایتبخش است.

• هیجان و اضطراب
خبر سوء قصد به نخست وزیر طی چند دقیقه در سراسر تهران انتشار یافت و هیجان و تکانی فوق العاده ای همجا بر پا گردید.

دو ساعت دوسه ربع نگار بارانی اطلاعات این خبر را از مجلسی پروژانه تر از صدقه و اضافه کرد که هم اکنون نخست وزیر را بسوی بیمارستان برده اند.

• جلسه علنی مجلس
جلسه نگار بارانی ما جریان واقعه را چنین گزارش داد: مجلس شورای ملی امروز مثل معمول از ساعت ده صبح بپراست آقای حسین کاشانی تشکیل شده بود.

از آن ساعت تا ساعت دو نیم آنچه عضویت ایران در سازمان منطقه شرقی و امور اداری مطرح بود و پس از توضیحات آقای میر تقی میری آقای محمد ذوقی درباره لایحه مذکور صحبت میکرد.

بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستایی ایران

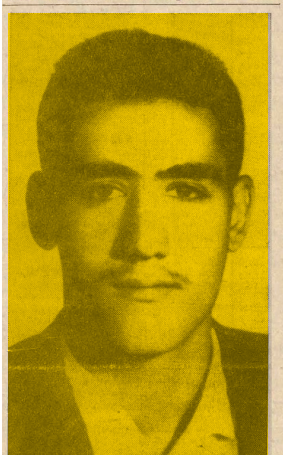
بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستایی ایران

بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستایی ایران

وقتی مجله اقتصادی بورس را ورق میزنید

تیمسار معظم سرباز و جندانیان

دکتر طهموت فروزین



محمد بخارایی ضارب نخست وزیر

مشخصات ضارب نخست وزیر

اطلاعه فروشگاه فردوسی

دکتر کریم فاضل



عبدالله قهری

اول بهمن ماه ۱۳۴۳ ساعت ۱۰:۱۵ صبح خیابان مقابل مجلس شورای ملی در سکوت، هوا سرد است و یخبندان. استوار و سرباز شهربانی در مقابل درب بزرگ اصلی مجلس نگهبانی می‌دهند. آن سوتر جوان بیست ساله‌ای ایستاده است. او پاکتی به دست دارد و وانمود می‌کند می‌خواهد آن را به نخست وزیر بدهد. در سوی دیگر خیابان در یک تاکسی دو نفر ۱۸ ساله و ۳۴ ساله نشسته‌اند. کمی آن طرف‌تر جوان ۲۲ ساله‌ای ایستاده است. همه جا آرام و در سکون.

نخستین جلسه بهمن ماه مجلس شورای ملی در بهارستان به ریاست مهندس ریاضی تازه شروع شده است. همه نمایندگان منتظر ورود نخست‌وزیر حسنعلی منصور هستند. او قرار است لایحه‌ای درباره ایجاد کنسرسیوم با پنج شرکت خارجی برای مشارکت در عملیات اکتشاف در حوزه‌های نفتی ایران و برای بهره‌برداری و فروش مشترک از منابع نفتی تسلیم مجلس کند. پیش از این دولت پیشنهاد داده بود که ابتدا اجازه داده شود نمایندگان مجلس شورای ملی لایحه عضویت ایران در سازمان منطقه شرقی را بررسی و تصویب کنند و سپس به این مهم بپردازند. اما اصرار شخص محمد رضا شاه بر این بود که لایحه کنسرسیوم نفت هر چه سریع‌تر کارش به سرانجام برسد. از این رو منصور روانه بهارستان می‌شد تا او امر شاهانه روی زمین نماند.

نزدیک ساعت ۱۰:۳۰، منصور از قسمت شاه‌آباد وارد میدان بهارستان می‌شود و به طور عمودی جلوی درب مجلس می‌ایستد، همان درب بزرگ، قبل از اینکه شوفاژ پایش بیاید، منصور درب را باز می‌کند و یک پایش را بیرون می‌گذارد. در این هنگام جوان بیست ساله نامه به دست، سمت منصور می‌رود. ارتشبد نعمت‌الله نصیری و سپهبد محسن مبصر روستای ساواک و شهربانی هم پشت سر نخست‌وزیر در دو ماشین دیگری می‌آیند اما اوضاع را خیلی آرام می‌بینند و جلوتر می‌ایستند. گارد محافظ با دو تا ماشین نیز ایستاده‌اند، هنوز گارد محافظ پیاده نشده و استوار گمان می‌کند که مرد جوان می‌خواهد نامه‌ای به نخست‌وزیر برساند و جلوی او رانمی‌گیرد. هنگام پیاده شدن منصور از خودرو، مرد جوان اسلحه کمری را از زیر کتتش بیرون می‌آورد و به نخست‌وزیر شلیک می‌کند. تیر اول به شکم منصور اصابت می‌کند، منصور دولا می‌شود، تیر دوم به پس‌گردنش می‌خورد و هنگام شلیک تیر سوم، اسلحه

گیر می‌کند و در همین هنگام گارد محافظ زیر دست او می‌زند، اسلحه می‌پرد بالا. جوان دستگیری می‌شود، جوان ۲۲ ساله‌ای که در سوی دیگر خیابان بود شروع می‌کند به تیراندازی کردن، گارد فرار می‌کند، جوان ضارب هم می‌گریزد. سربازهای مجلس که با صدای تیراندازی بیرون آمده‌اند و جوان دوم را دستگیر می‌کنند. جوان می‌گوید من نبودم، او آن جاست، دارد می‌رود. آن‌ها برمی‌گردند می‌بینند یکی وسط خیابان دارد فرار می‌کند. جوان را رها می‌کنند و او می‌پرد توی تاکسی و به همراه دو نفری که در تاکسی هستند می‌گریزد، جوان ضارب را تا جلوی مدرسه سپهسالار تعقیب می‌کند چون زمین یخبندان است مرد سُر می‌خورد و زمین می‌افتد. چند پلیس که در تعقیبش بودند، او را دستگیری می‌کنند و به کلانتری بهارستان می‌برند. تیمسار نصیری از شدت خشم برمی‌آشوبد و با عصای مارشالی به دهان او می‌زند و آن را غرق خون می‌کند. اواز هرگونه صحبتی خودداری می‌کند تا جایی که این مسئله باعث می‌شود ساواک در گزارش اولیه، او را جوانی لال معرفی کند.

عاقبت مأمورین در جیب‌اش کارت تحصیل او را پیدا می‌کنند، او را قتی که هویت وی را روشن می‌سازد کشف می‌شود. او جوانی ۲۱ ساله به نام **محمد بخارایی** فرزند علی اکبر، تحصیلدار مغازه آهن فروشی است. اولین اطلاعات درباره محمد بخارایی حاکی از این است که او سیزدهم مهرماه آن سال به دبیرستان خزانلی پسران مراجعه و درخواست ثبت‌نام کرده است و نام وی در کلاس چهارم ادبی (ب) نوشته شده است. محمد بخارایی آدرس خانه خود را چنین ذکر می‌کند: «روبروی بازار بزرگ آهنگرها، شماره تلفن ۵۴۶۵۸». مامورین با این شماره تماس می‌گیرند، معلوم می‌شود متعلق به بنگاه آهن فروشی حاج بابا در بازار آهنگرهاست و بخارایی در این مغازه دفترداری می‌کرده و شاگرد مغازه بوده است. صاحب این مغازه می‌گوید محمد امروز سر کارش نیامده است و از او خبری ندارم. روزنامه اطلاعات عصر همان روز در گزارشی از ترور نخست‌وزیر، عکس و نام ضارب او منتشر می‌کند؛ محمد بخارایی. محمد بخارایی اصالتاً اهل کاشان بود و در سال ۱۳۲۳ در جنوب شهر تهران به دنیا آمد. او پس از پایان دوره مدرسه با رضا صفار هرنندی دوست صمیمی شد و در جلسات حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی اصغر هرنندی با اسلام و افکار روشنفکرانه نهضت امام (ره) آشنا شد. با آغاز نهضت امام خمینی (ره)، محمد بخارایی با مؤتلفه اسلامی آشنا می‌شود و شهید عراقی او و رضا صفار هرنندی



بخارایی می‌گوید: «من از این آقایان خجل هستم، چون ما این‌ها را فریب دادیم. این‌ها فریب ما را خوردند، فریب آمادگی ما را و آمدند احساس وظیفه و مسئولیت کردند».

کار دیگری که مرحوم بخارایی در دادگاه انجام داد و دادگاه را به تنفس کشاند این بود که رئیس دادگاه از ایشان پرسید: «شما فکر نمی‌کردید ممکن است گیر بیفتید؟ فکر نمی‌کردید که اگر شما را بگیرند اعدام می‌شوید؟ فکر نمی‌کردید که خواری برای خود و خانواده خود خریدید؟» شهید بخارایی پاسخ می‌دهد: «ما برای شهادت حرکت کردیم. ما احتمال می‌دادیم قبل از این‌که کاری انجام بدهیم به شهادت برسیم، برای همین آمادگی کامل داشتیم». رئیس دادگاه از او می‌پرسد: «نمی‌دانی در آینده کشته می‌شوی؟» و او پاسخ می‌دهد: «چرا، استقبال هم می‌کنم». به او گوید: «حیف نیست جوان به این رعنائی، اگر کشته بشوی همه آمال و آرزوهایت نابود می‌شود» و می‌شنود: «شما اشتباه می‌کنید، خیال می‌کنید که آمال و آرزوی من در این زندان دنیا است. آمال و آرزوی من از این جا به بعد است، نه در این زندان». بعد اشاره می‌کند به «الدنيا سجن المؤمن» و به دنبال آن گوید: «اما شما یک اشتباه بزرگی می‌کنید، اشتباه شما این است که ما را

را برای جهاد مسلحانه شایسته یافت و آنان را با شهید امانی مرتبط ساخت. شهید امانی تحولی نو در روحیه آن‌ها پدید آورد و شرکت در دوره‌های تمرین مسلحانه روابط آن‌ها را مستحکم‌تر کرد.

او در عملیات نقش ویژه‌ای داشت. شهید بخارایی با این‌که جوانی ۲۰ ساله بود ولی در بازجویی‌ها و بیدادگاه، همگان را نسبت به بلاغت، فصاحت و شجاعت خود به تحسین واداشت. در یکی از جلسات دادگاه دادستان از شهید بخارایی می‌پرسد: «چرا گلوله را به مغز او -حسنعلی منصور- نزدیدی؟» شهید بخارایی پاسخ می‌دهد: «چون شکم او بزرگ بود و نشانه‌روی نمی‌خواست، من هم می‌خواستم که او را از پا در بیاورم». باز می‌پرسند: «چرا گلوله دوم را به حنجره او زدیدی؟» می‌گوید: «می‌خواستم گلوله دوم را به مغز او بزنم، اما قبل از اینکه گلوله را به مغز او بزنم یادم آمد که این حنجره او بوده که به مرجع تقلید و رهبر اسلامی من اهانت کرد، باید اول حنجره او دریده شود».

در یکی از جلسات دادگاه دادستان می‌گوید: «شما‌ها را فریب دادند تا شما کشته شوید و این‌ها همه نجات پیدا کنند. انجام این کار را به عهده شما گذاشتند تا شما اعدام شوید، چرا چنین فریبی را خوردید؟ شما باید جوان‌های روشنی باشید.» شهید

که معلول هستیم آوردید و محاکمه می‌کنید و می‌خواهید معلول را از جلوی پای خود بردارید، شما علت را فراموش کردید و سخت در اشتباه هستید». رئیس دادگاه پرسید: «علت چیست که ما آن را فراموش کردیم؟» شهید بخارایی با اطمینان نفس و وقار کامل گفت: «علت اصلی، تبعید مرجع تقلید ماست. تا زمانی که مرجع تقلید شیعه در تبعید است، آب خوش از گلوی هیچ‌کدام از شما پایین نمی‌رود و سراغ همه شما می‌آیند». رئیس دادگاه زنگ تنفس می‌زند و تنفس اعلام می‌کند، در صورتی که دادگاه تازه شروع شده بود. رئیس دادگاه، دو تن قاضی، مشاور و دادستان از جلسه بیرون می‌روند و بعد از یک ساعت و اندی دوباره دادگاه آغاز می‌شود. وقتی هم برگردند دو سه تا اهانت هم به شهید بخارایی می‌کنند. بعد از انقلاب مشخص می‌شود وقتی از جلسه بیرون رفتند چیزی را امضا کردند و برای شاه فرستادند که این‌ها می‌گویند علت اصلی ماجرا تبعید آیت الله خمینی است و این کارها ادامه خواهد داشت.

با اوراق به دست آمده از جیب محمد بخارایی به خانواده او دست یافتند و از طریق مادر او، دوستانش را شناسایی کردند. دو نفر از همدستان وی در ساعت ۱۹ همان روز با اسناد و مدارک لازم دستگیر می‌شوند. یکی از آن‌ها مرتضی نیک‌نژاد همان کسی است که با شلیک پنج تیر زمینه فرار اولیه شهید بخارایی را فراهم کرد.

مرتضی نیک‌نژاد در سال ۱۳۲۱ در جنوب شهر تهران در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. از جوانی تدین و تعهد وی همه را تحت تأثیر قرار می‌داد. وی پس از پایان دوره ابتدایی در بازار تهران به شغل گالش فروشی اشتغال داشت. او با آشنایی با شهید رضا صفارهرندی در جلسات دینی حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی اصغرهرندی شرکت کرد و با آشنایی با شهید بخارایی، جمعی صمیمی تشکیل دادند و از همین جمع با مؤتلفه اسلامی آشنا گشتند.

او در جریان عملیات، نفر دوم و پشتیبانی‌کننده شهید بخارایی بود و پس از این که شهید بخارایی منصور را به سزای خیانت هایش رساند چند تیر شلیک کرد تا مأمورین طاغوت را از توجه به بخارایی منصرف سازد. این گلوله‌ها به ناودان مجلس و شیشه اتومبیل بنز که منصور را در آن انداخته و به بیمارستان می‌بردند اصابت کرد و شیشه جلوی بنز را خرد کرد. او با تاختن به همراه دو نفر دیگر اعضای عملیات از صحنه خارج شد.

در دادگاه تجدید نظر با اینکه مریض و قادر به حرکت نبود اما به دستور رئیس به دادگاه نظامی او را با برانکار در جلسه نیمکت در حالیکه دراز کشیده بود محاکمه کردند. در جلسه دادگاه نیمکتی گذاشتند که وی روی آن دراز کشید و چون آفتاب به او می‌تابید دستمالی جلوی صورتش گذاشته بود که نور آفتاب او را در آن حالت ضعف خیلی آزار ندهد. در این حال رئیس دادگاه به شهید نیک‌نژاد گفت: «آن روزی که می‌خواستی دست به این حرف‌ها بزنی آن روز باید فکر کنی نه حالا که ترس تو را ورداشته و بی‌حال شده‌ای، کاش آن روز به فکر می‌افتادی و همچو غلطی نمی‌کردی».

شهید نیک‌نژاد اجازه خواست. به او اجازه نداد، شهید نیک‌نژاد پاسخ داد: «این من نیستم که از مرگ می‌ترسم و این من نیستم که بخاطر خوش‌گذرانی یا بخاطر استراحت

۶۶

مقام معظم رهبری در مورد
این شهید افرموده‌اند: «این
شهیدای چهارگانه شاید
این تعبیر درباره آنها درست
باشد که بگوئیم نورالله فی
ظلمات الارض. به هر حال
اینها ستارگان و برجستگانی
بودند که در راه خدا رفتند.

۹۹

ده روز یعنی روز یازدهم بهمن ماه ۱۳۴۳ در منزل ابوالقاسم رضوی فرد دستگیر و به دنبال حکم دادگاه نظامی شاه به همراه همسران خود بخارائی، نیک نژاد، صفار هرندي در ۱۳۴۴/۳/۲۶ به درجه رفيع شهادت نائل شد. وی که نقش اساسی در رهبری مؤتلفه برعهده داشت، لحظات قبل از شهادت در پاسخ به درخواست برادرش برای نجات وی از زندان گفت: «اکنون فرصتی به دست آمده که ممکن است در آینده به دست نیاید. موقعیت خاصی است که می خواهم از آن استفاده کنم و شهید بشوم» و تاکید کرد که «هیچ اقدامی برای من انجام ندهید».

سرانجام در روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۴۴، سه ماه ۱۸ روز پس از ترور منصور، رای دادگاه صادر شد و شهیدان محمد بخارایی، مرتضی نیک نژاد، رضا صفار هرندي و محمدصادق امانی همدانی به اعدام محکوم شدند و در سحرگاه روز ۲۶ خرداد ۴۴ در میدان تیرپادگان حشمتیه تیرباران و به شهادت رسیدند.

دیگر متهمان پرونده ترو حسنعلی منصور به نام های محمد مهدی ابراهیم عراقی، حبیب الله عسگر اولادی، هاشم امانی همدانی، عباس مدرسی فر، ابوالفضل حیدری، محمدتقی کلاچی به زندان ابد با اعمال شاقه، حمید ایپچی به ۵ سال زندان در دارالتادیب، محمدباقر محی الدین انواری به ۱۵ سال زندان موقت و احمد شاه بداغلو ۵ سال زندان موقت با اعمال شاقه محکوم شدند.

انتشار خبر شهادت بخارایی، امانی، نیک نژاد و صفار هرندي اثر عمیقی در جامعه گذاشت و مردم آمادگی زیادی داشتند که اگر بشود در تشییع جنازه شرکت کنند ولی رژیم از برگزاری هرگونه مراسمی جلوگیری کرد. پیکر شهدا را مخفیانه به محلی خیلی دورتر از مسگرآباد اصلی برده و در جاده خاوران دفن کردند و اجازه ندادند برای آنها مجلس ختمی گرفته شود و تنها در گرم خانه مسجد جامع ختمی برای آنان برگزار شد.

مقام معظم رهبری در مورد این شهدا فرموده اند: «این شهدای چهارگانه شاید این تعبیر درباره آنها درست باشد که بگوئیم نورالله فی ظلمات الارض. به هر حال اینها ستارگان و برجستگانی بودند که در راه خدا رفتند. راهی را انتخاب کردند و نتیجه این شد که مشاهده می کنید، یعنی حاکمیت اسلام در دوران سیطره کفر و استکبار بر عالم چیزی که به افسانه شبیه است. این شهدای چهارگانه حقیقتاً در دوران ظلمات نور خدا بودند که درخشیدند، فضا و دل ها را روشن کردند، راه را به خیلی ها نشان دادند.»

راهی را بخواهم پیدا کنم و از زندان بروم بیرون. خیر، ماه ها، سال ها از خدا استمداد کردیم و از خدا استدعا کردیم: الهم ارزقنا شهاده فی سیلک. ما برای چنین روزی روزشماری و ساعت شماری می کردیم.» او که ابتدا با زیرکی از صحنه گریخته بود به همراه رضا صفار هرندي دستگیر شد.

رضا صفار هرندي فرزند علی اکبر در سال ۱۳۲۵ در خانواده ای اهل علم و تبلیغ دین به دنیا آمد برادرش حاجت الاسلام حاج شیخ علی اصغر هرندي روحانی آزاده، خدوم و مردمی بود که علاوه بر اقامه نماز جماعت در مسجد دروازه غار تهران و منبر و تعلیمات دینی، مغازه پارچه فروشی داشت و از این راه زندگانی را اداره می نمود و نمونه ای از کسب پاکیزه اسلامی را در عمل آشکار می کرد. شهید رضا صفار هرندي در این خانواده پرورش یافت. پس از دوره ابتدایی، دروس دینی را نزد برادرش خواند و در مغازه او به کار مشغول شد. وی در مسجد برادرش در امر تبلیغ دین و ارتباط با نوجوانان و کشاندن آنها به راه دین فعال بود. در همین رابطه با شهید محمد بخارایی و شهید نیک نژاد آشنا شد و با آنها درباره مسائل اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر کار می کرد. با شروع نهضت امام خمینی (ره) او و یارانش، به انجام وظیفه انقلابی رو آوردند و بالاخره در مسیر این نهضت خدائی، با مؤتلفه اسلامی آشنا شدند و به طرف جهاد مسلحانه رو آوردند.

شهید هرندي که روز عملیات اعدام انقلابی منصور پشتیبان شهید بخارایی بود و در تاکسی به همراه محمدصادق امانی نشسته بود توانست پس از پایان عملیات از صحنه بیرون آید ولی وقتی که می خواست وسایلش را از خانه بردارد و به اتفاق شهید نیک نژاد زندگی مخفی را آغاز کند دستگیر شد.

محمد صادق امانی از کسبه بازار تهران بود و بنا بر نقل حاج مهدی عراقی: «خودش یک مجتهد بود و قریب ۶ هزار حدیث از حفظ بود و مربی اخلاق بود، درس اخلاق داشت، بچه های زیادی از شاگردانش بودند که روزهای جمعه بخصوص به آنها درس اخلاق می داد». شهید امانی در گروه شیعیان فعالیت داشت و پس از آن با نظر حضرت امام (ره) به همراه جمعی از یاران اقدام به تأسیس مؤتلفه اسلامی کرد و پس از مدتی رهبری شاخه نظامی مؤتلفه را عهده دار شد و طراح عملیات بدر در اجرای حکم الهی درباره حسنعلی منصور بود.

وی پس از واقعه کشته شدن منصور، تحت تعقیب قرار گرفت و پس از



شهید چمران و لحظات سرنوشت ساز آبادان در کلام مقام معظم رهبری

چریک انقلابی

وجود گرامی شهید چمران برای تمامی کسانی که با وی همراه بودند مایه دلگرمی و بردباری است. اما اگر این همراهی، چاشنی همدلی و رابطه عمیق عاطفی را نیز با خود داشته باشد، چه حماسه ها که نمی آفریند. حضور همزمان مقام معظم رهبری و دکتر چمران در شرایط دشوار آبادان و همراهی های این دو بزرگوار حاوی درس های مهمی برای نسل ما است که گفتار حاضر مصاحبه ای است که توسط تهیه کنندگان مجموعه «روایت فتح» به تاریخ ۱۳۷۲/۶/۱۱ با مقام معظم رهبری انجام شده است که سر و اقدام به انتشار آن کرده است.

که اینها بیوشند تا از همان شب اول شروع کنیم. یعنی دوستانی که آن جا در استانداری و لشکر بودند، گفتند: «الان میدان برای شکار تانک و کارهای چریکی هست.» ایشان گفت: «از همین حالا شروع می‌کنیم.»

خلاصه، برای آنها لباس آوردند. من به مرحوم چمران گفتم: «چطور است من هم لباس پوشم بیایم؟» گفت: «خوب است، بد نیست.» گفتم: «پس يك دست لباس هم به من بدهید.» يك دست لباس سربازی آوردند، پوشیدم که البته لباس خیلی گشادی بود! بنده حالا هم لاغرم، اما آن وقت لاغرتر هم بودم. خیلی به تن من نمی‌خورد. چند روزی که گذشت، يك دست لباس درجه داری برابرم آوردند که اتفاقاً علامت رسته زرهی هم روی آن بود. رسته‌های دیگر، بعد از این که چند ماه آن جا ماندم و با من مأنوس شده بودند، گله می‌کردند که چرا لباس شما رسته توپخانه نیست؟ چرا رسته پیاده نیست؟ زرهی چه خصوصیتی دارد؟ لذا آن علامت رسته زرهی را کندم که این امتیازی برای آنها نباشد، به هر حال، لباس پوشیدم و تفنگ هم خودم داشتم. البته حالا یادم نیست تفنگ خودم رابرده بودم یا نه. همین تفنگی که این جاتوی فیلم دیدید روی دوش من است، کلاشینکف خودم است. الان هم آن را دارم. یعنی شخصی است و ارتباطی به دستگاه دولتی ندارد. کسی يك وقت به من هدیه کرده بود. کلاشینکف مخصوصی است که بر خلاف کلاشینکف‌های دیگر، يك خشاب پنجاه تایی دارد. غرض؛ حالا یادم نیست که کلاشینکف خودم همراه بود، یا آن جا گرفتم. همان شب اول رفتم به عملیات. شاید دو، سه ساعت طول کشید و این در حالی بود که من جنگیدن بلد نبودم. فقط بلد بودم تیراندازی کنم. عملیات جنگی اصلاً بلد نبودم. غرض؛ این، يك کار ما بود که در اهواز بود و عبارت بود از تشکیل گروه‌هایی که به اصطلاح آن روزها، برای شکار تانک می‌رفتند. تانک‌های دشمن تا «دوبه هردان» آمده بودند و حدود هفده، هیجده یا پانزده، شانزده کیلومتر تا اهواز فاصله داشتند و خمپاره‌هایشان تا اهواز می‌آمد. خمپاره ۱۲۰ یا کمتر از ۱۲۰ هم تا اهواز می‌آمد.

به هر حال، این ترتیب و آموزش‌های جنگ را مرحوم چمران درست کرد. جاهایی را معین کرد برای تمرین، خود ایشان، انصافاً به کارهای چریکی وارد بود. در قضاای قبل از انقلاب، در فلسطین و مصر تمرین دیده بود. به خلاف ما که هیچ سابقه نداشتیم. ایشان سابقه نظامی حسابی داشت و از لحاظ جسمانی هم، از من قوی‌تر و کار کشته‌تر

محل استقرار ما در این هشت، نه ماهی که در منطقه عملیات بودم، «اهواز» بود، نه «آبادان» یعنی اواسط مهر ماه به منطقه رفتم، مهر ماه ۵۹ تا اواخر دبی‌هشت یا اوایل خرداد ۶۰. يك ماه بعدش حادثه مجروح شدن من پیش آمد که دیگر نتوانستم بروم. یعنی حدود هشت، نه ماه، بودن من در این منطقه جنگی، طول کشید. حدود پانزده روز بعد از شروع عملیات بود که ما به منطقه رفتیم. اول می‌خواستیم بروم «دزفول» یعنی از این جانب داشتم. بعد روشن شد که اهواز، از جهتی، بیشتر احتیاج دارد. لذا رفتم خدمت امام و برای رفتن به اهواز اجازه گرفتم، که آن هم برای خودش داستانی دارد. تا آخر آن سال را کلاً در خوزستان بودم و حدود دو ماه بعدش هم تا اواخر دبی‌هشت یا اوایل خرداد ۶۰ رفتم منطقه غرب و يك بررسی وسیع در كل منطقه کردم، برای اطلاعات و چیزهایی که لازم بود؛ تا بعد بیایم و باز مشغول کارهای خودمان شویم. که حوادث تهران پیش آمد و مانع از رفتن من به آن جا شد. این مدت، غالباً در اهواز بودم. از روزهای اول قصد داشتم بروم خرمشهر و آبادان، لکن نمی‌شد. علت هم این بود که در اهواز، از بس کار زیاد بود، اصلاً از آن محلی که بودیم، تکان نمی‌توانستم بخورم. زیرا کسانی هم که در خرمشهر می‌جنگیدند، بایستی از اهواز پشتیبانی‌شان می‌کردیم. چون واقعاً از هیچ جایی پشتیبانی نمی‌شدند.

در آن جا، به طور کلی، دو نوع کار وجود داشت. در آن ستادی که ما بودیم، مرحوم دکتر «چمران» فرمانده آن تشکیلات بود و من نیز همان جا مشغول کارهایی بودم. يك نوع کار، کارهای خود اهواز بود. از جمله عملیات و کارهای چریکی و تنظیم گروه‌های کوچک برای کار در صحنه عملیات. البته در این جا هم، بنده در همان حد توان، مشغول بوده‌ام... مرحوم چمران هم با من به اهواز آمد. در يك هواپیما، با هم وارد اهواز شدیم. يك مقدار لباس آورده بودند توی همان پادگان لشکر ۹۲، برای همراهان مرحوم چمران. من همراهی نداشتم. محافظینی را هم که داشتم همه را مرخص کردم. گفتم من دیگر به منطقه خطر می‌روم، شما می‌خواهید حفاظت جان مرا بکنید؟! دیگر حفاظت معنی ندارد! البته، چند نفرشان، به اصرار زیاد گفتند: «ما هم می‌خواهیم به عنوان بسیجی در آن جا بچنگیم.» گفتم: «عیبی ندارد.» لذا بودند و می‌رفتند کارهای خودشان را می‌کردند و به من کاری نداشتند.

مرحوم چمران، همراهان زیادی با خودش داشت. شاید حدود پنجاه، شصت نفر با ایشان بودند. تعدادی لباس سربازی آوردند



هم زیر آتش قرار گرفت و در حقیقت، دو سه راه غیر مطمئن باقی ماند. یکی راه آب بود که البته آن هم خطرناک بود. یکی راه هوایی بود و مشکلش این بود که آقایانی که در ماهشهر ننشسته بودند، به آسانی هلی کوپتر به کسی نمی دادند. یک راه خاکی هم در پشت جاده ماهشهر بود که بچه ها با هزار زحمت درست کرده بودند و با عسرت از آن جاعور می کردند. البته جاهایی از آن هم زیر تیر مستقیم دشمن بود که تلفات بسیاری در آن جاداشتیم و مقداری از این راه از پشت خاکریزها عبور می کرد. این غیر از جاده اصلی ماهشهر بود. البته این راه سوم هم خیلی زود بسته شد و همان دو جاده؛ یعنی راه آب و راه هوا باقی ماند. من از طریق هوا، با هلی کوپتر، از ماهشهر به جزیره آبادان رفتم. آن وقت، از سپاه، مرحوم شهید «جهان آرا» که فرمانده همین عملیات بود، از ارتش هم مرحوم شهید «اقارب پرست»، از همین شهدای اصفهان بود، افسر خیلی خوبی بود، از افسران زرهی بود که رفت آن جا ماند. یکی هم سرگرد «هاشمی» بود. من عکسی از همین سفر داشتم که عکس بسیار خوبی بود. نمی دانم آن عکس را کی برای من آورده بود؟ حالا اگر این پخش شد، کسی که این عکس را برای من آورد، اگر فیلمش را دارد، آن عکس را تهیه کند؛ چون عکس یادگاری بسیار خوبی بود.

ماجرایش این بود که در مرکزی که متعلق به بسیج فارس بود، مشغول سخنرانی بودم. شیرازی ها بودند و تهرانی ها؛ و سخنرانی اول ورودم به آبادان بود. قبلاً هیچ کس نمی دانست من به آن جا آمده ام. چهار، پنج نفر همراه من بودند و همین

وزیده تر بود. لذا، وقتی صحبت شد که «کی فرمانده این عملیات باشد؟» بی تردید، همه نظر دادیم که مرحوم چمران فرمانده این تشکیلات شود. ما هم جزو ابواب جمع آن تشکیلات شدیم. نوع کار دوم، کارهای مربوط به بیرون اهواز بود. از جمله، پشتیبانی خرمشهر و آبادان و بعد، عملیات شکستن حصار آبادان بود که از «محمدیه» نزدیک «دارخوین» شروع شد. همین آقای «رحیم صفوی»، سردار صفوی امروزان که ان شاء الله خدا این جوانان را برای این انقلاب حفظ کند، جزو اولین کسانی بود که عملیات شکستن حصار را از چندین ماه قبل شروع کرده بودند که بعد به عملیات «ثامن الائمه (ع)» منجر شد. غرض این که، کار دوم، کمک به اینها و رساندن خمپاره بود. بایستی از ارتش، به زور می گرفتیم. البته خود ارتشی ها، هیچ حرفی نداشتند و با کمال میل می دادند؛ منتها آن روز بالای سرتش، فرماندهی وجود داشت که به شدت مانع از این بود که چیزی جا به جاشود و ما با مشکلات زیاد، گاهی چیزی برای برادران سپاهی می گرفتیم. البته برای ستاد خود ما، جرات نمی کردند ندهند؛ چون من آن جا بودم و آقای چمران هم آن جا بود. من نماینده امام بودم.

چند روز بعد از این که رفتیم آن جا، (شاید بعد از دو، سه هفته) نامه امام در رادیو خوانده شد که فلانی آقای چمران، در کل امور جنگ و چه و چه نماینده من هستند. اینها توی همین آثار حضرت امام (رضوان الله علیه) هست. لذا، ما هر چه می خواستیم، راحت تهیه می کردیم. لکن بچه های سپاه؛ بخصوص آنهایی که می خواستند به منطقه بروند، در عسرت بودند و یکی از کارهای ما، پشتیبانی اینها بود. من دلم می خواست بروم آبادان؛ اما نمی شد. تا این که یک وقت گفتم: «هر طور شده من باید بروم آبادان». و این وقتی بود که حصار آبادان شروع شده بود. یعنی دشمن از رودخانه کارون عبور کرده و رفته بود به سمت غرب و یک پل را در آن جا گرفته بود و یواش یواش سربل را توسعه داده بود. طوری شد که جاده اهواز و آبادان بسته شد. تا وقتی خرمشهر را گرفته بودند، جاده خرمشهر - اهواز بسته بود؛ اما جاده آبادان باز بود و در آن رفت و آمد می شد. وقتی آمد این طرف و سربل را گرفت و کم کم سربل را توسعه داد، آن جاده هم بسته شد. مانده جاده ماهشهر و آبادان. چون ماهشهر به جزیره آبادان وصل می شود، نه به خود آبادان، آن هم زیر آتش قرار گرفت. یعنی سربل توسط دشمن توسعه پیدا کرد و جاده سوم

عکس‌های یادگاری گرفتیم و برگشتیم آمدم.

این، خلاصه حضور من در آبادان بود. بنابراین، حضور من در آبادان در تمام دوران جنگ، همین مدت کوتاه دوروزیاسه روز، الان دقیقاً یادم نیست، بیشتر نبود و محل استقرار ما، در اهواز بود. یک جا را شامتوی فیلم دیدید که ما از خانه‌ها عبور می‌کردیم. این، برای خاطراین بود که منطقه تماماً زیر دید مستقیم دشمن بود و بچه‌های سپاه برای این که بتوانند خودشان را به نزدیکترین خطوط دشمن که شاید حدود صد متر، یا کمتر، یا بیشتر بود برسانند. خانه‌های خالی مردم فرار کرده و هجرت کرده از آبادان و قسمت خالی خرمشهر را به هم وصل کرده بودند. الان یادم نیست که اینها در آبادان بود یا خرمشهر؟ به احتمال قوی، خرمشهر بود... بله؛ «کوت شیخ» بود. این خانه‌ها را به هم وصل کرده و دیوارها را برداشته بودند. وقتی انسان وارد این خانه‌ها می‌شد، مناظر رقت‌انگیزی می‌دید. ده‌ها خانه را عبور می‌کردیم تا برسیم به نقطه‌ای که تک‌تیرانداز ما، باتیر مستقیم، دشمن و گشتی هایش را هدف می‌گرفت. من بچه‌های خودمان را می‌دیدم که تک‌تیرانداز بودند و خودشان را رسانده بودند به پشت سنگرهایی که درست مشرف به محل عبور و مرور دشمن بود. البته دشمن هم، به مجرد این که اینها یکی را می‌انداختند، آن جا را با آتش شدید می‌کوبید. این طور بود. اما اینها کار خودشان را می‌کردند.

این یک قسمت از خانه‌ها بود که رفتیم دیدیم. خانه‌های خالی و اثاثیه‌های درست جمع نشده که نشانه نهایت آوارگی و بیچارگی مردم بود که اسباب‌هایشان را همین طور ریخته بودند و رفته بودند. خیلی تأثرانگیز بود! جوانانی که با قدرت تمام جلومی‌رفتند، مدام به من می‌گفتند: «این جا خطرناک است.» می‌گفتم: «نه. تا هر جا که کسی هست، باید برویم ببینیم» آخرین جایی که رفتیم، زیرپل بود. پل شکسته شده بود. پل آبادان خرمشهر، یک جاقطع شده بود و قابل عبور و مرور نبود. زیرپل، تا محل آن شکستگی، بچه‌های ما راه باز کرده بودند و می‌رفتند و من هم تا انتها رفتم. گمان می‌کنم و چنین به ذهنم هست که در آن نقطه آخری که رفتیم، یک نماز جماعت هم خواندیم. همه جا حماسه و مقاومت دیدم. این، خلاصه حضور چندین ساعت ما در آبادان و آن منطقه اشغال نشده خرمشهر به اصطلاح کوت شیخ بود.

طور گفتیم: «برویم تایچه‌ها را پیدا کنیم.» از طرف جزیره آبادان که وارد شهر آبادان شدیم، رفتیم خرمشهر، آن قسمت اشغال نشده خرمشهر، محلی بود که جوانان آن جا بودند. رفتیم برای بسیجی‌ها سخنرانی کردم. در حال آن سخنرانی، عکسی از ما برداشتند که یادگاری خیلی خوبی بود. یکی از رهبران تاجیک که مدتی پیش آمد این جا، این عکس را دید و خیلی خوشش آمد و برداشت برد. عکس منحصربه‌فردی بود که آن را دست کسی ندیدم. این عکس را سرگرد هاشمی برای ما هدیه فرستاده بود. نمی‌دانم سرگرد هاشمی شهید شده یا نه؛ علی‌ای حال، یادم هست چند نفر از بچه‌های سپاه و چند نفر از ارتشی‌ها و بقیه از بسیجی‌ها بودند. در جزیره آبادان، رفتیم یگان ژاندارمری سابق را سرکشی کردیم. بعد هم رفتیم از محل سپاه که حالا شمایی‌گویند هتل باز دیدی کردیم. من نمی‌دانم آن جا هتل بوده یا نه. آن جایی که ما را بردند و ما دیدیم، یک ساختمان بود، که من خیال می‌کردم مثلاً انبار راست.

خلاصه، یکی دو روز بیشتر آبادان نبودم و برگشتم به اهواز. وضع آن جا - آبادان - را قابل توجه یافتیم. یعنی دیدم در عین غربتی که بر همه نیروهای رزمنده ما در آن جا حاکم بود، شرایط رزمندگان از لحاظ امکانات هم شرایط نامساعدی بود. حقیقتاً وضعی بود که انسان غربت جمهوری اسلامی را در آن جا حس می‌کرد؛ چون نیروهای خیلی کمی در آن جا بودند و تهدید و فشار دشمن، بسیار زیاد و خیلی شدید بود. ما فقط شش تانک آن جا داشتیم که همین آقای اقارب پرست رفته بود از این جا و آن جا جمع کرده بود، تعمیر کرده بود و با چه زحمتی یک گروهان تانک در حقیقت یک گروهان ناقص تشکیل داده بود. بچه‌های سپاه، با کلاشینکف و نارنجک و خمپاره و با این چیزها می‌جنگیدند و اصلاً چیزی نداشتند.

این، شرایط واقعی ما بود؛ اما روحیه ما در حد اعلی. واقعاً چیز شگفت‌آوری بود! دیدن این مناظر، برای من خیلی جالب بود. یکی، دوروز آنجا بود و باز دیدی کردم و هدفم این بود که هم گزارش دقیقی از آن جا به اصطلاح برای کار خودمان داشته باشیم (وضع منطقه را از نزدیک ببینم و بدانم چه کار باید بکنم) و هم این که به رزمندگانی که آنجا بودند، خداقوتی بگوییم، رفتیم به یکایک آنها، خداقوتی گفتیم. همه جا سخنرانی‌هایی کردیم حرفی زدم. با بچه‌هایی که جمع می‌شدند بچه‌های بسیجی



فریبرز مویدی

دو واقعه رحلت امام خمینی (ره) و فتح خرمشهر بیشترین اتفاقات خرداد را تحت تاثیر خود قرار داده اند، اما در تقویم انقلاب اسلامی و دفاع مقدس خرداد ماه رخداد های مهم دیگری هم دارد که کمتر به آنها توجه شده است.

مغزها به راه می افتد

آغاز محاصره اقتصادی ایران توسط آمریکا

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، دولت آمریکا دست از دخالت های خود در ایران اسلامی برنداشت. در آبان ماه ۱۳۵۸ شاه وارد آمریکا شد، ملت ایران خواستار استرداد وی بودند تا به جرم جنایاتی که در حق آنان شده بود محاکمه شود، اما آمریکا این درخواست را رد کرد و به دنبال آن در سیزدهم آبان ماه سفارت آمریکا به تصرف دانشجویان پیرو خط امام (ره) درآمد و جاسوسان آمریکایی به گروگان گرفته شدند. خواسته دانشجویان و همه ملت ایران، استرداد شاه جهت محاکمه و دست برداشتن آمریکا از مداخله در امور ایران اسلامی بود، اما آمریکا که لطمه بزرگی به حیثیت استکباری اش وارد آمده بود دست به اقداماتی از جمله بلوکه کردن دارایی های ایران، قطع روابط سیاسی، نظامی و تحریم اقتصادی علیه ایران زد. در تاریخ یکم خرداد ماه سال ۱۳۵۹، محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی ایران توسط آمریکا و کشورهای هم پیمانش از جمله بازار مشترک اروپا آغاز شد.

بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران پیرامون این واقعه، فرموده اند: «من اعتقاد این است که اگر ما در محاصره اقتصادی ده سال، پانزده سال واقع بشویم، شخصیت خودمان را پیدایمی کنیم، وقتی این احساس پیدا شد در یک ملتی که من خودم باید هر چیزی می خواهم تهیه کنم، مغزها به راه می افتد. این محاصره اقتصادی را که خیلی از آن می ترسند، من یک هدیه ای می دانم برای کشور خودمان، مهم این است که ما بفهمیم دیگران به ما چیزی نمی دهند.»

خرداد ماه



خورشیدی بر دل‌های اسیران

درگذشت آزاده نستوه سید علی اکبر ابوترابی

بعد از آزادی اسرا از جنگال رژیم بعثی عراق در هر محفل و مجلسی که آزاده‌ای باشد و از خاطرات خود سخن بگوید بعید است نام سید آزادگان حاج آقا ابوترابی را به زبان نیاورد، کسی در دوران اسارت رزمندگان، نیروبخش دل آنان بود. حجت الاسلام والمسلمین حاج سید علی اکبر ابوترابی در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در خانواده‌ای اهل علم و اجتهاد و منتسب به بیت رسالت (ص) در شهرستان مقدس قم متولد شد.

وی با شروع نهضت امام خمینی (ره) در سال ۴۲ وارد فعالیت‌های سیاسی شد و در تظاهرات مردم قم در پانزدهم خرداد، حضوری فعال داشت و در هجوم عوامل رژیم ستم شاهی به مدرسه فیضیه، مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

با تبعید حضرت امام (ره) به نجف اشرف، او نیز به نجف مشرف شد. در نجف اشرف، درس ولایت فقیه امام را چاپ و به ایران و نقاط دیگر ارسال می‌کرد و نیز اطلاعیه‌های امام را حل راه و ویژه در مکه مکرمه و حجاز، منتشر و پخش می‌کرد. علاوه بر آن در انتقال پیام‌ها و اطلاعیه‌های امام (ره) به داخل کشور با فداکاری و شجاعت تمام بارها اقدام نمود و از هیچ خطری نهراسید.

وی با افرادی همچون شهید رجایی، آیت الله خامنه‌ای، آیت الله بهشتی، سید علی اندرزگو و... فعالیت نزدیک و همکاری زیادی داشت

و در پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی تلاش فراوانی از خود نشان داد. با آغاز جنگ تحمیلی به همراه شهید دکتر مصطفی چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم به سازماندهی نیروها پرداخت تا اینکه در ۲۶ آذر ۵۹ در یکی از ماموریت‌های شناسایی، به اسارت نیروهای دشمن بعثی درآمد و به مدت ۱۰ سال امیدبخش اسیران دربند بعثی هابود. در دوران اسارت با تمسک به سیره‌ی ائمه معصومین (ع)، با معنویت، سعه صدر، حلم و بردباری فوق العاده، مکر و حيله ماموران دشمن را بی‌تاثیر کرد و شمع محفل اسیران ایرانی گشت و در جهت تقویت روحیه، ایمان و مقاومت آنان از هیچ اقدام و ایثاری دریغ نکرد و به تعبیر مقام معظم رهبری «همچون خورشیدی بر دل‌های اسیران مظلوم می‌تابید و چون ستاره درخشانی، هدف و راه را به آنان نشان می‌داد و چون ابری فیاض، امید و ایمان را بر آنان می‌بارید.»

حجت الاسلام والمسلمین ابوترابی پس از اینکه از اسارت آزاد شد، با حکم مقام معظم رهبری در جایگاه نماینده ولی فقیه در امور آزادگان قرار گرفت و تمامی سعی خویش را به کار بست تا آزادگان، مایه عزت و تقویت نظام جمهوری اسلامی باشند و دوران بعد از اسارت را در کنار مصیبت‌زدگان، بر بالین افراد مریض و ناتوان، در مجالس دعا و معنویت، در حال سرکشی و تفقد آزادگان و ایثارگران و بی‌گیری دردها و مشکلات آنان گذراند و سرانجام در روز ۱۲ خرداد ۱۳۷۹ در اثر سانحه رانندگی در راه زیارت امام رضا (ع) در جاده بین سبزوار و نیشابور، به همراه پدر ارجمندشان آیت الله حاج سید عباس ابوترابی به لقاء الله پیوست.

آخرین زخم‌های شلمچه

عملیات بیت المقدس ۷

پس از تقویت دوباره ارتش عراق توسط حامیان غربی صدام و هزینه‌هایی که کشورهای عربی خلیج فارس، صرف حمایت از رژیم عراق در رویارویی با ایران می‌کردند، قوای مسلح این کشور دست به تهاجماتی قابل توجه در محورهای جنوبی جنگ زدند. در حالی که ایران آماده می‌شد تا قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را به عنوان معاهده‌ای برای پایان جنگ ۹۲ ماهه تحمیلی بپذیرد، نیروهای دشمن با پیشروی در خطوط ایران و حتی اشغال برخی مناطق، وضعیت فوق‌العاده‌ای را به وجود آوردند. این در حالی بود که بسیج عمومی مردم برای تهاجمات مجدد ارتش صدام در حد بالایی بود و می‌بایست امتیازاتی را که رژیم عراق قصد داشت با قبول حالت نه صلح، نه جنگ از ایران بگیرد، پس گرفته می‌شد. بنابراین سیاست و این تاکتیک، عملیات «بیت المقدس ۷» که یک عملیات ویژه در نوع خود بود به منظور پس زدن دشمن از این سوی خطوط بین‌المللی در منطقه عمومی «شلمچه» خرمشهر و در نخستین ساعات بامداد ۱۳۶۷/۳/۲۳ با رمز «یا ابا عبدالله (ع)» آغاز شد.

رزمندگان اسلام در قالب چندین گردان بسیجی با فرماندهی نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، توانستند شماری از یگان‌های ویژه و آماده دشمن را متلاشی نمایند و علاوه بر کشته و زخمی و اسیر نمودن ۲۰۴۰۰ تن از نیروهای دشمن، یک فروند هواپیمای اساقط و ۶۰ دستگاه تانک و نفربر رزهی، ۴۰ قبضه توپ، ۲۰۰ دستگاه خودروی نظامی و چندین زاغه مهمات دشمن را منهدم سازند و شمار بالایی از تجهیزات و ادوات نظامی، چند قبضه توپ و تعدادی زاغه بزرگ مهمات دشمن را به غنیمت خود درآورند.

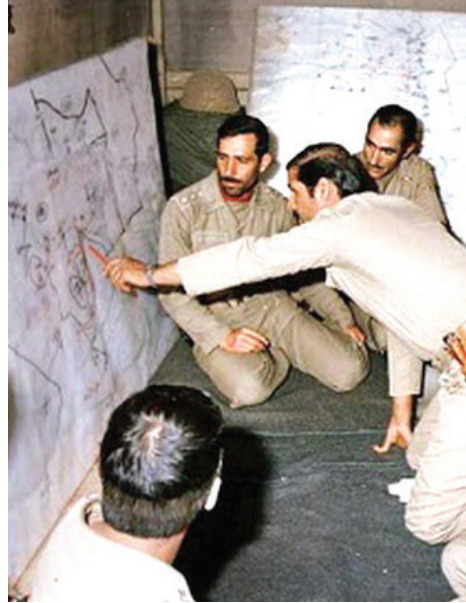


نبرد در میمک

عملیات نصر ۲

طرح و اجرای عملیات «نصر ۲» توسط نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی انجام شد. هدف از این عملیات آزادسازی بلندی‌های مشرف بر خطوط مواصلاتی دشمن در جبهه «میمک» واقع در منطقه میانی جنگ بود. به همین منظور تک‌نیروهای ارتش با رمز «یا حسین مظلوم (ع)» در روز ۱۳۶۶/۳/۱۳ در محور کوهستانی میمک آغاز شد. طی این یورش بلندی‌های ۴۰۴،۴۰۰،۳۹۶ و منطقه «خزر» و «هلاله» به تصرف رزمندگان ارتش جمهوری اسلامی ایران درآمد. چهار گردان کماندویی، توپخانه و پیاده و یک گروهان تانک دشمن آسیب دید و مقداری سلاح و مهمات از دشمن به غنیمت گرفته شد. ۸۰۰ تن از نیروهای عراقی کشته و زخمی و ده هاتن دیگر نیز اسیر شدند. در این عملیات شهید تقی رضوی معاونت مهندسی قرارگاه خاتم الانبیا به شهادت رسید.





بارقه‌های امید

عملیات فرمانده کل قوا- خمینی روح خدا

این حمله ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه بامداد ۱۳۶۰/۳/۲۱ در جبهه جنوب و منطقه دارخوین توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی انجام شد و ارتش جمهوری اسلامی پشتیبانی و پدافند را به عهده داشت. نیروها به مدت ۴ ماه بدون سرو صدا و جلب توجه دشمن و در نزدیکی نیروهای عراق، شبانه يك کانال به طول ۱۳۰۰ متر و به شکل «T» حفر کردند که انتهای آن وارد میدان مین در جلوی خاکریز دشمن شده بود. این عملیات، آزمایشی برای عملیات بزرگ ثامن الائمه (ع) بود. در این حمله با سه کیلومتر پیشروی، مواضع محکم و مهم دشمن در این جناح به تصرف درآمد و دست کم ۳۲ دستگاه تانک و نفربر منهدم، و تعداد ۱۴۹۶ تن از نیروهای دشمن کشته، زخمی و اسیر شدند. در این پیروزی ۱۲۰ تن از برادران سپاهی به شهادت رسیدند. این عملیات توسط سردار رحیم صفوی و شهید حسن باقری طراحی و اجرا گردید که فرماندهی ۳ محور اصلی آن را شهیدان منصور موحدی - پهلوان نژاد و رضا رضایی به عهده داشتند.

خیانت

عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا

ابوالحسن بنی صدر ۵ بهمن ۱۳۵۸، یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان نخستین رئیس جمهور ایران با بیش از ۱۰ میلیون رأی انتخاب شد. این انتخابات در شرایطی برگزار شد که دولت موقت مهندس مهدی بازرگان استعفا داده و مدیریت نظام به شورای انقلاب محول شده بود. ابوالحسن بنی صدر، سید احمد مدنی، حسن حبیبی، داریوش فروهر، صادق طباطبائی، محمد مکر، کاظم سامی و صادق قطب‌زاده کاندیداهای شاخص اولین دوره

انتخابات ریاست جمهوری بودند.

بنی صدر در طول ۱۷ ماه ریاست جمهوری، از یکسو با میدان دادن به سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و دیگر گروه‌های ضد انقلاب سبب تقویت آنها شد و از سوی دیگر در برابر اکثر مصوبات مجلس شورای اسلامی، قوه قضائیه، شورای نگهبان و برخی دیگر از نهادهای برخاسته از انقلاب ایستادگی کرد.

یکی از فرماندهان دفاع مقدس می‌گوید: «چون بنی صدر جوسازی می‌کرد که نیروهای نظامی با او مخالفند و از او تبعیت نمی‌کنند و او نمی‌تواند اقدام لازم داشته باشد، امام فرماندهی را به او تفویض کرد. کارشکنی‌های وی در جبهه‌های جنگ تحمیلی از جمله جبهه سوسنگرد و خرمشهر، امام و مردم را نسبت به او ناامید کرد. امام در زمان حکم ریاست جمهوری بنی صدر به او همه نصیحت‌ها را گوشزد کرد ولی از آنجا که فکر او وابسته به استکبار بود، مخالفت و تفرقه افکنی می‌کرد. بعدها روشن شد که بنی صدر خائن بوده و جنایت کرده است. او با سپاه و بسیج مشکل داشت. با همه این اوصاف، سپاه وارد میدان جنگ شد. نمایندگان حضرت امام (ره) در دوران دفاع مقدس رهبر معظم انقلاب و شهید چمران بودند. شهید چمران ستادی تحت عنوان ستاد جنگ‌های نامنظم تشکیل داده بود؛ آقای خلخالی نیز نیروهایی تحت عنوان فدائیان اسلام تشکیل داده بود اما اینجا بنی صدر به جای اینکه وحدت ایجاد کند، تفرقه می‌انداخت.»

بعد از اثبات خیانت‌ها، در بیستم خرداد ۱۳۶۰ حکمی مبنی بر برکناری بنی صدر از فرماندهی نیروهای مسلح از سوی امام خمینی (ره) در جماران صادر شد. امام خمینی (ره) ۱۰ روز پس از این حکم، با حکم دیگری بنی صدر را از مقام ریاست جمهوری نیز عزل کردند. این حکم در پاسخ به نامه هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی صادر شد.

متن نامه آقای هاشمی رفسنجانی و پاسخ امام خمینی (ه) به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر شریف حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دامت ظله محترما به عرض می‌رساند مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ پس از بحث و بررسی با حضور ۱۹۰ نفر به شرح زیر:

آراء موافق ۱۷۷ نفر- رای مخالف ۱ نفر- آراء ممتنع ۱۲ نفر
در مورد آقای سید ابوالحسن بنی صدر بر این قرار گرفت که آقای ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد. به موجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مراتب برای اتخاذ تصمیم به خدمت امام عظیم الشان گزارش می شود.

رئیس مجلس شورای اسلامی

اکبر هاشمی رفسنجانی

پاسخ امام خمینی (ره) به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم.

اول تیر ۱۳۶۰

روح الله الموسوی الخمينی

بنی صدر، یک ماه پس از عزل توسط امام خمینی (ره)، هفتم مرداد ۱۳۶۰ با یک فروند هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ به خلبانی سرهنگ معزی

خلبان ویژه شاه از کشور گریخت.

بنی صدر هنگام ورود به فرودگاه مهرآباد برای فرار از کشور، سوار بر اتومبیل وانت و ملبس به لباس زنانه بود.

امام خمینی (ره) در دیدار با خانواده شهدای هفتم تیر ماه، فرمایشاتی داشتند که در جلد چهاردهم صحیفه نوره ثبت رسیده است: «من بسیار متأسفم از اینکه کوشش کردم که در این دوره اول جمهوری اسلامی این طور مسائل پیش نیاید و این طور عزل و نصب ها نشود؛ لکن با کمال کوششی که کردم اینها نتوانستند بفهمند. من با زبان های مختلف آنها را دعوت کردم به اینکه رها کنند این راهی را که در پیش دارند و با ملت ایران این طور نکنند و من می خواستم که تمام این کسانی که در کار دولتمردی هستند تا آخر انقلاب و پیروزی انقلاب، همه در محل خودشان باقی باشند و این جمهوری اسلامی را همه باهم به آخر برسانند و به پیروزی مطلق. لکن دست هایی در کار بود و گرگ هایی بود در بین اینها که نگذاشتند آن مطلبی را که می خواستیم نشود، نشود. وقتی احساس شد که اینها یک نقشه شیطانی اتحاد با منافقینی که دیروز، پریروز ریختند در خیابان ها و جوان های ما را سر بریدند، مال و اموال مردم را آتش زدند و خیابان ها را به فساد کشاندند، با اینها دست در دست هم داده بودند و با گروه های منحرف دیگر دست به دست هم داده بودند برای اینکه این کشور را به تباهی بکشند، وقتی که احساس یک همچو خطری شد، من قبلاً هم گفته بودم که اگر من احساس خطر بکنم، آن چیزی را که به شما داده ام، پس می گیرم.

همین است، کسانی که ادعای اسلام می کنند، همین است رفتار آنها بی که ادعای منافع مردم را می کنند، می گویند ما طرفدار خلق هستیم. من نمی دانم خلقی که اینها طرفدار هستند در کجای دنیا زندگی می کنند، این خلق در ایران است یا در آمریکاست یا در شوروی؟ من مع الاسف چون می بینم در بین اینها بسیاری شان گول خوردند، جوانان را کدلی بودند که این گرگ ها آنها را منحرف کردند و من امید این را دارم که این جوان ها برگردند، اینها به دامن ملت برگردند، به دامن اسلام برگردند، از این جهت من موعظه می کنم آنها را، موعظه می کنم پدر و مادر اینهایی که گول خورده اند، که جوانان خودشان را نگذارند برای ایده های چند نفر خائن که می خواهند در این کشور حکومت کنند و پشتیبان آنها هم آمریکاست یا شوروی، نگذارید جوانان شما تباه شوند.»





با کمک کردها

عملیات فتح ۶

نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یک عملیات محدود و نامنظم در محور شمالی جنگ انجام می‌دهد. نیروهای تحت امر فرارگاه برون مرزی «رمضان» با کمک معارضان کرد عراق هجوم را آغاز کردند.

این عملیات در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۲۷ با هدف انهدام مراکز و تأسیسات نظامی دشمن در منطقه عمومی شمال استان «اربیل» عراق هنگام شب و با رمز «یازهر (س)» آغاز شد. رزمندگان عمل‌کننده در عملیات نامنظم «فتح ۶» با یورش به پایگاه‌های مهم دشمن در بلندی‌های «کورت قلندر» و «سلیم خان» در شمال شهر و منطقه «دیانا» ی عراق، ضمن انهدام این پایگاه‌ها، مراکز نظامی شهر «مرگه سور» و پل مواصلاتی آن محور را از بین برده و طی آن دو گردان جیش الشعبی و ۱۶ خودروی نظامی ارتش عراق منهدم شد. دشمن در این عملیات ۹۳۰ تن کشته و زخمی و اسیر بر جای گذاشت.

در شرق دجله

عملیات قدس ۱

ساعت ۲۱ و ۲۵ دقیقه ۱۳۶۴/۳/۲۴ نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، عملیات «قدس ۱» را با رمز «یا محمد رسول الله (ص)» در منطقه عملیاتی «هورالهیوز» در شرق رودخانه «دجله» عراق، برای

انهدام نیروها و برهم زدن انسجام ماشین جنگی ارتش عراق، در منطقه‌ای به وسعت ۱۸۰ کیلومتر مربع آغاز کردند. در این عملیات چهار روزه، نیروهای عمل‌کننده ایران در ظرف مدت کوتاهی به دو پاسگاه مورد نظری یعنی «ابو ذکر» و «ابولیل» دشمن دست یافته و مقاومت آنها را درهم کوبیدند.

دشمن با هواپیما و بالگرد اقدام به بمباران شیمیایی و حمله هوایی نمود، اما با استقرار سریع توپ‌های ضد هوایی، یک فروند هواپیما ساقط شد و این پات‌کها در روزهای بعدی نیز از سوی دشمن تداوم یافت که برای نیروهای عراقی سودی در بر نداشت. هدف نهایی در عملیات قدس ۱ که در آغاز سلسله عملیات‌های قدس پیش‌بینی شده بود، رسیدن به اهداف و نقاط تأمین نشده عملیات بدر، از جمله نزدیک شدن به جاده مهم العماره - بصره بود. پاسگاه‌های مختار، ابو ذکر، ابولیل و المیدان عراق آزاد و منطقه «الحسان» و «الزجیه» واقع در نزدیکی جاده مذکور به تصرف نیروهای خودی درآمد.

طی این عملیات یک تیپ پیاده دشمن متلاشی شد و یک فروند هواپیما، یک فروند بالگرد، ۱۵ قایق ۱۲ پاسگاه سیار منهدم و تعداد ۸۹۰ تن از نیروهای عراقی کشته و زخمی شده یا به اسات نیروهای خودی درآمدند. غنایم به دست آمده نیز شامل ۴ قبضه توپ ضد هوایی، ۹ قبضه خمپاره انداز، ۲۹ فروند قایق جنگی و بلم، ۱۰ دستگاه بی‌سیم، ۱۰ قطعه پل، ۲۵ قبضه سلاح سبک و مقدار فراوانی مهمات و فشنگ بود.

نفوذ در دشمن

عملیات نصر ۳

این عملیات محدود و نفوذی توسط نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی به اجرا درآمد. هدف از انجام عملیات «نصر ۳» انهدام توان رزمی دشمن در منطقه «زبیدات» در جنوب محور عملیاتی دهلران بود. نیروی زمینی ارتش در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۲۷ به درون خاک عراق پیشروی کرده و ضمن منهدم نمودن ۲۰ دستگاه تانک و نفربر رزهی، چندین انبار مهمات و شماری خودرو نظامی دشمن، به ۷ گردان رزمی ارتش عراق آسیب رساندند و با کشته و زخمی و اسیر نمودن ۱۰۶۰ تن از نیروهای بعثی و غنیمت گرفتن چندین عراده توپ و ادوات جنگی و شماری خودرو و ده ها قبضه سلاح سبک از دشمن، به خاک ایران و خطوط جبهه خودی بازگشتند.

فتح ماووت

عملیات نصر ۴

عملیات نصر ۴ توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در منطقه شمالی استان سلیمانیه و با هدف پیش روی به سوی سلیمانیه و تصرف شهر ماووت در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۳۱ با رمز «یا امام جعفر صادق (ع)» در ساعت ۲ بامداد آغاز شد. مأموریت اصلی در این عملیات تصرف و تأمین شهرک ماووت بود، که به عهده

لشکر قدس گیلان

گذاشته شده بود.

ابتدا ارتفاع ژاژله

تصرف و تأمین،

و سپس

تک برای تصرف و تأمین شهرک ماووت ادامه می یافت لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در جناح راست و لشکر ۲۵ کربلا در جناح چپ لشکر قدس گیلان مأموریت داشته اند. در این عملیات لشکر قدس با ۲ تیپ، به استعداد ۵۵ گردان پیاده، موفق شد طی ۲ مرحله مأموریت خود را با موفقیت به انجام رساند. سرعت عمل رزمندگان به حدی بوده که معاون تیپ مستقر در ژاژله عراق به اسارت نیروهای اسلام درآمد. در این عملیات رزمندگان اسلام در ۲ شبانه روز موفق شدند به اکثر اهداف مورد نظر دست یابند. نیروهای دشمن نیز متقابلاً در روزهای بعد چندین بار اقدام به پاتک کردند که همه این اقدامات به شکست انجامید. در جبهه خودی نیز با اعزام یگان های تازه نفس به منطقه چند عملیات به منظور دفع نواقص محورهای شاخ قشان و تپه دو قلو انجام شد. این عملیات پس از ۱۵ روز پایان یافت که نتایج آن آزادسازی شهر ماووت و ارتفاعات ژاژله، شاخ قشان، یال غربی گولان، تپه دو قلو (بالو کاوه)، دشت بالوسه و نیز ترمیم برخی از خطوط پدافندی عملیات کربلای

۱۰ بود. در این عملیات فرمانده تیپ ۲

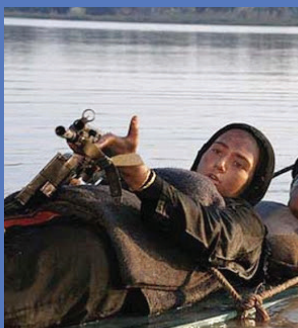
قدس گیلان سردار شهید

مهدی خوش سیرت

به شهادت رسید.

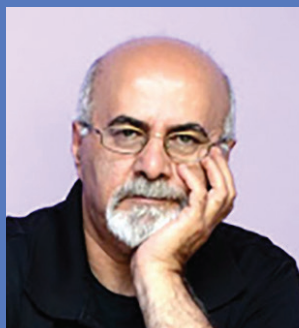


دیدهبان



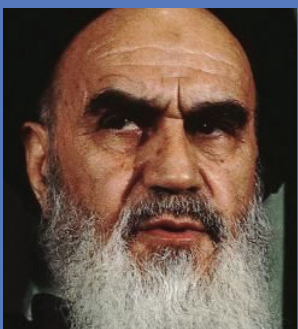
۴۸

یک شهر در چند سکانس



۴۴

سینمای اندیشه در معرض نابودی است



۵۸

چاووشی بیداران



۵۳

جای امن گلوله‌ها



بهروز غریب پور در گفتگو با سرو عنوان کرد:

سینمای اندیشه در معرض نابودی است



آزاده مختاری

بهروز غریب پور نویسنده، کارگردان و استاد نمایش عروسکی ایران در طی سال‌ها فعالیت هنری که داشته است در حوزه سینما نیز گام‌های بزرگی برداشته است. عمده دغدغه او را شاید بتوان سینمای کودک دانست. غریب پور در پرونده کاری خود نمایش‌های اپرایی بسیار زیادی را به ثبت رسانده است اما تالیفات و ترجمه‌های گوناگونی نیز دارد. او که همواره دغدغه سینما را دارد می‌گوید بخشی از سینما سرگرمی است و هیچ شکی در آن نیست. قرار نیست در ایران و جهان، سینما، تئاتر، تلویزیون و یا کتاب افلاطون پروری و ارسطو پروری کند، اما در سینمای سرگرم کننده نیز باید اصولی در نظر گرفته شود تا بعدها آن سینما خود تبدیل به یک معضل اجتماعی نشود. با او گفتگویی داشته‌ایم بر تائیرات انقلاب اسلامی بر سینمای پس از خود.

تفریحی باشد که مخاطب را از این واقعه هولناک دور نگه دارد. در واقع امروز مخاطب را به قیمت زیر پا گذاشتن ارزش‌ها به سالن سینما می‌کشانیم. مخاطب نیز با توجه به مشکلات جهانی و مشکلاتی که در داخل کشور وجود دارد و سخت‌گیری‌هایی که بانوعی تعامل و تساهل انجام شده می‌رود تا با دیدن این دست فیلم‌ها لذت ببرد. شاید بهتر است اینگونه بیان کرد که تماشاگر سینما نمی‌رود که فکر کند، بلکه می‌رود تا فکر کردن را فراموش کند.

به نظر شما سرنوشت سینمای امروز را تا چه اندازه سینماداران تعیین می‌کنند؟

اگر سینما را فروشگاه‌های تلقی کنیم که قرار است اجناس خود را در آن به فروش برساند در زمانی که فروش کالای ارزان انجام می‌شود شما کالای با کیفیتی دریافت نمی‌کنید چون ارزان قیمت است. در سینما نیز به همین شکل است. شما تغییر محتوایی نمی‌بینید و با سینمای با کیفیتی روبرو نیستید، اما زمانی که دست شما پر باشد باعث می‌شود به آن سمت بروید که اثرتان را با قیمت بالاتری بفروش برسانید در نتیجه از خریدار دعوت می‌کنید تا بیاید و ببیند. زمانی که در سبد کالای شما، فرهنگ جایی نداشته است و جایی نبوده که شما را به فکر و ادارتان کند طبیعی است که همه چیز بی کیفیت باشد. امروز همه چیز قیمت دارد موسیقی، تئاتر، سینما و البته در سینما این اتفاق پررنگ تر است و این مسئله بی کیفیتی آثار در تمام زمینه‌ها تسری یافته است. وقتی سینما داری فکر می‌کنی از سانس نیمه شب نیز می‌تواند فروش داشته باشد قطعاً خوشحال می‌شود، چون او باید کالایش را عرضه کند و به پول برسد. وزارتخانه‌هایی که کارشان این است و حتی خود صداوسیما امروز باید روی این مسئله تمرکز داشته باشند. تلویزیون سریال می‌سازد که در همان حد و اندازه فیلم‌های سخیف است و با این تفاوت که چون مرجع دولتی است میزان بگیر و ببندش نیز بیشتر است در نتیجه سینما این وظیفه را برعهده گرفته است و تماشاگران تلویزیونی را تربیت می‌کند و جزئی از این چرخه تولید شده است. سینما دار نیز از قبل می‌داند که کدام فیلم بفروش است و کدام نیست و درست به همین دلایل است که وقتی نوبت به فیلم من که نکات آموزشی در دل دارد می‌رسد و مسائل تربیتی را بیان می‌کند این امکان برایش فراهم نمی‌شود. در مجموع

آقای غریب پور به نظر شما سینما در طی این ۴۲ سال که از عمرش در انقلاب شکوهمند اسلامی می‌گذرد چگونه عملکردی داشته است؟

اگر منصفانه داوری کنیم در قیاس با پیش از انقلاب، سینمای ایران پیشرفت کرده است. سوژه‌ها، محتوا، نوع استفاده از بازیگر همه دچار تحول شده‌اند. بخشی از سینما پیش از انقلاب غیر اخلاقی و غیر هنری بود و تکرار مکررات به معنای غلط پر کردن اوقات فراغت توده‌های مردم بود، اما پس از انقلاب هم تصور این بود و هم قرار بود، سینما متفاوت باشد. در عین حال که گاهی به تفریح و سرگرمی مردم دارد از این ورطه سوژه‌های تهی و سینمای فاقد زیبایی شناسی رها شود که بخشی از آن تعمیم داده شد، اما این روزها دوباره با سینمایی مواجه شدیم که از نظر ساختار طبیعی است و بهتر از آن دوره است اما از نظر نوع کمدی، رفتارها و محتوایی به آن سمت می‌رود که سینمای تهی از مضامین انسانی و ارزشمند را بوجود آورد و چون ویژه وقت گذرانی است فروش میلیاردری نیز می‌کند و آثار ارزشمند و هنری از گردونه خارج می‌شوند و آثاری که به روی پرده می‌روند همان سرنوشت سینمای فیلم فارسی را به همراه دارند که خیلی وقت‌ها خودمان از دیدن این آثار شرم می‌کنیم. در طی این سال‌ها، یک دوره اوج سینمای ایران بود که به دهه ۶۰ و ۷۰ مربوط است و بعد از آن دوره ممیزی‌ها و محدودیت‌ها چندان قوت گرفت که سینمایی که ابروی ایران را می‌خرد جای خود را به سینمای فاقد ارزش‌ها داده است.

آیا صرفاً به دلیل ممیزی‌ها و محدودیت‌ها سینما دچار چنین سرنوشتی شده است؟

خیر امکان نداشت صرفاً ممیزی‌ها باشد. مردم تا یک حدی کشش شرایط سخت را دارند و تحمل می‌کنند. وقتی شرایط از یک حد معینی تجاوز می‌کند، مردم برای رها شدن از تجربه سخت روزانه نیازمند جایی هستند که در آن احساس شادی کنند. در نتیجه سینما فراموش خانه زندگی سخت روزانه است و خیلی‌ها می‌روند تا برای ساعتی یک زندگی دیگر را تجربه کنند و دوباره به زندگی ملال آور خود بازگردند. در ایران کمابیش چنین اتفاقی رخ داده است. وقتی تلویزیون دائماً جسد و تیربار نشان می‌دهد باید

معتقدم مدیران هستند که نقش خود را درک نمی کنند. اگر در دهه ۶۰ آن اتفاقات افتاد، به این دلیل است که در آن دهه در درون کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، انسان های بزرگی حضور داشتند. در شورای تولید کانون از سال ۵۸ تا ۶۸ عباس کیارستمی، ابراهیم فروزش، محمد بهشتی، مهدی امامی، علیرضا زرین و بسیاری دیگر بودند که هر کدام یک وزنه محسوب می شوند. اهمیت این شورا به نام این افراد بود و پیرونده کاری آن ها مشخص بود. آیا امروز شورای تولیدی وجود دارد؟ اعضای آن دارای پیشینه مشخصی هستند؟ در تلویزیون نیز همینگونه است. اگر پیشینه تصمیم گیران را ببینید متوجه چرایی ضعف سریال ها و تقلید از برنامه های ماهواره ای می شوید. اساسا همه برنامه های تلویزیون امروز تبدیل به مسابقه شده است و این دردناک است که هر کدام از برنامه ها جایزه ای در نظر گرفته اند و روز به روز برای بالا بردن جوایز خود در حال رقابت هستند و با استفاده

می توان گفت این سینمایی که امروز دیده می شود حمایت شده است. امروز بسیاری از تهیه کنندگان هستند که وقتی فیلمنامه را می خوانند می گویند خوب است چون جای خنده دارد و این یعنی فاجعه رخ داده است. نباید فراموش کرد که فیلمنامه هایی امروز تولید می شود که قلقلک مخاطب، معیار سنجش آن است. خوشبختانه با شکل گیری سینمای هنر و تجربه جای نفس کشیدن برای سینمای اندیشه محور و غیرمتعارف گذاشته شد. سینمای اندیشه امروز در معرض نابودی است و سینما دار این اختیار را دارد که اجازه عرض اندام به این سینما را ندهد.

در پیش از انقلاب و تا دهه ۷۰ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان سینماگران خیلی خوبی را تربیت کرد، چرا امروز این اتفاق رخ نمی دهد و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منفعل شده است؟



فیلم تحسین شده «پدو» محصول کانون پرورش فکری



اگر منصفانه داوری کنیم در قیاس با پیش از انقلاب، سینمای ایران پیشرفت کرده است. سوژه‌ها، محتوا، نوع استفاده از بازیگر همه دچار تحول شده‌اند. بخشی از سینما پیش از انقلاب غیر اخلاقی و غیر هنری بود و تکرار مکررات به معنای غلط پر کردن اوقات فراغت توده‌های مردم بود، اما پس از انقلاب هم تصویر این بود و هم قرار بود، سینما متفاوت باشد.

این که جنگ جهانی سوم را نیز برنامه‌ریزی کنند و این یک مسئله است. سرگرم کنندگی خوب است اما اگر در ذاتش نهفته باشد عملاً نسلی بوجود می‌آید که فاقد ارزش‌ها و آرمان‌هاست. با آن سینما که قهرمان را یک فرد در نظری می‌گیرد مخالف هستم. هر جنگ و هر پدیده اجتماعی یک مدیر دارد که هدایت می‌کند و یک کارگروهی است که قهرمانان متعددی دارد. تحول در معانی و محتوا باید صورت گیرد، امروز نمی‌توان سینما را به شکل قبصری نگه داشت. عمر آن سینما گذشته و تاریخ مصرفش تمام شده است و اگر به جای رفتار مدنی رفتار فردی جایگزین شود، ترازیک است. امروز اگر برای کودکی فیلمی ساخته می‌شود باید تاب و توان او را دید و متوجه این بود که چه مضامینی به او عرضه می‌کنیم. سینما کلاس درس به معنای متداول نیست اما درس‌های فراوانی برای آموختن دارد. برشت می‌گوید صحنه تئاتر، صحنه‌ای برای تغییر جهان است. باید به سینما نیز فرصت داد تا سرگرم کننده درستی باشد تا شما را به داوری‌های بازتری دعوت کند. سینمای چارلی چاپلین می‌خنداند ولی مضامین اجتماعی را نیز زیر سوال می‌برد. ما از سینمای سرگرم کننده یا آرمانی و ملی صحبت می‌کنیم همه این‌ها به این سادگی و سهولت نیستند و این جزو مولفه‌هایی است که باید به آن پرداخت و در همه دنیا نیز باید انواع ژانرها برای انواع تماشاگران باشد و نباید اصول فدا شوند، متأسفانه امروز اصول فدا شده‌اند. سینمای امروز سطحی و بی محتوا است. در واقع یکسری آدم وارد این کارخانه می‌شوند و تهی تراز قبل بیرون می‌آیند، ساختن تماشاگر فهمی معنی دارد.

چشم انداز شما نسبت به آینده سینمای ایران به چه شکل است؟
اینجور که پیش می‌رود فکری نمی‌کنم سینمایی که به سینمای متفکر و صاحب اندیشه است اهمیت نمی‌دهد و آینده ناگواری برای آن رقم می‌زند. امروز با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی متأسفانه بسیاری از آثار خوب رها شده‌اند. باید بنیاد سینمایی فارابی، انون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و نهادهای مسئول چه از نظر مادی و چه معنوی متمرکز شوند و از سینما حمایت کنند. اگر ما با یک مردم سطحی روبه رو شویم همه نهادها متضرر خواهند شد. اگر نهادهای برای کودکان با بزرگسالان فیلم می‌سازد باید همه با هم و در کنار هم تجمیع شوند و حمایت کنند.

از مجریان سلبریتی مردم را سرکپسه می‌کنند. در پیش از انقلاب چهارشنبه‌های بخت آزمایی بود و توده مردم بلیت می‌خریدند و دلشان خوش بود، اما امروز مخاطب برای دیدن مسابقات ورزشی نیز ابتدا اشتهايش را با این مسابقات تحریک می‌کنند و او مجبور به شرکت می‌شود. وقتی همه چیز بفروش می‌شود، کانون‌ها و شوراها نیز منحل می‌شوند و معیارها محبوس می‌شوند. امروز مقصر اصلی فقط مدیران نیستند بلکه همه عوامل با هم دست به دست داده‌اند تا این اتفاقات رخ دهد. لاغرترین بخش بودجه بخش فرهنگی است. در حالی که در کشوری مثل ژاپن در درجه نخست به معلمان و بخش آموزش بیشترین اهمیت را می‌دهند و به آن احترام می‌گذارند و بهترین شرایط را برایش فراهم می‌کنند. حال این شرایط را مقایسه کنید با وضع معلمان و سینماگران ما که همواره دغدغه تاریخ و اجتماع را دارند و می‌توانند معضلات جامعه را مطرح کرده و شرایط را برای بررسی آن فراهم کنند. این سینما محصور شده است و برگشتیم به دوره سینمای حاشیه‌ای موازی با سینمای تجاری که تازه در آن زمان، وزارت فرهنگ و هنر و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و بخشی از دو شبکه تلویزیونی به کمک سینما می‌آمدند تا نابود نشود، ولی امروز متأسفانه این مراکز هم دیگر توان این حمایت را ندارند.

به نظر شما این سینما صرفاً جنبه سرگرمی دارد یا می‌تواند فرهنگسازی نیز کند؟ از سوی دیگر چرا دیگر در سینما قهرمان پروری دیده نمی‌شود. شاید راحت‌تر اگر بخواهیم بگوییم در سینمای امروز قصه وجود ندارد.

چند نکته وجود دارد. بخشی از سینما سرگرمی است و هیچ شکی در آن نیست. قرار نیست در ایران و جهان، سینما، تئاتر، تلویزیون و یا کتاب افلاطون پروری و ارسطو پروری کند، اما در سینمای سرگرم کننده نیز باید اصولی در نظر گرفته شود تا بعدها آن سینما خود تبدیل به یک معضل اجتماعی نشود. در سینمای هالیوود خشونت جزو ذاتی سینما شده است و وقتی به پرورنده‌های جنایی آنها نگاه می‌کنید می‌بینید که تاثیر متقابل داشته است و حتی بسیاری از جامعه‌شناسان معتقد هستند که هالیوود جامعه را آماده می‌کند برای خشونت بیشتر و نابودی انسان به قیمت بیشتر. بخش عمده فیلم‌های هالیوودی سفارشی هستند برای

مروری بر فیلم‌ها و سریال‌های
شاخص درباره خرمشهر

یک شهر در چند سکانس



زهره صلواتی

نزدیک به چهار دهه از عملیات غرور آفرین «بیت المقدس» و حماسه آزادسازی خرمشهر می‌گذرد. بدون شک، همچنان که حمله ارتش بعث عراق و محاصره خرمشهر و مقاومت تاریخی و شجاعانه مردم و جوانان این شهر در برگیرنده حماسه‌هایی است جذاب که می‌تواند دستمایه ساخت آثار نمایشی قرار گیرد، آزادسازی و بازپس‌گیری دوباره این شهر که بارشادت‌ها و جانفشانی‌های بسیار محقق شده است هم، چنان بار داستانی و دراماتیک بالایی دارد که می‌توان از دل آن، فیلم‌ها و سریال‌هایی ساخت متعهدانه، چشم‌نواز، هنرمندانه، تاثیرگذار و ماندگار. طی این سال‌ها به انحای مختلف از حماسه آزادسازی خرمشهر گفته و نوشته و فیلم و سریال ساخته شده است؛ به قدر کفایتش البته جای اما و اگر دارد. سینما و تلویزیون به سهم خود کوشیده‌اند در قالب آثار نمایشی داستانی، به بخشی از ابعاد آن چه در دوسه سال ابتدایی جنگ تحمیلی بر خرمشهر رفته است بپردازند. جست و جودر میان فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی برای رصد آثار ساخته شده با محوریت خرمشهر، مارا دست خالی باز نمی‌گرداند که اتفاقاً، تولیدات ماندگار و خوش‌ساختی هم وجود دارد؛ از فیلم‌های ماندگاری همچون روز سوم، دوتل، کیمیا، سرزمین خورشید، بلمی به سوی ساحل و... گرفته تا سریال‌های خاطره‌انگیزی مانند خاک سرخ، کیمیا، در چشم باد، مینو و... در این مجال، نگاهی هر چند موجز و مختصر داشته‌ایم به آثار شاخص نمایشی که با محوریت یا با نگاهی به مقاومت مدافعان و آزادسازی خرمشهر ساخته شده است.



بلمی به سوی ساحل (۱۳۶۴)

اولین از دو بابت

فرآیند فیلمسازی مرحوم رسول ملاقلی پور با «بلمی به سوی ساحل» وارد فاز جدی و مسیر حرفه ای می شود. فیلم البته به پختگی و قوت آثار موخر سازنده اش نیست. اما از لحاظی، قابل اعتنا و حائز اهمیت است. بلمی به سوی ساحل اولین فیلمی است که درباره خرمشهر ساخته شده و بخشی از لوکیشن آن در این شهر می گذرد. مرحوم ملاقلی پور در محمل روایت ماجرای گردانی که می خواهند خود را از بندر ماهشهر با کمک بالگرد برای کمک به مدافعان خرمشهر به این شهر برسانند، به کارشکنی های دولت وقت به ریاست ابوالحسن بنی صدر در کار ارسال نیرو و تجهیزات می پردازد. سنگ اندازی ها کار را به جایی می رساند که گردان مجبور می شود از طریق بلم خودش را به خرمشهر برساند و عنوان فیلم هم ریشه در این موضوع دارد. بلمی به سوی ساحل نه تنها اولین فیلمی است که درباره خرمشهر ساخته شده، بلکه نخستین اثر سینمایی دفاع مقدس به شمار می رود که قهرمانانش را اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل می دهند. فیلم اگر چه متأثر از فضای سال های آغازین جنگ، کمی شعارزده به نظر می رسد اما اثر شسته و رفته و مقبولی است.

کیما (۱۳۷۳)

شروع یک سه گانه

سه گانه دفاع مقدسی احمد رضا درویش با «کیما» آغاز می شود، با «سرزمین خورشید» ادامه پیدا می کند و با «دوئل» به پایان می رسد. قصه هر سه فیلم هم از خرمشهر آغاز می شود. در این میان و با وجود برخورداری دو فیلم موخر از جلوه های ویژه و امکانات سخت افزاری فوق العاده (به خصوص دوئل)، اما، کیما به لحاظ

پرداخت به ارزش های انسانی و بازتاب فداکاری های بی نظیر، اثر بهتری است و از منظر معنایی، بیشتر بر جان و دل می نشیند. احمد رضا درویش در کیما از لحن حماسی بیش و کم اغلب آثار ساخته شده با محوریت اسرای ایرانی فاصله می گیرد و بر ملاحظات انسانی و عواطف در هم گره خورده متمرکز می شود. رضا همسر باردارش را به بیمارستان می رساند و خود اسیر می شود. پس از ۹ سال که از اسارت بازمی گردد درمی یابد که همسرش در هنگام وضع حمل فوت کرده و دخترش نزد شکوه، جراحی که همسرش را عمل کرده در مشهد زندگی می کند. رضا در پی دخترش که حالا برای او حکم کیما را پیدا کرده و قضا را ببین، نامش هم کیماست می رود. شکوه اما کیما را دختر خود می داند و حق و سهمش از زندگی، چالش ها آغاز می شود. حس پدرانه چشم در چشم مهر مادرانه، شکوه که عرصه را تنگ می بیند در نهایت رضایت می دهد به عودت دختر به پدر، از سر استیصال. رضا اما در اتفاقی که پنجره اش رویه مرقد امام مهربانی ها گشوده می شود می گذرد از حق مسلم خود. کیما یک خسرو شکیبایی و بیتا فرهی فوق العاده و تکرار ناشدنی را دارد.

سرزمین خورشید (۱۳۷۵)

سرگردان در میان پس و پیش

اگر نگوییم «سرزمین خورشید» همان فیلم کیما است و به نوعی



به خرمشهر همزمان می شود با محاصره این شهر توسط نیروهای عراقی. از سوی دیگر، دختر دیگرش لیلا که ساکن تهران است به همراه نامزدش به خرمشهر می رود تا در کنار خانواده بازیافته و تازه شکل گرفته اش باشد. حاتمی کیا در کنشی هوشمندانه و از پیش طراحی شده، این پدر و دختر را در شهر می چرخاند تا به این واسطه بخشی از ویرانی ها و سردرگمی ها و مظلومیت مردم خرمشهر را به تصویر بکشد. در نهایت، خانواده درست در خط مرزی نیروهای ایرانی و عراقی یکدیگر را می بینند و ایرج برای نجات جان همسر و فرزندان، خود را سپر بلای می کند تا عزیزانش از خطر بربند. مرد خانواده اسیر می شود و همسرش لیالی، بربل جاده چشم انتظار می نشیند تا او برگردد. بازی خوب پرویز پرستویی، مهتاب کرامتی و لاله اسکندری همچنان خاطره انگیز و به یاد ماندنی است.

دوئل (۱۳۸۲)

عظیم و جذاب

چربش سخت افزار به نرم افزار. غلبه صنعت بر هنر. همه چیز متکی به جلوه های ویژه. ابعاد انسانی تا حدودی در حاشیه. سکاس های اکشن نفس گیر. شانس ساخت عظیم ترین و پرهزینه ترین پروژه دفاع مقدسی سینمای ایران به احمد رضا درویش می رسد تا سه گانه اش درباره خرمشهر را کامل کند. درویش هم الحق و الانصاف سنگ تمام می گذارد و فیلمی بالاتر از استاندارد و سطح معمول سینمای ایران می سازد و به روی پرده می فرستد. «دوئل» البته از معانی کیمیا و سرزمین خورشید خالی است و تمرکز بر وجوه انسانی در این فیلم، در قیاس با دو اثر قبلی کارگردانش از حساسیت کمتری برخوردار است. با این حال، دوئل حتی به لحاظ موضوعی هم فیلم خوبی است و می تواند مخاطب را با خود درگیر کند. دو نکته

تکرار، با ملاحظه باید گفت که دنباله و مکمل اثر اول سه گانه احمد رضا درویش است. سرزمین خورشید حتی به لحاظ قصه نیز شباهت های بی چون و چرایی به کیمیا دارد. هر چند سویی انسانی در سرزمین خورشید هم به مانند کیمیا پررنگ و گل درشت است، اما تشابه های قصه و کاراکترها نه تنها مخاطب را غافلگیر نمی کند که شاید حتی اسباب مایوس شدنش را هم فراهم آورد. قصه دوباره از خرمشهر آغاز می شود، در روزهای قریب به سقوط کامل این شهر و باز یک پرستار و امدادگراست که نقش اصلی را در داستان دارد. سرزمین خورشید البته همچنان یک خسرو شکیبایی فوق العاده دارد که بازی ماندگاری را از خود به یادگار می گذارد. گلچهره سجادی هم که نقش اول زن فیلم را بازی می کند به مانند همیشه توانایی های غیر قابل انکارش را به رخ می کشد. پریبراه نیست این ادعا که سرزمین خورشید در میان کیمیا و دوئل سرگردان است و المان هایی از هر دو فیلم را با خود دارد، بدون آن که خود به یک هویت مستقل برسد.

خاک سرخ (۱۳۷۹)

هویت و جنگ

سریالی که مهرا برهیم حاتمی کیا را برپیشانی خود دارد. یک کار ارزشمند که همچنان دیدنی است. حاتمی کیا در اولین تجربه تلویزیونی اش «خاک سرخ»، طرحی نو درباره محاصره خرمشهر درمی اندازد. ایرج، یک زندانی رژیم سابق، پس از آزادی راهی شهرش، خرمشهر می شود تا همسرش لیالی و دخترش لعل را بیابد. ورود او

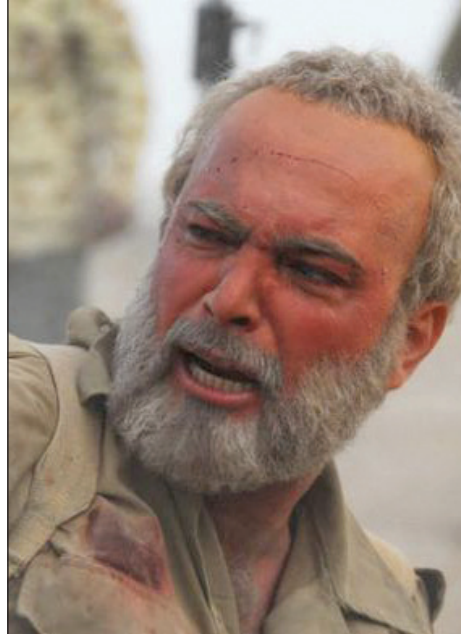


«روز سوم» سمیره که ناتوان بر روی تخته چوبی حمل می شود تیر خلاص را خود به فواد می زند تا نشان دهد که وطن و شرف مهم تر است از یک عشق قدیمی ریشه دار. فواد، بهت زده و ناباور به زیر آب می رود و سمیره از آب می گذرد و به ساحل نجات می رسد.

در چشم باد (۱۳۸۸)

وصال در خونین شهر

استفاده ایزاری درست و هنرمندانه از مسجد جامع خرمشهر. وصال پدر و پسر در خونین شهر. «در چشم باد» تصویر یک حماسه است از پادگان قلعه مرگی تا مسجد جامع خرمشهر. مسعود جعفری جوزانی در پروژه ای بزرگ و پردر دسرو از ورای روایت زندگی اعضای خانواده ای با فامیل سمبلیک «ایرانی» یک دوره تاریخی از نهضت جنگل تا آزادسازی خرمشهر را برای مخاطب به تصویر می کشد. بیژن ایرانی که در جریان قیام خلبانان پادگان قلعه مرگی علیه انفعال ارتش رضاخانی در برابر هجوم نیروهای متفکین مجبور به زندگی پنهانی شده است، با تصور این که همسرش، لیلی توسط نیروهای ارتش سرخ در ایران اعدام شده به ینگه دنیا می گریزد. سال ها بعد و با دریافت نامه ای درمی یابد که عشق قدیمی اش نه تنها زنده است که حتی پسری از او به یادگار دارد. بیژن در پی زن و فرزندش را می بیند، همزمان با شروع جنگ تحمیلی. پس از کندوکاوهای فراوان لیلی را می یابد اما تنها فرزندشان را می بیند. دست تقدیر بیژن و پسرش را برای اولین بار درست در جلوی مسجد جامع خرمشهر پس از آزادسازی این شهر



درباره بازیگران این پروژه عظیم وجود دارد؛ اول، بازگشت سعید راد به سینمای ایران پس از سال ها دوری و غربت نشینی و دوم، بازی خارق العاده پژمان بازغی در نقش جوان اول فیلم که در کمال شگفتی و ناباوری دستش از سمیرغ بلورین جشنواره فیلم فجر کوتاه می ماند. پژمان بازغی هم علیرغم شروع توفانی در سینما با دوئل، در ادامه، روند رو به افولی را طی می کند که تا به امروز هم ادامه دارد.

روز سوم (۱۳۸۵)

دختر ایران

«روز سوم» همچنان یکی از بهترین فیلم ها درباره خرمشهر و مدافعان قهرمانش است. محمد حسین لطیفی با روز سوم و بازی گرفتن فوق العاده از بازیگران جوانش و در راس همه، حامد بهداد کاری کرده است کارستان. سمیره نماد ناموس یک ملت و در یک گام بالاتر، خود کشور است که همه از جان مایه می گذارند تا به دست دشمن نیفتد. در روزهای محاصره خرمشهر، رضا به ناچار خواهرش سمیره را که قدرت راه رفتن و دویدن ندارد در حیاط خانه شان دفن می کند تا از برای بردن او دوباره بازگردد. رضا با دوستانش برمی گردد تا خواهر را با خود ببرد، اما فواد همکار سابق سمیره که دلبسته او بوده و حالا در لباس افسری ارتش عراق جزو نیروهای اشغالگر است رضایت نمی دهد به جدایی از محبوب قدیمی. کشمکش آغاز می شود. از یک سو، رضا و یاران رزمنده اش که فداکارانه آمده اند تا خواهر دوستانشان و به تعبیر بهتر، ناموس خودشان را از بند دشمن برهانند و از سوی دیگر، فواد و خیل نیروهای عراقی که می خواهند مانع شوند. تعقیب و گریز درمی گیرد. رضا و یارانش جان می گذارند بر سر دفاع از ناموس، فواد هم اما کوتاه نمی آید و دست از محبوب نمی کشد. در سکانس پایانی فیلم



می‌کند. همچنین در یادار حبیب الله سیاری نمایش حضور زنان در خط مقدم نبرد با نیروهای عراقی را غلو شده و تصنعی می‌داند.

مینو (۱۳۹۷)

مثلث عشقی در روزهای محاصره

یک سریال آبرومند اما مهجور مانده و مظلوم. «مینو»یی که ابتدا «شهر آشوب» نام داشت و قربانی اختلاف سلیقه مدیران شد. اثری که قرار بود یک پروژه بزرگ باشد در سه فصل، همان یک فصلش هم با سلام و صلوات و اما و اگر ساخته شد. قصه سریال ماجرای سقوط خرمشهر و یک مثلث عشقی را به موازات هم به پیش می‌برد و اتفاقاً ترکیبی دلچسب و قابل قبول را در پیش روی مخاطبش قرار می‌دهد. بازیگران جوان فیلم از عباس غزالی و مهدیه نساج گرفته تا سلمان فرخنده و شیوا ابراهیمی بازی‌های قابل قبولی را از خود به یادگار می‌گذارند. بماند که در طراحی شخصیت‌ها گاهی سهل‌انگاری شده و کاراکترها به تیپ نزدیک می‌شوند. از نکات جالب سریال اینکه، لوکیشن‌های مربوط به خرمشهر در شرق تهران ساخته شده و تمام تصاویر مربوط به درگیری‌های شهری و انفجارها در این دکورها می‌گذرد. سریال مینو اثر بی ادعایی که قصه‌ای جذاب از مثلث عشقی میان جوانی خرمشهری، دختر دایی‌اش و یک جاسوس عراقی را در بستر حمله بعثی‌ها به خرمشهر و درگیری‌ها در شهر روایت می‌کند. سریال همچنین تا حدودی در نمایش استیصال و گرفتار آمدن مردم معمولی در خرمشهر و زیر خمپاره پراکنی‌های دشمن موفق است. عباس غزالی به عنوان بازیگر اول سریال (رضا) همه کوشش خود را می‌کند تا یک نقش آفرینی متمایز را بروز دهد اما همچنان زیر سایه شاه‌نقش بهروز در سریال «وضعیت سفید» مانده است.

با هم روبرو می‌کند؛ دیداری برای اولین و آخرین بار. بیژن، یگانه فرزندش را در آغوش می‌گیرد و در همان حال ترکش یک خمپاره به او اصابت می‌کند تا ماجرا، پایانی دراماتیک به خود بگیرد. یک ملودرام تاریخی استاندارد. جعفری جوزانی گلیم سریالش را از آب بیرون می‌کشد و اثری ماندگار از خود به یادگار می‌گذارد.

کیمیا (۱۳۹۴)

هجمه و انتقاد

سریالی که طولانی‌ترین اثر نمایشی تلویزیون است، به قطع یقین اما، فاخرترین شان نه. ای کاش ساخت چنین پروژه عظیمی به کارگردانی خلاق‌تر و مجرب‌تر سپرده می‌شد. جواد افشار در سریال «کیمیا» به بهانه روایت زندگی دختری به نام کیمیا، از جوانی تا میانسالی، نگاهی به تاریخ معاصر دارد که بالطبع بخش عمده‌ای از آن در دوران دفاع مقدس می‌گذرد. تمرکز عمده سریال البته به مقطع محاصره، سقوط و سپس آزادسازی خرمشهر است. نتیجه اما چنان نمی‌شود که انتظار می‌رود. اصرار کارگردان بر نقش آفرینی تمام دوران زندگی کیمیا توسط یک بازیگر ضربه اصلی را به سریال می‌زند؛ خاصه آن که همراه شریفی‌نیا نیز به نشستن گریم سنگین بر چهره‌اش سختگیری می‌کند و وسواس نشان می‌دهد و در نتیجه، کیمیا در میانسالی کاراکتری طنزآلود پیدا می‌کند. حامد بهداد در نقش محمد جهان آرا فقط سایه‌ای از خود همیشگی‌اش را به نمایش می‌گذارد. سریال با انتقادات فراوانی نه فقط از سوی منتقدان که از سمت فرماندهان مدافع خرمشهر مواجه می‌شود. هوشنگ صمدی کلخورانی، فرمانده گردان تکاوران دریایی مدافع خرمشهر در نامه‌ای به مسعود بهیپانی‌نیا، نویسنده سریال از کم‌رنگ نشان دادن نقش ارتش در دفاع از شهر انتقاد

جای امن گلوله‌ها

نگاهی به کتاب خاطرات عبدالرضا آلبوغیش
از مدافعان خرمشهر



محسن محمدی

یک شروع طوفانی

«جای امن گلوله‌ها» یک شروع توفانی و غافلگیرکننده دارد و همین، یکی از وجوه تمایز این کتاب است. جواد کاموریخشایش در مقام مصاحبه‌کننده و تدوین‌گر کتاب، با جابجایی ترتیب به وقوع پیوستن اتفاقات و رخداد‌های بازگو شده از سوی عبدالرضا آلبوغیش، کوشیده تا یک روایت ساده اما جذاب را در پیش روی خواننده قرار دهد و او را برای دنبال کردن و همراهی تا پایان داستان ترغیب و تحریص کند. این پس و پیش کردن خاطرات بازگو شده از سوی راوی «جای امن گلوله‌ها» باعث شده که این کتاب علیرغم برخورداری از یک نثر ساده (که البته ویرایشی کمی سختگیرانه‌تر می‌توانست عیار جذابیتش را بالاتر ببرد) از نقاط قوت و امتیازات کافی برای ارتباط برقرار کردن با مخاطب بهره‌مند باشد. شروع توفانی کتاب «جای امن گلوله‌ها» از این منظر قابل ارزش‌گذاری و نمره دهی است که بیشتر خاطرات منتشر شده در حوزه دفاع مقدس یک ترتیب زمانی و روایت به نوبت منطق بر واقعیت را در انعکاس اتفاقات و بازگوایی

اگر آزادسازی خرمشهر نقطه عطفی در تاریخ دفاع مقدس باشد که هست، سقوط تراژیک این شهر علیرغم جانفشانی‌ها و از خودگذشتگی‌های جوانان ایرانی هم زخمی بود ناسور و التیام نیافته بر جان و روح یک ملت. سقوط خرمشهر قلب ایران را جریحه‌دار کرد و آزادسازی و بازپس‌گیری‌اش از خصم یعنی، محملی شد برای احیای غرور ملی و تشدید همبستگی اجتماعی. تا به امروز کتاب‌های به نسبت پر شمار و قابل اعتنائی درباره سقوط و آزادسازی خرمشهر مشتمل بر خاطرات رزمندگان و مدافعین شهر به چاپ رسیده که برخی از آنها در زمره برترین آثار مکتوب دفاع مقدس قرار می‌گیرند. کتاب «جای امن گلوله‌ها» بر مبنای خاطرات عبدالرضا آلبوغیش به رشته تحریر درآمده است. آلبوغیش یکی از طوایف معروف جنوب ایران است که در جریان جنگ تحمیلی شهدای متعددی را تقدیم کشور کرده که معروف‌ترین و سرآمدترین‌شان شهید مهدی آلبوغیش از فرماندهان سپاه و مدافعان خرمشهر است. عبدالرضا آلبوغیش راوی «جای امن گلوله‌ها» در جریان محاصره خرمشهر و جنگ تن به تن با متجاوزان، ۱۳ گلوله می‌خورد که چهار گلوله همچنان در بدن اوست به یادگار از ایام حماسه، و عنوان کتاب هم اشاره به این موضوع دارد.

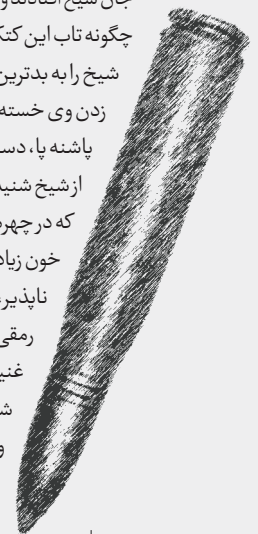


احوال رعایت کرده اند و از این بابت در فصل های ابتدایی از لحاظ جذابیت در مضیقه هستند.

تراژدی اول؛ شهادت شیخ شریف

عبدالرضا آلبوغبیش با روایت چگونگی مجروح شدن خودش و شهادت شیخ محمد حسن شریف قنوتی به عنوان اولین روحانی شهید دفاع مقدس در ابتدای خاطراتش، یک شروع متفاوت و غافلگیرکننده را برای کتاب «جای امن گلوله ها» رقم زده است. کتاب از صبح گرم روز ۲۴ مهرماه سال ۱۳۵۹ آغاز می شود، در بحبوحه ورود نیروهای بعثی به خرمشهر و روزهای پایانی منتهی به سقوط این شهر. آلبوغبیش به همراه شیخ شریف قنوتی وارد خیابان چهل متری خرمشهر می شوند تا به مسجد جامع شهر بروند. سیصد متر مانده به مسجد و با شنیدن فرمان ایست، خود را در کمین نیروهای عراقی گرفتار می بینند. آلبوغبیش به ماشین سرعت می دهد تا مگر از مهلکه بگیرزند اما اصابت گلوله آر بی جی باعث دوبار غلتیدن خود و روی سقف می شود و تراژدی اول اتفاق می افتد.

«چند نفر از بعثی ها با خشونت تمام در حالی که فحش های رکیک می دادند، به شیخ حمله و رشدند و او را به باد کتک گرفتند. آنها عمامه شیخ را از سرش برداشته، در حالی که آن را بر سرنیزه تاب می دادند می گفتند: اسرنا الخمینی اسرنا الخمینی. عراقی ها به جان شیخ افتادند و من در شگفت بودم که او با آن تن رنجور و نحیف چگونه تاب این کتک های وحشیانه را دارد. بعثی ها می خواستند شیخ را به بدترین شکل عذاب دهند، لذا پس از آن که از کتک زدن وی خسته شدند به روی او آتش گشودند و چند گلوله به پاشنه پا، دست و ران هایش شلیک کردند. تنها صدایی که از شیخ شنیده می شد فریاد الله اکبر بود که با آرامش خاصی که در چهره اش موج میزد درآمیخته بود... از شیخ شریف خون زیادی رفته بود. بی خوابی ها، تلاش های خستگی ناپذیر، مجاهدت ها و سلحشوری های این چند روز رمقی برایش نگذاشته بود. با این حال، فرصت را غنیمت شمرده و در ارشاد بعثی ها می کوشید. شیخ به زبان عربی می گفت خمینی حسین زمان و صدام یزید زمان است. از زیر پرچم یزید بیرون



آیید و زیر پرچم حسین قرار گیرید.» (۱)

بی شک، یادآوری و بازگوکردن چنین خاطراتی برای راوی کتاب کاری بس دشوار و جانکاه بوده است، اما همت آلبوغبیش در به خاطر آوردن و سعه صدر در بیان جزئیات و توانایی قلم جواد کاموربخشایش در روایت جذاب مکتوب این خاطرات، کتاب را از حیث صحنه های تاثیرگذار و تاثیربرانگیز به اثری برخوردار تبدیل کرده است. آلبوغبیش با به یاد آوردن چگونگی شکنجه و شهادت شیخ شریف قنوتی (با وجود مجروحیت شدید خودش) و بیان جزئیات آن، اوج مظلومیت شیخ و وسعیت نیروهای بعثی را در پیش روی چشم خواننده کتاب زنده می کند. «در این لحظه فرمانده آن عده، که شخص سیه چرده و تنومندی بود، نیروها را از دور و بر شیخ کنار زد و سرنیزه ای را در شقیقه شیخ فرو برد و آن را چرخاند. از حنجره بغض آلود شیخ تنها آیه استرجاع (انالله و انا الیه راجعون) و الله اکبر به گوش می رسید. فرمانده بعثی با همان سرنیزه، کاسه سر شیخ را طوری درآورد که مغز سر او نمایان شد و روی آسفالت سوزان خیابان چهل متری ریخت. محاسن شیخ با خون سرش رنگین شد و بدنش به حالت نشسته کنار ماشین افتاد. بعثی ها با دیدن این صحنه دوباره به رقص و پایکوبی پرداختند و این بار می گفتند: قتلنا الخمینی، قتلنا الخمینی. یعنی ما یک خمینی کشتیم.» (۲)

تراژدی دوم؛ یک خشاب گلوله

آلبوغبیش در ادامه، به روایت اتفاق هولناکی می پردازد که بر خود او رفته است. بعثی ها که شیخ شریف قنوتی را به آن شکل فجیع شکنجه و به شهادت رسانده اند حالا به سراغ او می روند که با پای زخمی و ناتوان در کنار ماشین افتاده است. سربازان عراقی ابتدا چنان آلبوغبیش را زیر ضربات مشت و لگد خود می گیرند که بینی و کتفش می شکنند و از شدت خونریزی سرو صورت، دیگر قابل شناسایی نیست. در این لحظه است که تراژدی دوم هم رخ می دهد. سربازی عراقی اسلحه را به سمت آلبوغبیش می گیرد و یک خشاب کامل گلوله را بر سرتا پای او خالی می کند. «در این لحظه، یکی از سربازان عراقی اسلحه اش را خشاب گذاری



«عدنان رولور مرا برداشت و با احتیاط کنار رفت. یقین پیدا کردم می‌خواهد تیر خلاص بزند. پرده‌ای از خاک و خون روی صورت و چشمانم را پوشانده بود، اما هر طوری بود یواشکی چشمانم را باز کردم و یقین کردم که او می‌خواهد مرا خلاص کند. در همین حال هیچ کاری از دستم بر نمی‌آمد جز این که چشم‌هایم را بسته، به خدا و ائمه اطهار (ع) و معصومین (ع) توکل کنم و اشهدم را بگویم. عدنان سرم را نشانه گرفت... ماشه را چکاند... تک گلوله رولور به کتف (نزدیک گردن) نشست.» (۴)

عمق فاجعه و تراژدی اما، ژرف‌تر از این حرف‌هاست و پایانی ندارد. «دراثر خونریزی شدید، آرام آرام احساس خواب‌آلودگی کردم اما عدنان ول کن نبود. او با کمال وقاحت، شلوارش را پایین کشید، بالای سرم ایستاد و به سرو صورتم ادرار کرد. بان که اختیاری از خودم نداشتم، به زحمت اما آهسته، لبانم را به هم فشار دادم تا ادرارش به دهانم نرود.» (۵)

معجزه الهی؛ نجات عبدالرضا

گاهی یک اتفاق به معجزه پهلوزده و چیزی به مانند الطاف خفیه

و آماده شلیک کرد. از حرف‌هایش با یکی دیگر از بعضی‌ها فهمیدم اسمش عدنان است و قصد دارد مرا به گلوله ببندد. باورم نشد و فکرمی‌کردم او می‌خواهد مرا بترساند یا مستخره‌ام کند. در همین فکرها بودم که پایش را روی جدول بلوار گذاشت و اسلحه‌اش را به طرفم نشانه رفت. فاصله‌اش با من حدود ۱۰ متر بود. باز هم باور نمی‌کردم به من شلیک کند، اما او خیلی راحت مرا به رگبار بست. صدای گلوله‌های یکی پس از دیگری در گوشم پیچید. در آن لحظه هیچ فکری به ذهنم نرسید جز آن که بلند شوم و به گلوله‌ها پشت کنم. گلوله‌ها به شانه‌ها و پشت قلبم اصابت کردند. در آن لحظات دردی احساس نمی‌کردم. تنها گریه و گرمای شدیدی در بدنم می‌پیچید. خشاب عدنان روی تنم خالی شد و من در تعجبم از این که چرا فقط ۱۳ گلوله به من خورد! شاید به این دلیل که هنگام شلیک رگباری، گلوله‌ها بدون کوچکترین جابجایی، پشت یکدیگر سوار می‌شدند و هر گلوله‌ای که به بدنم اصابت می‌کرد بلافاصله در پی آن گلوله دوم یا سوم نیز به همان نقطه برخورد می‌کرد.» (۳)

و تراژدی همچنان ادامه دارد.

الهی، پایان ماجرا را به گونه دیگری رقم می زند و نقشه های دشمن را نقش بر آب می کند. شگفتا که عبدالرضا زنده می ماند، با وجود ۱۳ گلوله ای که بدن او را سوراخ سوراخ کرده است.

«با صدای الله اکبر بچه ها بیدار شدم و چشمم را آرام باز کردم. هوا تاریک شده بود. احساس کردم ساعت ها خواب بودم... احساس غریبی داشتم. به زحمت سرم را به سمتی چرخاندم. جنازه شیخ را دیدم که به فاصله کمی از من روی زمین افتاده بود. یقین کردم اسیر عراقی ها نیستم. در همین لحظات، بی اختیار چشمانم بسته شد. بچه ها بالای سرم آمدند و با دیدن سرم تلاشی شیخ و بدن سوراخ سوراخ شده من، وحشت زده شدند. آنها به سرعت دست به کار شدند تا جنازه شیخ و مرا به مسجد ببرند ولی وقتی از صدای خرو خرنس هایم فهمیدند زنده ام خوشحال شدند» (۶)

صورت عبدالرضا چنان خرد و خمیر شده که حتی همسرش که پرستار است هم نمی تواند او را شناسایی کند و خبر ندارد کسی را که مداوا می کند شوهر خودش است. در بیمارستان شرکت نفت آبادان پنج گلوله را از بدن عبدالرضا خارج می کنند. زخمه مجروح ماهشهری اما، وقتی می شنود عنقریب است که خرمشهر سقوط کند از بیمارستان می گریزد و خودش را به کوت شیخ می رساند. او پس از سقوط و در ادامه اش، آزادسازی خرمشهر به تهران می آید و محافظ نماینده خرمشهر و شادگان در مجلس شورای اسلامی می شود. عبدالرضا آلبوغبیش دوباره جراحی و تعدادی دیگر از گلوله ها خصوصاً آن که در چند سانتی متری قلبش قرار دارد خارج می شود، اما چهار گلوله باقی می ماند و می ماند با او، برای همیشه.

روایت ناگفته های ایثار

کتاب «جای امن گلوله ها» در پی انعکاس خاطرات یکی از مدافعان خرمشهر حاوی نکات جالب و بعضاً ناگفته و مغفول مانده ای از سال های ابتدایی دفاع مقدس است که تصویری نه کامل اما واضح و مستند را از وضعیت روزهای آغازین جنگ، ایثار در تاریخ ثبت شده رزمندگان و عسرت ها و کمبودهایی که با آن دست و پنجه نرم می کرده اند در پیش چشمان خواننده خود قرار می دهد. جالب آن که عبدالرضا آلبوغبیش اصالت ماهشهری دارد و در این بندر به دنیا آمده و بزرگ شده و در موسم

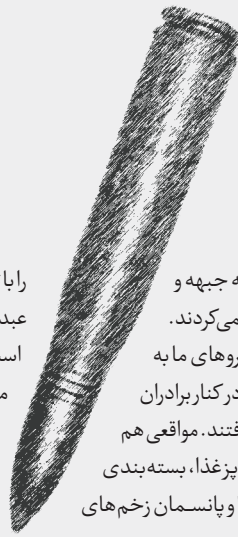
حمله دشمن، برای دفاع از خرمشهر راهی این شهر شده است. او در بیان خاطراتش بر این مساله تاکید دارد که بیش و کم همه طوایف عرب در دفاع از ایران، خوزستان و به طور مشخص خرمشهر مشارکتی فعال داشته اند.

«همه قبایل و طوایف و به طور کلی تمام مردمان ایران زمین در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شرکت داشتند، اما من چون درباره آلبوغبیش صحبت می کنم، به جرأت می گویم که این طایفه به غیر از مجروحان و جانبازانش، حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر از جوانانش را در راه اسلام و قرآن و میهن فدا کرد و شهید داد.» (۷)

یادی از شیر زنان خرمشهر

«جای امن گلوله ها» همچنین حاوی اطلاعات و داده های ذی قیمتی است از وضعیت شهرهای جنوبی کشور در پس از پیروزی انقلاب اسلامی؛ از غائله خلق عرب، حضور فعال منافقین و تاسیس گروه جوانمردان گرفته تا تحرکات دشمن پیش از آغاز رسمی جنگ، حمله همه جانبه به خرمشهر، کاستی ها و کمبودها، خیانت ها و خباثت ها، جنگ تن به تن در خیابان ها و مقاومت جانانه مدافعان شهر تا آخرین فشنگ و قطره خون. عبدالرضا آلبوغبیش در خاطراتش علاوه بر بازگویی گوشه ای از رشادت های مدافعان خرمشهر، یادی هم می کند از شیر زنانی که دوش به دوش مردان نه فقط در پشت صحنه و در پوشش رسیدگی به مجروحان و یشتبانی، که با گرفتن اسلحه در دست، چشم در چشم با خصم جنگیده اند.

«عده ای از زنان و دختران خرمشهری با وجود تخلیه شهر، آنجا را ترک نکرده، کنار نیروهای مقاومت مردمی و سپاه خرمشهر خدمت کردند. بسیاری از آنها خانواده و خویشان شان را از دست داده بودند و خانه و کاشانه شان توسط بعضی ها ویران شده بود. با این حال، معتقد بودند باید با جنگ و دندان از شهرشان دفاع کنند و اجازه ندهند به دست دشمن بیفتند. آنها در مسجد جامع

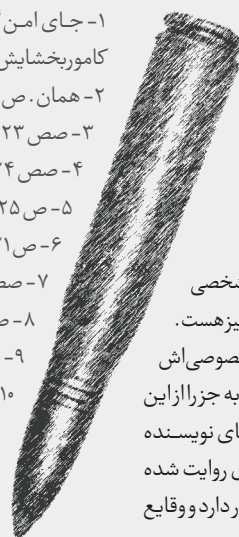


را با تمام جزئیات مشاهده می‌کند. عبدالرضا آلبوغیش که این روزها از ریش سفیدان طایفه آلبوغیش است، در پایان کتاب «جای امن گلوله‌ها» از کار و حال امروزش می‌گوید و روزگاری که در کنار فرزندانش می‌گذراند و البته همنشینی‌اش با چهار گلوله‌ای که همچنان در بدن دارد و مهمان همیشگی جسم و جان‌ش شده.

«آن چهار گلوله هم تا به امروز با من هستند؛ دو گلوله در کتف، یک گلوله نزدیک قلب و یک گلوله نزدیک مهره‌های گردن. این گلوله‌ها دیگر جزیی از وجودم شده‌اند. گاهی که اذیتم می‌کنند، باهاشان حرف می‌زنم و درد دل می‌کنم و از آنها خواهش می‌کنم در جای امن خود بمانند و باتکان‌هایشان باعث ناراحتی و بستری شدن من نشوند. چون آن گلوله‌ای که تا نزدیکی قلبم نفوذ کرده کمی بی‌رحم‌تر است و باتکان خوردنش مرا راهی بیمارستان می‌کند. با کوچکترین حرکت احساس می‌کنم قلبم از کار افتاده و پمپاژ نمی‌کند. آن دو گلوله‌ای هم که در کتف قرار دارند گه‌گداری خودی نشان می‌دهند و تکان‌هایی می‌خورند. گلوله‌ای هم که نزدیک گردنم قرار گرفته، برای این که از دیگران عقب‌نماند، گاهی تکانی به خودش می‌دهد. با این حال من همه این گلوله‌ها را به آرامش دعوت می‌کنم ولی کو گوش شنوا!» (۱۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- جای امن گلوله‌ها (خاطرات عبدالرضا آلبوغیش). جواد کامربخشایش. سوره مهر. ج اول. صص ۱۹ و ۲۰ و ۲۱
- ۲- همان. ص ۲۲
- ۳- صص ۲۳ و ۲۴
- ۴- صص ۲۴ و ۲۵
- ۵- ص ۲۵
- ۶- ص ۱۲۱
- ۷- صص ۳۲ و ۳۳
- ۸- صص ۹۸ و ۹۹
- ۹- ص ۱۱۳
- ۱۰- ص ۱۵۷



خرمشهر جمع شده بودند و در کمک به جبهه و همراهی با نیروها از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند. حتی یادم هست در ایامی که تعداد نیروهای ما به حداقل رسیده بود آنها اسلحه به دست در کنار برادران نظامی به نقاط درگیری و خط مقدم می‌رفتند. مواقعی هم که در مسجد جامع بودند به کار پخت و پز غذا، بسته‌بندی و دوخت و دوز لباس رزمندگان و مداوا و بانسمن زخم‌های سطحی مجروحان مشغول بودند.» (۸)

او همچنین به ذکر وقایعی می‌پردازد که شاید کمتر تا به امروز از آنها سخن گفته شده و می‌تواند در ثبت تاریخ شفاهی جنگ به عنوان سند مورد استفاده قرار گیرد.

«دو سه هفته از آغاز جنگ گذشته بود که مهندس غرضی (سید محمد غرضی) به خرمشهر آمد. او استاندار خوزستان بود و به همراه عده‌ای از جمله سرهنگ رضوی برای سرکشی به مناطق جنگی وارد خرمشهر شد. دیداری هم با شیخ شریف کرد و از نزدیک در جریان مسائل و مشکلات جنگ قرار گرفت. در همان دیدار، از طریق شیخ از آقای غرضی خواستیم اجازه دهد برای امور جنگ از ماشین‌های پارک شده در بندر استفاده کنیم، چون نزدیک صدها ماشین تویوتا شاسی بلند صفر کیلومتر در بندر بلا استفاده مانده بودند و هر آن امکان داشت بر اثر گلوله توپ و تانک دشمن از بین بروند یا به واسطه نفوذ دشمن در خاک ما به دست عراقی‌ها بیفتند. آقای غرضی خواسته ما را رد کرد و موضوع حلال و حرام را پیش کشید و گفت ما نمی‌توانیم بدون اجازه از آن ماشین‌ها استفاده کنیم... پس از چند روز تمام آن ماشین‌ها به دست دشمن افتاد!» (۹)

همنشینی با گلوله‌ها

«جای امن گلوله‌ها» دربرگیرنده نکاتی درباره زندگی شخصی و خاطرات دوران کودکی، نوجوانی و جوانی راوی‌اش نیز هست. آلبوغیش همچون وقایع جنگ، در روایت زندگی خصوصی‌اش نیز از جزئیات غافل نمانده و تصاویری دقیق و جز به جز از این مقاطع بازگو می‌کند. حافظه قوی راوی و قلم توانای نویسنده «جای امن گلوله‌ها» چنان مخاطب را در فضاهای روایت شده قرار می‌دهد که پنداری خودش در صحنه‌ها حضور دارد و وقایع



چاو و پیداراک

شعری تقدیم به کودکان مظلوم یمن و فلسطین

امیرحسین دوست زاده / تبریز

مفتی اعراب جهلش را که از سر می گرفت
واژه ها را خون، جهان را جنگ در بر می گرفت

مشت، آهن، سنگ، آتش، نسبتی دارد مگر؟
باز دنیا رنگ جنگی نابرابر می گرفت

کرپلا تکرار می شد، گریه های کودکان
بوی خون، بوی شهادت، بوی اصغر می گرفت

در میان های و هوی بمب های خوشه ای
غنچه ای آرام، با تصنیف خون، پر می گرفت

دیو جنگ افروز احمق باز هم با نام صلح
ساقه ی زیتون خونین از کیوتر می گرفت

در میان این همه بیداد اما شاعری
بر لبش ذکر خوش «الله اکبر» می گرفت

می سرود از جان و دل «هیئات من الذله» را
غیرتش چون صبح دنیا را سراسر می گرفت



خلیج فارس

محمد حسین مهدویان / قم

تاریخ ما با موج در موجت گره خورده است
یعنی تعصب نیست تنها بر سر نامت
دریایی از شور و حماسه تا ابد پیداست
در سینه لبریز اقیانوس آرامت

آبت همیشه گرم بوده، داغ می دیده
حس می کنی در آبهای خویش آتش را
وقتی هنوز از هشت سال جنگ تا امروز
اروند می ریزد به قلبت خاطراتش را

پربرکتی، در موج هایت زندگی جاریست
مردم کنار ساحل تو عید می گیرند
بخشنده ای، غواص ها دورت که می گردند
هر روز از دست تو مروارید می گیرند

دست نوازش می کنی روی سرشن ها
در فکر این خاکی توهم مانند من شاید
آری تو را تنها خلیج فارس می خوانم
از بس به تو نام خلیج فارس می آید

به مدافعین حرم

محمد خادم / اصفهان

اگر آن چشم سرگردان، نگرداند قلم ها را
چگونه رد کنم بی رد پایش پیچ و خم ها را

در آن میدان که افتاده است دستی از پی دستی
مگردست خدا بالا نگه دارد علم ها را

یقینا غیرت موروثی ام محدود مرزی نیست
یقینا بر نمی تابند رستم ها بستم ها را

اطیعو الله گاهی معنی اش رقصیدن و مستی است
گهی میدان مین ها را، گهی دور حرم ها را

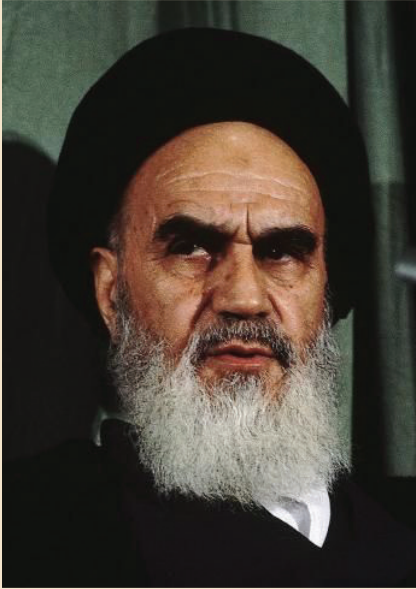
سوا کردن که از اخلاق خوبان و کریمان نیست
شهادت! لطف کن در هم بخر ما بیش و کم ها را

شهیدان زنده اند «الله اکبر» در همین اطراف
به دقت گوش کن در روضه ی ارباب دم ها را

گلی گم کرده بود و غنچه ای در باغ می خندید
همین غم هاست بلبل می کند ما محتشم ها را

خبر ناغفل آمد، از شهادت گفت، می رقصید
خبر یکجا به ما می داد شادی ها و غم ها را





برای امام خوبان؛ خمینی (ره)

پریسا مرتضوی / شیراز

انگشتانت را روی روزگار می گذاری
و برای سربازان تیر خورده
نفس می کشی

راه می روی
آرام راه می روی
کلاه خود از سر تمام دشمنان می افتد
ما را به عقب برگردان
تا از زاویه دید اول شخص جمع

رو به دور بین
دوباره

یا مرگ را بخواهیم یا تو را.

درد دارد
وقتی تکلیف ما
در گلوی گرفته دنیا روشن نیست

درد دارد وقتی آنقدر
کوچک می شویم که می بریم
انگشت هایمان را
نفس هایمان را
ماهی می شویم با چشم های مات
ماهی می رویم
ماهی می رویم
هی می رویم
تا به همین

دیوار برسیم که بارها به تو درود گفته بود
دیوار می داند کسی که دلتنگی اش از شب بزرگتر است

به خانه باز نمی گردد
کسی که اعلامیه ها از استخوان هایش عبور کرده اند
زیر هیچ شکنجه ای
نم پس نمی دهد
دیوار می داند عمر اندیشه از عمر تفنگ
طولانی تراست
عمر تو از عمر جنگ.

نام تو
تنها نام یک فرودگاه نیست
نام تو ما را به خانه باز می گرداند

باز می گرداند تا
خودمان را به صف استقبال
از مهر آباد تا بهشت زهرا (س)
برسانیم
و آمدنت را
به زنده ترین زبان های دنیا
بین تمام تلویزیون ها پخش کنیم.

گفتمان



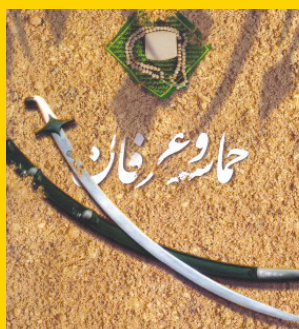
۷۲

عرفان سیاسی، سیاست عرفانی



۶۷

عرفانی که سیاسی و اجتماعی نباشد
عرفان اسلامی نیست



۸۵

معرفی کتاب



۷۸

امام (ره) با عرفان و حکمت پایه های
حکومت را بنا کرد

پرونده

حکومت به حکم حکمت
مکتب سیاسی امام خمینی (ره)

پرونده‌ای درباره مکتب سیاسی امام خمینی (ره) حکومت به حکمِ حکمت

مکتب سیاسی امام دارای شاخص‌هایی است... یکی از این خطوط این است که در مکتب سیاسی امام، معنویت با سیاست درهم تنیده است. در مکتب سیاسی امام، معنویت از سیاست جدا نیست؛ سیاست و عرفان، سیاست و اخلاق، امام که تجسم مکتب سیاسی خود بود، سیاست و معنویت را با هم داشت و همین را دنبال می‌کرد؛ حتی در مبارزات سیاسی، کانون اصلی در رفتار امام، معنویت او بود. همه رفتارها و همه مواضع امام حول محور خدا و معنویت دور می‌زد. امام به اراده تشریعی پروردگار اعتقاد و به اراده تکوینی او اعتماد داشت و می‌دانست کسی که در راه تحقق شریعت الهی حرکت می‌کند، قوانین و سنت‌های آفرینش کمک‌گار اوست. او معتقد بود که «ولله جنود السماوات والأرض و كان الله عزيزاً حكيماً». امام قوانین شریعت را بستر حرکت خود می‌دانست و علائم راهنمای حرکت خود به شمار می‌آورد. حرکت امام برای سعادت کشور و ملت، بر مبنای هدایت شریعت اسلامی بود؛ لذا «تکلیف الهی» برای امام کلید سعادت به حساب می‌آمد و او را به هدف‌های بزرگ آرمانی خود می‌رساند... چون انگیزه او این بود، لذا نمی‌ترسید؛ شک نمی‌کرد؛ مأیوس نمی‌شد؛ مغرور نمی‌شد؛ متزلزل و خسته هم نمی‌شد. اینها خاصیت عمل به تکلیف و عمل برای خداست... کسی که سیاست را با عرفان جمع می‌کند و معنویت را با حرکت سیاسی، یکجادر برنامه زندگی خود قرار می‌دهد، برای او ترس از مرگ معنا ندارد؛ ترس از شکست هم معنا ندارد. این درست نقطه مقابل سیاست کهنه شده و از مد افتاده غربی است که به دروغ آن را سیاست مدرن می‌گویند؛ یعنی تفکیک دین از سیاست، و تفکیک دولت از معنویت... حرف نوی مکتب سیاسی امام بزرگوار ما برای دنیا این است که در همه ارکان برنامه‌ریزی‌های یک قدرت سیاسی، سیاست با معنویت، و قدرت با اخلاق همراه شود و اصول اخلاقی مورد مراعات قرار گیرد.

بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۳/۱۵



بازخوانی سخنرانی
سید حسن نصرالله
دبیر کل حزب الله لبنان
در افتتاحیه همایش
یکصدمین سالگرد میلاد
امام خمینی (ره)
آذر ۱۳۷۸؛ بیروت

خرقه رزم

السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. موجب افتخار من است که این همایش پرخیرو پربرکت را افتتاح می‌کنم. همایشی که بعد بسیار مهم و حساسی از افکار امام خمینی (س)، یعنی «عرفان» را مورد بررسی قرار می‌دهد که در عرصه فکرو اندیشه، یکی از ویژگی‌های مهم فکری امام، و از لحاظ عملی و رفتاری، یک بعد مهم شخصیت ایشان را تشکیل می‌دهد. به عقیده من این جنبه از افکار و شخصیت امام، تأثیر مهم و تعیین کننده‌ای در همه دستاوردهای مراحل مختلف نهضت و انقلاب پربرکت ایشان برجای گذاشت.

در ابتدا بر خود لازم می‌دانم از همه برپا کنندگان و دست‌اندرکاران و همچنین تمامی شرکت‌کنندگان در این همایش تشکر کنم که دعوت رهبرانقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دام ظلّه‌العالی) را مبنی بر بزرگداشت یکصدمین سال میلاد امام خمینی (س) و آشنا نمودن جهانیان با افکار، شخصیت و سیره امام لبیک گفتند و این همایش را با هدف شناساندن یکی از ابعاد مهم فکری و شخصیتی ایشان برپا کردند.



به مسئولیت‌ها و سرنوشت ملت می‌دانستند، در حالی که طاغوتیان و ظالمان، زمام امور را در دست داشتند. حضرت امام خمینی (س)، پیشوای عارفان، به منظور اصلاح مفهوم عرفان و ارائه معنای درست آن، در مناسبت‌های بسیاری سخن گفته‌اند و دریکی از آنها فرمودند: «خیال کردند یک دسته زیادی که معنای عرفان عبارت از این است که انسان یک محلی پیدا بشود و یک ذکر می‌گوید و یک سری حرکت بدهد و یک رقصی بکند و اینها. این معنی عرفان است؟! مرتبه‌ای عرفان را امام علی (سلام الله علیه) داشته است و هیچ این چیزها نبوده در کار. خیال می‌کردند که کسی که عارف است باید دیگر به کلی کناره‌گیر از همه چیز و برود کنار بنشیند و یک قدری ذکر بگوید و یک قدری تغنی بشود و یک قدری چه بکند و دکان داری. امیرالمومنین در عین حالی که اعراف خلق الله بعد از رسول الله در این امت، اعراف خلق الله به حق تعالی بود، مع ذلک نرفت کنار بنشیند و هیچ کاری به هیچی نداشته باشد، هیچ وقت هم حلقه ذکر نداشت، مشغول بود به کارهایش، ولی آن هم بود... موسی بن عمران اهل سلوک بود، ولی مع ذلک، رفت سراغ فرعون و آن کارها را کرد، ابراهیم هم

برادران و خواهران گرامی! حضرت امام در طول حیات خود با جدیت تلاش کردند تا چهره تابناک اسلام اصیل را نمایانده، زنگارها و انحرافات چند صد ساله را از آن بزدايند. ایشان سعی داشتند تا اسلام ناب و خالص را از سرچشمه پاک و زلال آن برگرفته و پیاده کنند و در راه رسیدن به این هدف، رنج‌ها و مشقت‌های بسیاری را از جانب خشک مقدس‌ها و متحجران و دوستان مقدس‌نمای نادان متحمل شدند که از دشواری‌های ایجاد شده از سوی طاغوتیان و مستکبران نیز بیشتربود. ایشان این درد و رنج را در پیام مشهوری در سیزده رجب خطاب به علما و حوزه‌های علمیه بیان داشتند.

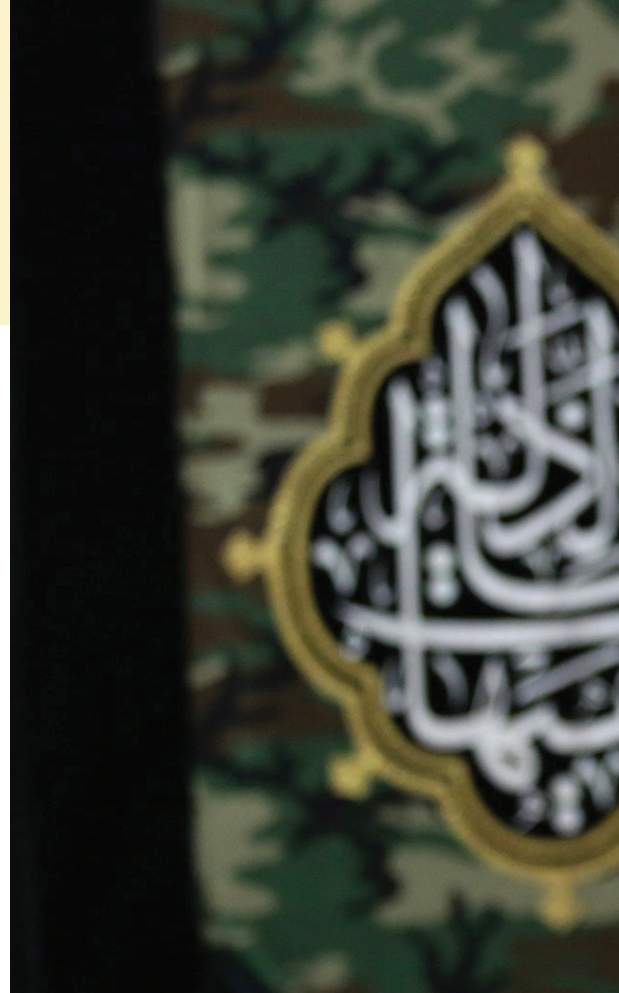
این وظیفه سنگین و خطیر، نیازمند شخصیتی چون امام خمینی (س) بود تا بتواند از عهده آن برآید؛ به خصوص آنکه ایشان از جایگاه فکری، عرفانی، فلسفی و فقهی برخوردار بوده، نقش مؤثری در رهبری امت داشتند و از شجاعت لازم برای انجام این مهم بهره‌مند بودند. یکی از مفاهیمی که دستخوش تحریف واقع شده و تغییر یافته بود، مفهوم عرفان است؛ خصوصاً زمانی که برخی، عرفان را به مفهوم گوشه‌گیری از جامعه و نشستن در کنج عزلت و بی‌توجهی

مسئولیت‌پذیری و فداکاری‌های بزرگ سوق دهد و قدرت رویارویی با طاغوت را در وی ایجاد کند؛ هرچند دست خالی و بی‌سلاح باشد. عرفان واقعی، باید بتواند قدرت بیان سخن حق را در انسان به وجود آورد و در عرصه مبارزه، به او نیرویی دهد که جز از خداوند از کسی نهراسد. عرفان، باید تجلی آگاهی، عزم و اراده انسان و وارستگی او از هرچه غیر خدا باشد. عرفان حضرت ابراهیم (ع) به او شجاعتی عطا کرد که بت‌ها را بشکند و با نمرود به مبارزه برخیزد و در برابر آتش قهرا، هراسی به خود راه ندهد. عرفان حضرت موسی (ع) موجب شد با قدرت در برابر فرعون بایستد و سخن حق را بگوید؛ در حالی که جز عصای خود و برادرش، کسی را به همراه نداشت. عرفان حضرت عیسی (ع) توان رویارویی با ظلم و عوام‌فریبی کاهنان معابد و راهزنان طریق و وصول الی الله را به وجود آورد؛ و عرفان حضرت محمد (ص) اراده آن حضرت را تقویت کرد تا در برابر جاهلیت خوفناک و تب‌هکاران و طاغوتیان به پا خیزد و در مقابل اذیت و آزار آنان، صبر و تحمل پیشه کند؛ چنانکه از ایشان نقل شده است: «هیچ پیامبری به اندازه من اذیت و آزار ندید.»

از میان نمونه‌های دوران معاصر نیز امام خمینی (س) یکی از کسانی بودند که عده کثیری از شهدا و مبارزان راه خدا را مثال روشنی از عرفان واقعی برشمردند. در یکی از دیدارها، یک برادر لبنانی تصاویر و وصیتنامه‌های برخی از شهدای عملیات استشهدادی مقاومت اسلامی را تقدیم امام کرد. ایشان وقتی وصیتنامه‌ها را خواندند و تصاویر را دیدند، فرمودند: عارفان حقیقی اینها هستند. این جمله، گواه روشنی از سوی امام و پیشوای عارفان و مجاهدان است.

امام خمینی (س) در سخنان خود درباره جبهه‌های حق علیه باطل چنین می‌فرماید: «شما بروید ببینید این سنگرها را، ببینید مساجد است این سنگرها. این سنگرها مراکز عرفان است، مراکز توحید است و در این مراکز که شب آن طور مشغول هستند، روز هم آن طور فداکاری می‌کنند.»

در جای دیگر، امام در وصف فداکاری‌های مجاهدان و عشق آنان به شهادت و وارستگی آنان از قید و بندها می‌فرماید: «شهادت در راه خداوند چیزی نیست که بتوان آن را با سنجش‌های بشری و انگیزه‌های عادی ارزیابی کرد و شهید در راه حق و هدف الهی را نتوان با دیدگاه امکانی به مقام الوالی آن پی برد... زنان و مردان



همین طور، رسول خدا هم که همه می‌دانیم؛ رسول خدایی که سال‌های طولانی در سلوک بوده است، وقتی که فرصت پیدا کرد، یک حکومت سیاسی ایجاد کرد برای اینکه عدالت ایجاد بشود. امام در مناسبت‌ها و سخنرانی‌ها و تألیفات خود، آن نوع عرفانی را که گوشه‌گیری و انزوا و بی‌توجهی به اجرای احکام الهی را توصیه می‌کند، برگرفته از اسلام امریکایی می‌دانستند و آن را مرتبط با اسلام ناب محمدی (ص) محسوب نمی‌کردند؛ خواه پیروان این روش، این واقعیت را درک کنند یا نه. امام خمینی (س) همواره بر پیوند عمیق و محکم میان عرفان و جهاد و شهادت تأکید می‌ورزیدند و جهاد و شهادت را از نتایج عرفان واقعی می‌دانستند. مگر نه اینکه «جهاد» دری از درهای بهشت است و خداوند آن را به روی بندگان خاص خود می‌گشاید؟ همین اولیای خدا هستند که این در را می‌کوبند و از در جهاد به درجه رفیع شهادت می‌رسند و از نعمت بزرگ لقای پروردگار و جوار او بهره‌مند می‌شوند.

تصور ما باید بر این اساس باشد که نیروی عرفان، باید بتواند انسان را به مجاهدی بزرگ تبدیل کند، او را به سوی

و کودکان نمونه‌ای که در زیر بمباران‌ها و از بستر بیمارستان‌ها سرود شهادت سرمی دهند و با دست و پای قطع شده بازگشت به جبهه‌های انسان ساز را آرزو می‌کنند، فوق آنچه ما تصور می‌کنیم و فلاسفه و عرفا به رشته تحریر در می‌آورند و هنرمندان و نقاشان عرضه می‌کنند، می‌باشند. آنچه آنان با قدم‌های علمی و استدلالی و عرفانی یافته‌اند، اینان با قدم عینی به آن رسیده‌اند و آنچه آنان در لایه لای کتاب‌ها و صحیفه‌ها جستجو کرده‌اند اینان در میدان خون و شهادت در راه حق یافته‌اند.»

همچنین امام بر تأثیر متقابل میان عرفان و جهاد تأکید دارند، تا جایی که عارف و سالک مجاهد می‌تواند در زمان کوتاه، به برکت جهاد و صبر و شهادت و خون، راهی طولانی را طی کند. امام می‌فرماید: «این جوانان ... یک شبه ره صدساله را پیمودند و آنچه عارفان و شاعران عارف پیشه در سالیان دراز آرزوی آن را می‌کردند، اینان ناگهان به دست آوردند و عشق به لقاء الله را از حد شعار به عمل رسانده و آرزوی شهادت را با کردار در جبهه‌های دفاع از اسلام عزیز به ثبت رساندند.»

در همین رابطه رهبر انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای (دام ظلّه) در یکی از سخنرانی‌های خود می‌فرماید: «برخی از جوانان سیزده تابست ساله توانستند به مقام و درجاتی در نزد خداوند برسند که بسیاری از اهل سیر و سلوک در طول ده‌ها سال به آن مرحله نرسیدند.» ما باید همواره بر این برداشت صحیح از مفهوم عرفان تأکید کنیم تا از افتادن جوانان در دام انحرافات جلوگیری کنیم. جوانان، تشنه معنویات هستند و باید آنان را به راه درست که به هدف منتهی می‌شود راهنمایی کنیم؛ زیرا شاهد بوده‌ایم که برداشت و درک نادرست از عرفان، بسیاری از جوانان فعال و فداکار را به انزوا و گوشه‌گیری کشانده و با تضعیف نیروی آنان، موجب قرار گرفتن آنها در کنج فراموشی شده است. در نتیجه، آنها از تلاش در راه خدمت به امت اسلام و بشریت به دور مانده‌اند و این در واقع، سدی بر سر راه نزدیکی به خدا و مانعی در مسیر رسیدن به پروردگار است.

نکته دیگر آنکه حضرت امام بر اهمیت تهذیب نفس، تأکید فراوان داشتند و آن را تنها راه رهایی از علت اصلی مفاسد و انحرافات، یعنی «حب نفس» و «خودپرستی» دانسته‌اند. عرفان به تنهایی نمی‌تواند موجب نجات انسان شود؛ بلکه حتی این حالت - با وجودی که از حالات والا و شریف محسوب

می‌شود - اگر با تزکیه و تهذیب نفس همراه نشود، ممکن است انسان را به جهنم وارد کند. حضرت امام در یکی از سخنان خود خطاب به مسئولان جمهوری اسلامی فرمودند: «تمام مفسده‌هایی که در عالم پیدا می‌شود از این بیماری خودبینی است ... هر فساد واقع شده از این خصیصه است. دردها دوا نمی‌شود، الا با اینکه این خصیصه شیطانی از بین برود.» ایشان در ادامه می‌فرمایند: «کسی بخواهد درد خودش [خودبینی] را شخصاً دوا کند، باید این خصیصه را از بین ببرد؛ باید ریاضت بکشد و خودش را بزرگ حساب نکند؛ نگویید من عالمم، نگویید من خودم مقدس هستم، چنان که ملائکه می‌گفتند؛ نگویید من ثروتمندم، نگویید من زاهدم، نگویید من عارقم، نگویید من موحدم، در هریک از اینها، ولو آن علم اعلایی که علم فلسفه یا عرفان است، اگر این خصیصه شیطانی باشد، حجاب است؛ «العلم حجاب الّا کبر»، و اگر کسی بخواهد معالجه کند خودش را، باید این خصیصه را به آن توجه بکند و بسیار مشکل است معارضه با این خصیصه. اگر بخواهد کسی تهذیب بشود، با علم تهذیب نمی‌شود؛ علم انسان را تهذیب نمی‌کند. گاهی علم، انسان را به جهنم می‌فرستد؛ گاهی علم توحید انسان را به جهنم می‌فرستد؛ گاهی علم عرفان انسان را به جهنم می‌رساند؛ گاهی علم فقه انسان را به جهنم می‌فرستد؛ گاهی علم اخلاق انسان را به جهنم می‌فرستد. با علم درست نمی‌شود؛ تزکیه می‌خواهد؛ «تزکیه‌کم»، تزکیه مقدم است بر همه چیز.» برادران و خواهران! تنها به این دو نکته خواستم اشاره کنم؛ یکی رابطه میان عرفان با جهاد و مبارزه، تا مبادا عرفان موجب شود کسی از ما به گوشه‌گیری و انزوا رو آورد؛ به خصوص در دنیایی که تهدیدات و خطرهای زیادی امت اسلام را هدف قرار داده است، و دیگری اهمیت و لزوم تهذیب و تزکیه نفس، تا مبادا نفسمان گرفتار اصطلاحات و مباحث فکری شود و خود را در حجاب اکبر زندانی کنیم و خدای ناکرده عمرمان را بگذرانیم و گمان کنیم در راه خدا گام برمی‌داریم و زمانی از خواب غفلت بیدار شویم که فرصت از دست رفته باشد.

ان شاء الله خداوند رهبر عظیم‌الشان ما، حضرت امام خمینی (س) را غریق رحمت فرماید و شرکت کنندگان عزیز را موفق گرداند تا بخشی از حق بزرگی را که آن حضرت برگردن ما دارند، ادا کنیم. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته



گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین محمد باقر تحریری
استاد فلسفه و عرفان حوزه علمیه قم

عرفانی که اجتماعی و سیاسی نباشد عرفان اسلامی نیست

حضرت امام خمینی (ره) شخصیت جامعی بود و ابعاد وجودی زیادی را در خود جمع کرده بود که یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین آنها، وجهه عرفانی ایشان بود. امام خمینی (ره) عرفان نظری را در بالاترین سطح نزد اساتید بنام طی کرده و مهم‌ترین آنکه با تلاش و مجاهدت، آن را در جان خود پیاده کرده بود. توجه به این مسئله از این رو با اهمیت است که برخی اشخاص و جریان‌ها، که از یک سو با معارف عرفانی میانه خوبی ندارند و از سوی دیگر قادر نیستند عظمت شخصیت امام خمینی را مورد انکار و ابهام قرار دهند، این وجه از شخصیت وی را انکار کرده و ایشان را در جنبه‌های فقه‌ای و اخلاقی و سیاسی محدود می‌کنند.

محدود کردن شخصیت امام خمینی و انکار برخی ابعاد وجودی ایشان در واقع تحریف حقیقت است و نوعی ظلم به شخصیت ایشان محسوب می‌شود. حجت الاسلام و المسلمین محمد باقر تحریری که از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم آیت الله سعادت پرور (پهلوانی) و از اساتید سطوح عالی فلسفه و عرفان در حوزه علمیه است، حضرت امام خمینی (ره) را عارفی می‌داند که در بحرانی‌ترین فعالیت‌های دنیایی و سیاسی، بر مبنای معارف توحیدی و عرفانی عمل می‌کردند. وی معتقد است عرفانی مورد تأیید اسلام است که جامع بوده و با تمامی فعالیت‌های اجتماعی سازگار است و عرفانی که دیدگاه اجتماعی و سیاسی ندارد، عرفان اسلامی نیست.



پارسا علوی قدیمی

حضرتعالی شخصیت امام خمینی (ره) را در جنبه عرفان نظری و عرفان عملی چگونه ارزیابی می کنید؟

اولاً باید عرض کنم که شخصیت بزرگ امام (ره) به گونه ای است که اظهار نظر امثال بنده قطعاً باعث نقص ایشان می شود، منتها عمدتاً بررسی این گونه مباحث از جهت آن آثاری است که از این شخصیت بزرگ در دسترس است؛ از جمله آثار نوشتاری، گفتاری و همچنین سیره عملی ایشان. سیره عملی ایشان، به نوعی نشان دهنده جایگاه عرفان عملی حضرت امام (ره) است و نشان دهنده این است که ایشان در چه عوالمی سیر می کردند. گرچه ما حقیقت آن عوالم را درک نمی کنیم، اما نموداری از آن را می فهمیم. همچنین آثار نوشتاری امام نشان دهنده دیدگاه های عرفان نظری ایشان است.

ثانیاً آن مقداری که از آثار نوشتاری حضرت امام (ره) استفاده می شود، ایشان در مسئله عرفان نظری از عرفان نظری رایج که از آثار عرفای مسلمان و دارای مقام بالایی علمی باقی مانده است، پیروی می کردند و همان خط و مشی را به نوعی در تدریس و تدوین مطالب دنبال می کردند.

در زمینه عرفان اسلامی به صورت مصطلح آن، کتاب های گوناگونی نوشته شده که بعضی از آنها کتاب درسی به شمار می روند و به صورت درسی نوشته شده، بعضی از اینها هم کتاب درسی شده و از سابق در محیط های قهراً کوچک تدریس می شده است؛ چون معارف عرفان نظری معارف بلندی است که هر سطحی از سطوح دانش و دانشمندان تحمل درک آن را ندارند. از این جهت فراگیری آن مختص به یک عده خاصی است که از جهت بحث های عقلی باید آن اعتقادات اساسی دین را از طریق برهان دارا باشند، که همان مباحث علم کلام است و سپس از جهت درک های عقلی در یک سطوح خاصی از مباحث قرار بگیرند، تا یک رشد عقلی پیدا کنند که برای این منظور معمولاً باید یک دوره فلسفه اسلامی را بخوانند.

موضوع عرفان نظری خدای تعالی و اسماء و صفات و سپس مرتبه رجوع انسان به حق تعالی است. امام (ره) همین مسیر را نزد استاد بزرگشان حضرت آیت الله شاه آبادی طی کردند؛ این از جهت فراگیری ایشان نسبت به معارف عرفان نظری. در همین راستا ایشان بر دو کتاب از کتاب های درسی عرفان نظری به نام های «فصوص الحکم» و «مصباح الانس» تعلیقاتی نوشته اند. منتها

آنچه از ایشان باقی است مباحثی از عرفان نظری است که خود این موارد آن شکل و سازمان خاص مباحث عرفان نظری رایج را ندارد، اما محتوایش همان مباحث است.

کتاب «مصباح الهدایه» ایشان قسمتی از مباحث عرفان نظری است که درباره مقام ولایت کبری و خلافت کبرای الهیه نوشته اند، منتها با یک دیدگاه بسیار عمیق. یکی دیگر از کتاب های عرفانی حضرت امام (ره) که البته همان طور که عرض کردم آن نظام مباحث عرفان نظری را دارا نیست، اما مطالب در سطح معارف عرفان نظری است، کتاب «شرح دعای سحر» است که عمدتاً با دیدگاه عرفان نظری این دعا را شرح کرده اند. از کتاب های دیگر ایشان در مباحث عرفان نظری می توان از کتاب «اسرار الصلاة» نام برد که مقداری از مباحث عرفان نظری را آورده است، سپس کتاب «آداب الصلاة» یک مقداری کمتر و در کتاب «چهل حدیث» و «شرح جنود عقل و جهل» مباحث عرفان نظری را آورده اند، منتها در این دو کتاب اخیر غلبه با بحث های اخلاقی و روایی است.

در ادامه باید توجه داشت وقتی بحث از عرفان یا عرفان نظری می شود، به سبب اینکه این مطالب در قالب اصطلاحات خاصی بحث می شود یا به سبب القائات برخی مبنی بر اینکه عرفان اسلامی ریشه در فلسفه یونان یا فلسفه اشراقیین یا رواقیین دارد یا عرفان اسلامی مخلوطی از اینهاست، ممکن است به غلط تلقی شود شخصی که در این وادی وارد می شود کاری با دین ندارد؛ علت این تلقی اشتباه این است که این مباحث، مباحث بسیار عمیقی است و قابل درک برای همگان نیست. برای اینکه این توهم پیش نیاید، حضرت امام (ره) در کتاب هایشان مقداری به شرح آیات و روایات می پردازند و گاه و بی گاه تذکر می دهند این مباحث، مباحثی است که در متن دین وارد شده است، منتها متن دین دارای ابعاد مختلفی است؛ یعنی هم دارای ابعاد است و هم دارای اعماق. اساساً امام برخی از شبهاتی که نسبت به عرفان اسلامی وارد شده را با عملکرد و سیره خود و همچنین با گفتارشان دفع نموده اند. دین در همه شئون زندگی سایه گسترانده، که اساسش ایمان به خدای متعال و بعد عمل صالح در همه شئون زندگی است. شئون عبادی، خانوادگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. اما دین دارای عمق نیز هست؛ به این معنا که یک وقت انسان با یک ایمان و باور ساده به شئون دین از قبیل خدا، قیامت و انسان می پردازد؛ این ایمان در حد خود خوب است و مورد پذیرش دین

است، منتها دیدگاه‌ها، باورها و معرفت انسان نسبت به خدای متعال دارای حیطه وسیع و عمیقی است. آن دیدگاه‌های ظریف دین نسبت به خدای متعال و رابطه موجودات با خدای متعال و دیدگاه نسبت به رابطه انسان نسبت به خودش و مراحل کمال حقیقی انسان، نشان دهنده عمق بالای دین است. این عمق بالا را عرفان می‌گویند. منتها معرفت دو گونه است:

۱. معرفت یا عرفان نظری: عمدتاً در بحث‌های عرفان نظری با تحلیل‌های ظریفی نسبت به خدای متعال، نحوه صدور موجودات از حق تعالی، رابطه موجودات با خدای متعال، مرتبه وجودی انسان و نسبت به کمال واقعی انسان برای شخص، معرفت حاصل می‌شود.
۲. معرفت یا عرفان عملی: جایگاه عرفان عملی این است که انسان، با دیدگاه‌های اولیه صحیح ایمانی‌اش، تبعید خاصی نسبت به انجام دستورات شرع مقدس پیدا کند و این تبعید با اخلاص خاص و مراعات انگیزه‌های الهی همراه باشد. این حرکت تحولات روحی در شخص ایجاد می‌کند و رابطه قلبی شخص با خدای متعال قوی‌تر می‌شود. این رابطه‌های قلبی دائماً لطیف می‌شوند تا به مرحله شهود قلبی عوالم غیبی برای شخص می‌رسد. قله عرفان عملی به این است که شخص به درک شهودی عوالم غیبی، اسماء و صفات حق تعالی و رابطه وجودی با حق تعالی برسد که از آن تعبیر می‌کنند به اینکه حقیقت توحید افعالی، سپس توحید اسماء و صفات و نیز توحید ذات را بیابد و از دانستن بالاتر رود و کم‌کم به مراحل بالاتری نائل شود. این را می‌گویند عرفان عملی.

۶۶

حضرت امام (ره)
می‌فرماید فقیه همان
مرجعیت سیاسی را که
رسول خدا (ص) و اهل
بیت (ع) داشتند بعد
از مرجعیت علمی و
فقهی، داراست. فقیه هم
مرجعیت تشریعی و هم
مرجعیت سیاسی دارد.

۹۹

با توجه به نکاتی که گفته شد، آیا ممکن است بفرمایید حضرت امام (ره) چه مراحل از عرفان عملی را طی کردند؟

ما از سیره امام (ره) اینگونه کشف می‌کنیم که ایشان قطعاً در مسیر عرفان عملی هم بوده است، اما مقدار آن را نمی‌دانیم. به هر حال کسی نمی‌تواند بگوید که ایشان به چه درجه‌ای از درجات عرفان عملی رفته و چگونه رفته؟ آن را هم نمی‌دانیم. چون کشف قلبی حقایق عالم (که از آن به کشف عوالم توحیدی برای انسان تعبیر می‌شود و محصول سیر عملی است که مجموعه عرفان عملی را به همین تعبیر می‌کنند) دو گونه است: یکی با روش تربیتی که شخص با یک سبک و سیاق خاصی به صورت مرتب و نظام‌مند دستوراتی را عمل می‌کند؛ یعنی همراه با یک استاد راه رفته و به مقصد رسیده حرکت می‌کند و در نتیجه عوالم غیبی و توحیدی برای او ظاهر می‌شود. این همان روش تربیتی است که عمدتاً مرحوم علامه طباطبایی و اساتیدشان سردمداران آن بودند.

دوم به صورت جذبه‌ای است که خدای متعال به شخص عنایتی می‌کند و یک مرتبه به اندازه ظرفیت وجودی‌اش پرده‌هایی از آن حقایق غیبی را برای قلبش ظاهر می‌کند. منتها اینگونه افراد اول باید یک زمینه‌ای داشته باشند؛ چون هر کسی مشمول این عنایت نمی‌شود و این نحوه هم خیلی نادر است. در بین عارفانی که به مجذوبین تعبیر می‌شوند، در زمان معاصر، آن شخصی که از حالات و گفتارش روشن است که این‌گونه برای او جلوه کرده، مرحوم انصاری همدانی است.



اینکه حقایق توحیدی با کدام یک از این دوروش برای امام (ره) کشف شده، معلوم نیست.

حضرت امام علاوه بر بعد عرفانی یک سیاستمدار بزرگ نیز بودند. آیا ورود ایشان به عرصه سیاسی در چارچوب همان اندیشه عرفانی ایشان است؟ جمع بین عرفان و سیاست را در شخصیت ایشان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این نکته را باید دقت کنیم که این مباحث اگر درست روشن نشود خیلی بین مباحث خلط می‌شود. نباید به صرف ورود امام (ره) به صحنه سیاست بگوییم ایشان از مسایل توحیدی و عرفانی بهره‌ای نداشته است؛ چون از سبک و سیاق امام و توجهاتش به خدا، این را درک می‌کنیم که ایشان قطعاً به این عوالم رسیده‌اند که در بحرانی‌ترین فعالیت‌های دنیایی، آن مقصد اصلی را فراموش نکردند. عرفان ایشان همان عرفان ائمه (ع) است و یک عرفان جامع است که با تمامی فعالیت‌های دنیایی که مورد تأیید دین است، جمع می‌شود. اگر عرفانی باشد که اصلاً دیدگاه اجتماعی و سیاسی نداشته باشد عرفان اسلامی نیست. عرفان امام (ره) حقیقت عرفان اسلامی را نشان داد. منتها این را هم باید دقت داشته باشیم که عرفای سابق مأمولاً زمینه‌ای پیدانمی‌کردند معارف دین را در عرصه اجتماع اظهار کنند.

امام (ره) فقط عارف نبود، بلکه یک شخصیت جامعی بود که هر بُعدش یک وظیفه‌ای را برعهده ایشان گذاشته بود. ایشان در برهه‌ای سیرفلسفه را طی کرد، در برهه‌ای همزمان با تحصیل عرفان نظری، فقه را هم تحصیل کرد. به همین دلیل توانست

این شخصیت را بسازد که دست به تشکیل حکومت بزند. اساساً عرفان اسلامی دنبال رساندن انسان‌ها به ولایت الهی است و یکی از مشخصات ولایت الهی پیاده شدن دین اوست. عارف واقعی باید مشتاق پیاده شدن دین الهی در تمامی ابعادش باشد. این طور نیست که دین از عرفان و سیاست و مسائل خانوادگی جدا باشد. دین مجموعه این مسائل است که توجه ما را به خدا ایجاد می‌کند. پس در مرحله اول، از عرفان حقیقی پیاده کردن کامل دین خواسته شده است. عرفان حقیقی خود انبیا و اهل بیت (ع) هستند. امام این حقیقت را به اندازه خودش نشان داد که جایگاه رسالت، امامت و امام معصوم چیست و با داشتن مقام قربش موظف است دین را در حد لازم پیاده کند، منتها ائمه ما موانع زیادی سررا هشان بود. امیرالمؤمنین علی (ع) در یک برهه‌ای فرصت پیدا کرد تا دین الهی را پیاده کند؛ آن فرمان نورانی‌اش به مالک اشتر نشان می‌دهد که با چه دیدگاهی می‌خواست دین را پیاده کند، در ابتدا می‌نویسد «من عبدالله امیرالمؤمنین» (از طرف بنده خدا امیرمؤمنان) همین چند کلمه هدف را بیان می‌کند. در کلمات انبیا آمده «اعبدوا الله». این عبودیت اظهار خضوع در برابر یک حقیقت در تمام شئون زندگی است و آن هم با اطاعت از دستورات حق حاصل می‌شود. در مرحله اول این کار انبیا بوده و علی (ع) در حدی که جامعه ظرفیت و کشش داشت، تشکیل حکومت داد تا دین الهی را پیاده کند. امام (ره) این رسالت را عهده دار شد و عرفان امام (ره) همین بود.

نقش عرفان امام (ره) را در ایجاد انقلاب و در هدایت مردم قبل و

تصرف در عالم داده شود. البته این مرتبه، در مسایل عرفانی متفرع بر مرتبه اول است و یک وادی است که به نوعی بر قوت نفس تکیه می کند و اگر کسانی از غیر مسیر تبعید به دین هم نفس را تقویت کنند، خدای متعال آنها را بی بهره نمی گذارد و تا حدی در امور غیبی و تصرفات در اشیا راه پیدا می کنند و به برخی تصرفات و کارهای خارق العاده می رسند؛ اما این کسانی که از طریق غیر دینی می روند، همین مسایل برای آنها مانع رسیدن به سعادت حقیقی می شود. آن کسی که از طریق تبعید به دین حق این کرامات را دارا شود، اینها برایش مانع نیست، بلکه کرامات حقه است.

اما ولایت فقه یا ولایت فقیه یک ولایت اعتباری است. شرع مقدس به شخص فقیه جامع الشرایط که آگاه به معارف دین باشد و تابع هوای نفس نباشد یک نحوه ولایتی داده تا تشکیل حکومت بدهد و امورات دیگران را رتق و فتق کند، که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر شده است. ولایت فقیه در حیطه ولایت تشریعی است و ولایت عرفانی در واقع ولایت تکوینی است.

پس حضرت امام (ره) چگونه ولایت عرفانی و ولایت فقهی را با هم جمع کردند؟

حیطه ولایت فقهی، دستورات شرع است که ملاحظه می کند شرع مقدس به این فقیه چقدر اختیارات داده است. حضرت امام (ره) بین این دو تفکیک قائل شدند؛ به این معنا که سمت اداره جامعه که یک جنبه اعتباری دارد، اول به عهده پیامبر (ص) و امام (ع) است، سپس از ناحیه خدا به شخص داده می شود. پس در واقع ولایت تشریعی مقامی الهی است که در حیطه اداره جامعه به شخص اعطا می شود. البته ائمه مقام دیگری هم دارند، یعنی مقام هدایت و راهنمایی که به آن مرجعیت علمی گفته می شود. یک مرجعیت علمی دارند و یک مرجعیت سیاسی که به جنبه مرجعیت سیاسی آنها ولایت تشریعی گفته می شود. حضرت امام (ره) می فرماید فقیه همان مرجعیت سیاسی را که رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) داشتند بعد از مرجعیت علمی و فقهی، داراست. فقیه هم مرجعیت تشریعی و هم مرجعیت سیاسی دارد. البته اگر شخصی مقام ولایت عرفانی را هم دارا باشد خیلی بهتر است، ولی شرط ولایت فقیه و ولایت تشریعی، رسیدن به ولایت عرفانی نیست.

بعد از انقلاب و همچنین در اداره کشور، چگونه ارزیابی می کنید؟
همان طور که عرض کردم کسی که می خواهد دنبال پیاده کردن دین باشد باید یک تبعید و دلسوزی خاصی به دین داشته باشد که دین را بر جان و شئون ظاهری خودش ترجیح بدهد و هیچ ترسی نداشته باشد. این حالت جز با آن معرفت خاص برای شخص پیدا نمی شود. به هر حال باید مزه دین را چشیده باشد تا بفهمد دین، انسان را در چه جایگاه رفیعی قرار می دهد. آن وقت است که می تواند برای انسان ها دلسوزی داشته باشد. از همین جاست که می بینیم امام (ره) نه تنها برای مملکت خودمان، بلکه برای همه انسان ها دلسوزی دارد.

این عملکرد برخاسته از معرفتی است که بر اساس محتوای دین به دست آمده است. قرآن نبی اکرم (ص) را این گونه معرفی می کند: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (یعنی پیامبری به سوی شما آمده که از خودتان است و سختی هایی که می بینید برای او سنگین است و به هدایت شما حریص است و با مؤمنین مهربان و دل رحم است). این محتوای دین است، یعنی نجات همه انسان ها از منجلاب بدبختی و نشان دادن جایگاه انسان به خودش که خلیفه الله است. همه اینها را عرفان اسلامی بیان می کند. شخص باید در مرحله اول تعهد و تبعید بالا نسبت به حقانیت دین داشته باشد، سپس با و به امکان پیاده شدن دین داشته باشد تا بتواند حرکت کند و حضرت امام (ره) همه اینها را داشتند.

چه رابطه ای میان ولایت عرفانی و ولایت فقهی وجود دارد؟

ولایت عرفانی این است که شخص از جهت سیر معنوی به درجه ای از شهود عوالم غیبی برسد که ابتدا بیابد خدای متعال در افعال و آثار موجودات ولایت دارد که همان کشف قلبی توحید افعالی است، بعد بیابد که خدای متعال زمامدار و سرپرست همه کمالات و اوصاف کمالی است که همان کشف توحید اسماء و صفات است و در نهایت بیابد که جزیک حقیقت بی نهایت در عالم نیست که همه موجودات نمود او هستند.

اگر این حقایق برای شخص کشف قلبی بشود در این صورت است که او به مقام ولایت رسیده است. منتها ولایت عرفانی یک اصطلاح دیگر هم دارد و آن این است که در حد ظرفیت شخص، به او اذن

عرفان سیاسی سیاست عرفان



سیدرضا هاشمی

یکی از پرسش‌های بنیادین که همیشه در بین اصحاب علم در ساحت عرفان اسلامی مطرح بوده، این است که چه رابطه و پیوندی بین عرفان و سیاست وجود دارد و آیا می‌توان بین این دو رابطه‌ای مثبت برقرار کرد. اساساً چه رابطه‌ای بین معنویت‌گرایی عرفانی با سیاست‌ورزی اجتماعی وجود دارد؟ در تاریخ عرفان اسلامی تنها عارفی که در جامعه قیام کرده و انقلابی عظیم به وجود آورده و خود در رأس آن قرار گرفته است، امام خمینی بوده است. لذا بررسی این پرسش در این شخصیت حکیم و سیاستمدار بهتری می‌تواند ما را به مقصد برساند؛ چرا که ایشان با درک و دریافت ویژه‌ای که از اسلام داشت آن را دینی کامل و جامع می‌دانست و معتقد بودند که اسلام می‌تواند پاسخگوی همه نیازهای مادی و معنوی انسان در همه ادوار و اعصار باشد. درک ایشان از عرفان اسلامی نیز درکی انزواگرایانه و خلوت‌نشینانه یا فرو رفتن در خلسه و جذبه‌های شخصی نبود؛ بلکه عرفان را نیز بر محور پیوند ظاهر و باطن و وحدت شریعت و طریقت در ذیل حقیقت می‌دانست و از زاویه دید ایشان ولایت عرفانی با ولایت سیاسی هیچ‌گونه تعارضی نداشت.

چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نائل می‌شود، چون داود نبی و سلیمان پیامبر (علیهما السلام) و بالاتر و بالاتر چون نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلیفه برحقش علی بن ابی طالب (علیه السلام) و چون حضرت مهدی (ارواحنا المقدمه الفداء) در عصر حکومت جهانی اش. پس میزان عرفان و حرمان، انگیزه است. هر قدر انگیزه‌ها به نور فطرت نزدیک تر باشند و از حُجب حتی حُجب نور وارسته‌تر، به مبدأ نور وابسته‌ترند، تا آنجا که سخن از وارستگی نیز کفر است.» (صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۵۱۲)

۳. ولایت‌مداری

ولایت و خلافت از مبانی مهم عرفان امام خمینی محسوب می‌شود. چرا که عصاره و جوهر عرفان ناب اسلامی مسئله ولایت و خلافت است. با ورود ایشان به این موضوع اساسی، مکتب عرفان وارد مقوله جدیدی شد؛ از آنجا که یکی از معانی ولایت حکومت است و این حکومت مقتضی «حکم» و «عدل» است، حقیقت محمدیه (ص) چون در جمیع مراتب به دو اسم «حاکم» و «عادل» تجلی کرد، بدیهی است در مقام ملکی و دنیایی نیز مسئولیت تنظیم امور اجتماعی و تدبیر سیاسی مردم را به عهده دارد. موضوع انتصابی بودن خلافت و وجوب اطاعت از سوی مردم تماماً ناشی از این اصل مهم است.

۴. مسئولیت‌پذیری

عزlet، گوشه‌نشینی و عدم پذیرش مسئولیت یکی از مشترکات اکثر مکاتب عرفانی است و معمولاً معنای عرفان و تصوف همراه با عزlet، مردم‌گریزی و ترک دنیا همراه است؛ اما ویژگی خاصی که عرفان امام دارد این است که ایشان در اوج عرفان هیچ وقت از خلق گریزان نبودند و خدمت به خلق خدا را عبادتی بزرگ و عین سلوک می‌دانستند. امام نظر کسانی را که خیال کرده‌اند عرفان مردم را از فعالیت باز می‌دارد نقد کرده‌اند و می‌فرمایند: «امیر المؤمنین در حالی که اعرف خلق الله بعد از رسول الله در این امت و اعرف خلق الله به حق تعالی بود، مع ذلک نرفت کنار بنشیند و هیچ کاری به هیچ کسی نداشته باشد؛ هیچ وقت هم

ویژگی‌های عرفان امام خمینی (ره)

عرفان اسلامی در سیر تکامل تاریخی خود عارفانی بزرگ را در دامن خود پرورش داده که هر کدام در فتح قله‌های بلند و آسمانی آموزه‌های متعالی اسلام موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند، ولی عارفی به جامعیت امام خمینی (ره) کمتر آمده و یا در برخی از جهات می‌توان گفت نیامده است. در اینجا به برخی از ویژگی‌های عرفان امام (ره) اشاره می‌کنیم.

۱. احیای عرفان راستین

عرفان امام خمینی (ره) احیای عرفان راستین و همان معنویت است که اصحاب سر امام عارفان علی بن ابی طالب (ع) از نفس قدسی علوی به طور مشافهه و به صورت گفتگوی چهره به چهره دریافت می‌کرده‌اند.

۲. جامعه‌گرایی

در عرفان امام (ره) بین ملک و ملکوت به زیبایی جمع شده است. بسیاری از عرفا چون نتوانستند بین ملک و ملکوت جمع کنند و زندگی اجتماعی و سیاسی را با معنویت و زهد و پارسایی جمع کنند، لذا گوشه‌گیری و انزوا اختیار کرده و اداره دنیا و امور سیاسی و اجتماعی را به اهلش واگذار کردند و خود به ملکوت و امور معنوی پرداختند. ولی امام خمینی (ره) در اوج عرفان، زهد و پارسایی، رهبری سیاسی و توجه به امور اجتماعی و تلاش برای برقراری عدالت در ساحت مختلف و تشکیل حکومت رانه تنها با امور عرفانی و معنوی در تزاخم نمی‌دیدند، بلکه این امور را از وظایف عارفان راستین می‌دانستند و این همان کار انبیا و اولیای الهی است که ولایت معنوی را با رسالت و امامت با هم برعهده داشتند. امام در این خصوص خطاب به فرزندش می‌فرماید: «پسر من گوشه‌گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است، و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق؛ میزان در اعمال، انگیزه‌های آنها است. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر، با آنچه مناسب او است چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگ‌بینی و تحقیر خلق الله و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرک می‌کشاند. و



موجود است و یکی از راه‌هایی که انسان را به باطن و حقیقت می‌رساند آراسته کردن ظاهر به التزامات شرعی است. بنابراین رسیدن به حقیقت از راه حفظ شریعت و طریقت میسر است. (تعلیقات بر شرح فصوص الحکم و مصباح‌النس، ص ۲۰۱)

امام راحل وقتی که به عنوان رهبر جامعه، کشور را اداره می‌کند، شریعت را با سیاست هماهنگ کرده، و وقتی دستور تهذیب نفس می‌دهد، طریقت را با سیاست هماهنگ کرده است، زیرا حکومت فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. امام می‌فرماید: «باید عرض کنم حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است.» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۲)

عرفان امام خمینی و پیوند آن با سیاست

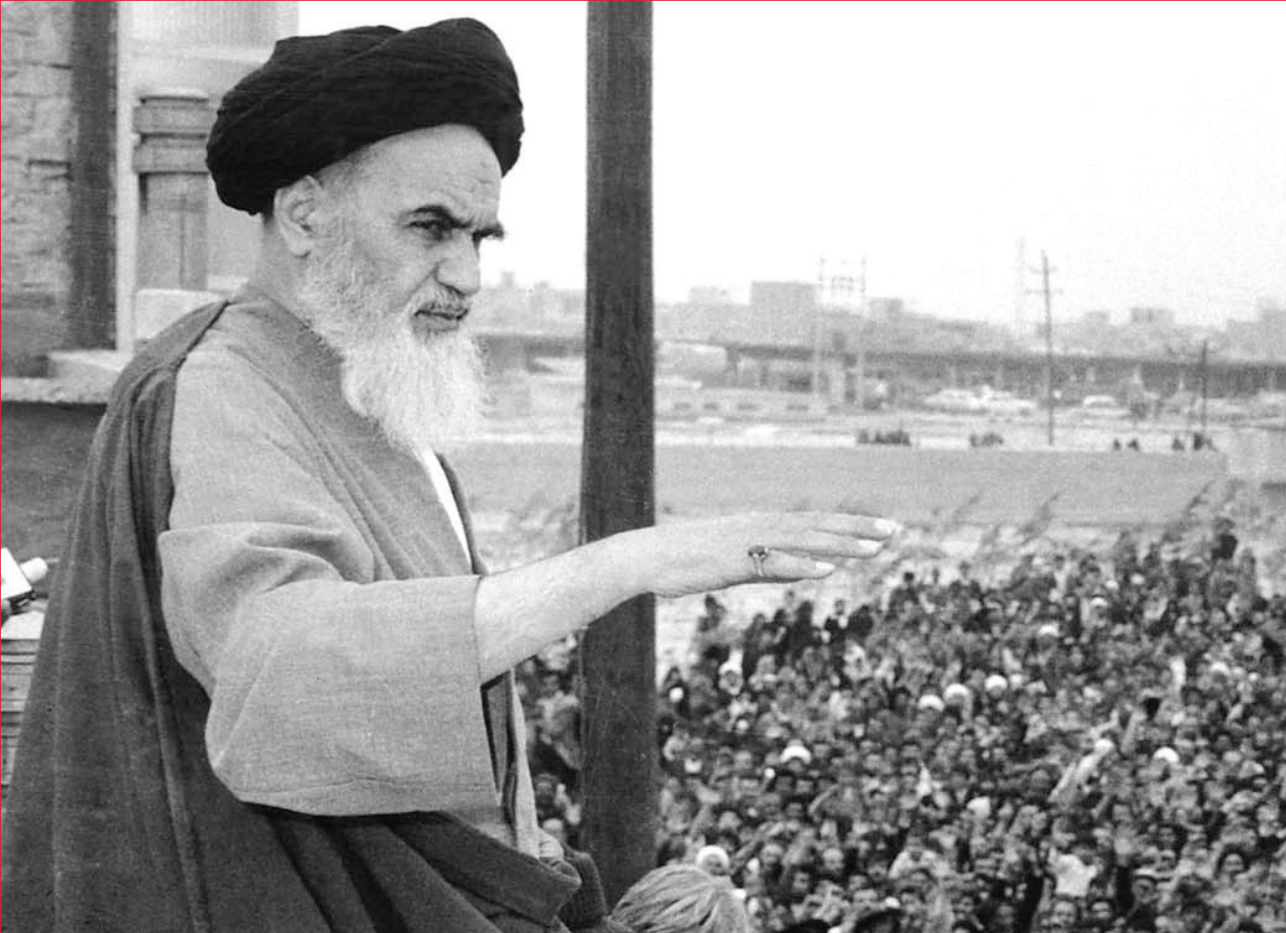
در مورد رابطه عرفان و سیاست معمولاً علمای گذشته با تعریفی خاص از عرفان معتقد بودند اندیشه عرفانی نمی‌تواند اندیشه سیاسی را بنیان نهد؛ زیرا اندیشه عرفانی بر روی گردانی از دنیا

حلقه ذکر نداشت، مشغول بوده به کارهایش، ولی آن هم بود. یا خیال می‌شود که کسی که اهل سلوک است، اهل سلوک باید به مردم دیگر کار نداشته باشد، در شهر هر چه می‌خواهد بگذرد! اگر بنا باشد که اهل سلوک بروند کنار بنشینند، پس باید انبیا هم همین کار را نکنند و نکردند (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۱۶)

۵. پیوند شریعت، طریقت و حقیقت و آمیختگی آن با سیاست

از جمله ویژگی‌های دیگر عرفان امام خمینی (س) پیوند شریعت و طریقت و حقیقت و آمیختگی آن با سیاست است. زیرا شریعتیان می‌گفتند شریعت منهای سیاست است و طریقتیان می‌گفتند طریقت منهای سیاست است و حقیقتیان هم معتقد بودند که حقیقت منهای سیاست است. امام از عارفانی است که جدایی بین اینها را هلاکت می‌داند و راه عملی سلوک را توجه به واجبات الهی و احکام شریعت می‌داند. امام معتقد است که رسیدن به حقیقت فقط از راه حفظ شریعت و طریقت میسر است:

«میان ظاهر و باطن و میان طریقت و شریعت رابطه‌ای ناگسستنی



آدم می‌کشند، کشته می‌دادند، حکومت داشتند، همه چیز داشتند، همه‌اش سیرالی الله بود. این طور نبود که آن روزی که حضرت امیرمشغول به قتال است سیرالی الله نباشد، آن روزی که مشغول نماز است، باشد. خیر، هر دویش سیرالی الله است و لهذا، پیامبر می‌فرماید که ضَرْبَهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ. (صحیفه امام، ج ۱۷، صص ۱۷۵-۱۷۴)

از دیدگاه امام خمینی قیام و ظلم ستیزی فصل مشترک سیاست، اخلاق و عرفان است؛ بدین معنا که انسان صاحب عقل و اختیار می‌تواند در جهت تهذیب نفس و حیات درونی خود قیام کند و هم در جهت تهذیب جامعه و حیات بیرونی گام بردارد. انسان این توانایی را دارد که در برابر تهای بیرونی، شیطانی، دیوها و قدرت‌های سلطه‌گر اجتماعی که مانع تجلی کمال انسان هستند دست به قیام بزند. از اینجاست که قیام و مبارزه به عنوان اقدامی سیاسی و معنوی و در جهت سلوک انسان مورد توجه قرار می‌گیرد؛ زیرا قیام و مبارزه سیره تمام انبیا و اولیا و تکلیف هر انسانی است.

در نگاه عرفانی امام راحل ظلم کردن و ظلم پذیرفتن ناشی از عدم

استوار است، اما اندیشه سیاسی به آبادانی و سلطنت دنیوی روی دارد. در مقابل، عده‌ای بر آنند که عرفان و سیاست بایکدیگر ارتباط دارند و اندیشه عرفانی می‌تواند اندیشه سیاسی بیافریند. امام، از جمله کسانی است که بر رابطه عرفان و سیاست تأکید داشت. او بزرگ مرد بی نظیری بود که در عمل عرفان را با سیاست پیوند زد و سیاستی پیراسته از دروغ و نیرنگ را از دامن عرفان بیرون آورد. نگرش امام به فعالیت سیاسی و اجتماعی همواره به صورت مرحله‌ای از سیر و سلوک الهی الله بوده است. بدین جهت امام سیرالی الحق را در دو قلمرو شخصی و اجتماعی می‌دیدند و معتقد بودند اصلاح خود و جامعه انسانی، هر دو، سلوک عرفانی را رقم می‌زند؛ چنان که سیره انبیا اصلاح جان و دل و قیام علیه طاغوت‌ها بوده است. با این نگاه، عمل سیاسی گامی در سلوک و تحصیل معرفت حق بوده و سیاست، عین عرفان است.

«سیرالی الله لازم نیست که انسان گوشه‌ای بنشیند و بگوید من سیرالی الله می‌خواهم بکنم. خیر، سیرالی الله همان طوری [است] که سیره انبیا و خصوصاً پیامبر اسلام [بود] و کسانی که مربوط به او بودند؛ در عین حالی که در جنگ وارد می‌شدند،

تزکیه است؛ زیرا عدم تزکیه به انسان یک حالت انفعالی می‌دهد که تحت ظلم درمی‌آید و یا ظالم می‌گردد و دیگران را زیربوق خود می‌کشد. امام خمینی سیاست را مقدمه معرفت الله دانسته و معرفت الله و حصول حقیقت توحید را اصل و اساس همه معارف می‌داند و می‌فرماید: «جميع علوم شرعیه مقدمه معرفت الله... است... علم فقه، مقدمه عمل است و اعمال عبادی، خود، مقدمه حصول معارف و تحصیل توحید و تجرید است... و آن شعبه از علم فقه، که در سیاست مدن و تدبیر منزل و تعمیر بلاد و تنظیم عباد است نیز مقدمه آن اعمال است که آنها دخالت تام تمام در حصول توحید و معارف...» (امام خمینی ۱۳۸۲: ۱۰-۹)

تأثیر عرفان در سلوک سیاسی امام خمینی جنبه‌های عرفانی امام بر سایر ابعاد شخصیتی ایشان غلبه داشت، به نحوی که در سخنانی‌های عمومی و ارشادی حالت‌های عرفانی در حرکات و سکنات امام موج می‌زد و قابل مشاهده بود. در احکام حکومتی و عزل و نصب‌ها، در صبر عارفانه و خلوص عاشقانه‌اش در سیاست و رهبری، در کبایت و تدبیر امور، در تحلیل و رهنمود، در عبادت‌های زیبا و معراج‌گونه‌اش و در عشق به خدمت و زندگی زاهدانه‌اش، نگاه عارفانه‌اش موج می‌زند. او قبل از آنکه مرد سیاست باشد حکیمی عارف و عارفی حکیم بود. او عالم را محضر خدا می‌دید و با اسم «رب» قیام و مبارزه کرد و به اسم «رب» هدایت کرد و عرفان را در تمام شئون زندگی به کار گرفت. باور امام این بود که جز از پایگاه سلوک و بندگی، و تهذیب و تربیت یافتگی، نه انسان خود می‌تواند به کمالی حقیقی دست یابد و نه می‌تواند در عرصه هدایت و سیاست به درستی عمل کند.

عرفان امام خمینی در سلوک سیاسی ایشان تأثیر بسیاری داشته است به طوری که می‌توان گفت مراحل سیر و سلوک که در متون عرفانی بیان شده است در سلوک سیاسی امام و در سخنانی‌ها و پیام‌ها و نوشته‌های ایشان به وضوح دیده می‌شود.

رابطه انقلاب اسلامی با عرفان

بی‌تردید انقلاب اسلامی ایران، به تعبیر امام خمینی انفجار نور بود و توانست بار دیگر قدرت و صلابت قیام امام حسین (ع) را در چهره یک انقلاب سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و مذهبی به

زیبایی ترسیم کند. روح الهی و عرفانی امام خمینی در ایجاد و بقای انقلاب اسلامی تأثیر کامل داشته است؛ چرا که اولاً امام اسلام‌شناس کم‌نظیر و دارای بینش و گرایش کاملاً اسلامی بود و ثانیاً امام توانست در سیر تکاملی خویش در ساحت‌های اندیشه و رفتار، به ساحت عرفان ناب راه یابد و از برهان به عرفان قدم نهد. بدیهی است قرائت و تفسیری که امام از اسلام ناب و عرفان ناب اسلامی داشت در تکوین و تکامل انقلاب اسلامی نقش بنیادین داشته است. امام راحل بر تفکیک عرفان از سیاست و سیاست از عرفان خط بطلان کشید و یکی از نقطه‌های کلیدی بحث از انقلاب اسلامی و عرفان در همین نقطه اساسی متجلی است.

این حقیقت که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، تنها بادیست عنایت حق تعالی به پیروزی رسید و در پرتو توجهات حضرت احدیت و در سایه امام زمان (عج) راه به کمال برد و این اسلام و قرآن بود که این انقلاب را پیروز کرد، نکاتی است که در جای جای کلام امام و زندگی آن بزرگوار مشهود و ملموس است. امام عزیز خود تحلیلی بسیار زیبا و عارفانه از این واقعیت دارد که علت اصلی شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی را آشکار می‌سازد: «ما عقب‌ماندگان و حیرت‌زده‌گان، و آن سالکان و چله‌نشینان، و آن عالمان و نکته‌سنان، و آن متفکران و اسلام‌شناسان و آن روشن‌فکران و قلم‌داران، و آن فیلسوفان و جهان‌بینان و آن جامعه‌شناسان و انسان‌یابان و آن همه و همه، با چه معیار این معما را حل و این مسئله را تحلیل می‌کنند که از جامعه مسمومی که در هر گوشه آن عفونت رژیم ستم‌شاهی فضا را مسموم نموده... مراکز تعلیم و تربیتش از کودکان تا دانشگاهش مسموم و بدتر از مسموم، و فضای حاکم بر سراسر کشور مسموم، که هر یک برای مسموم نمودن جوانان و به فساد کشاندن آنان عاملی فعال بود، و نونهالان و تازه‌جوانان مادر یک چنین محیطی به جوانی و رشد رسیده بودند که بر حسب موازین و عادت، باید سرشار از مسمومیت و فساد اخلاق و عقیدت باشند، که اگر معلم و مربی اخلاق و مذهب نفس بخواهد تنها یکی از آنها را با صرف سال‌های طولانی متحول گرداند، میسر نگردد، چگونه در ظرف سال‌های معدود از بطن جامعه و انقلاب - که خود نیز اگر معیارهای عادی را حساب کنیم باید کمک به فساد کند - یک همچون جوانان سرشار از معرفت الله و سراپا عاشق لقاء الله

امام عرفان را آموزه‌ای برای خیزش و جنبش درونی و بیرونی جامعه و نهضت اسلامی قرار داد. معنویت را در خدمت نهضت نهاد. انقلاب اسلامی که تجلی و رشحه‌ای از روح ایمانی و باطن معنوی امام امت اسلام بود توانست تأثیر شگرفی در دین‌گرایی بگذارد.

حریت و آزادی خواهی بگذارد و قرائت ویژه‌ای از عرفان و سیاست را توأم با طرخی نو در انداختن در عرصه سلوک و سیاست ارائه کند. به همین ترتیب در تحلیل تئوریک انقلاب اسلامی و نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه به خوبی می‌توان نقش و منزلت عرفان و آثار عرفانی را مشاهده کرد.

تمام اندیشه سیاسی امام خمینی به نگاه عارفانه و دریافت حکیمانه ایشان از وجود و مظاهر اسما و صفات حق و مقامات واحوال سیر و سلوک الی الله بازگشت می‌کند، و دریافت امام از سیاست و حکومت و دولت و مدیریت بدین ریشه‌ها برمی‌گردد که در این میان اصل انسان است. در اندیشه سیاسی امام چون حقیقت اصلی بیش از یکی نیست و آن کمال مطلق و قرب الهی است و غایت و مقصد اصلی، هدایت و سعادت انسان است؛ بنابراین عرفان و سیاست دو مرتبه و دو ساحت از یک حقیقت‌اند. ایشان معتقد به وحدت عینی عرفان و سیاست بوده و گرایش برخاسته از قرآن و عترت را با تدبیر و مدیریت اجتماعی متعارض نمی‌دانند و آن را لازمه تحقق عدالت و سعادت و توسعه حاکمیت ارزش‌های توحیدی در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی قلمداد می‌کنند. ایشان میان دین و سیاست پیوند عمیق برقرار می‌کنند و از سیاست معنویت‌گرا و اخلاقی دفاع می‌کنند و امر سیاسی را امری الهی می‌دانند که در گرو پیروی از ائمه اطهار و در راستای قرب به حق است و داشتن انگیزه الهی را برای خدمت به مردم و همچنین تهذیب و تزکیه را لازمه عرفان واقعی می‌دانند و چگونگی رسیدن به قرب الهی و نور مطلق را تابعی از مقدار انگیزه الهی برای خدمت به مردم می‌دانند.

همچنان که از دیدگاه تعالیم اسلام یک عارف باید به مسائل سیاسی و حکومتی و آنچه در اجتماع می‌گذرد نظر کند و آگاهی و بصیرت کسب نماید، یک سیاستمدار نیز باید به مسائل عرفانی و اخلاقی اسلام نظر کند و به کسب دانش و بینش‌های لازم بپردازد و به میزان قابل توجهی راه خودسازی و سیر و سلوک الی الله را طی کند تا در مجموع خود را شخصیتی جامع بیابد و در عرصه‌های مدیریت سیاسی، خودساخته و مهذب و وارسته باشد و تحت تأثیر جاذبه‌های نیرومند ریاست و مقام و شهوت و قدرت قرار نگیرد و به بیراهه‌های گناه و معصیت و بهره‌برداری‌های ناشایست از ابزار و اهرم‌هایی که در دست دارد سقوط ننماید؛ همانطور که امام این گونه بوده است.

و با تمام وجود او طلب برای شهادت جان نثار برای اسلام که پیران هشتاد ساله و سالکان کهنسال به جلوه‌ای از آن نرسیده‌اند بسازد؟ جز دست غیبی و دستگیری الهی و تصرف ربوبی، با چه میزان و معیار می‌توان تحلیل این معما کرد؟

(صحیفه امام، ج ۱۶، صص ۱۵۱-۱۵۰)

لذا رفتارها و کارکرد سیاسی عرفانی امام خمینی با همه سیاستمداران متفاوت بود. امام در تفسیر حالات و روحیات مجاهدان اسلام و رزمندگان دفاع مقدس، سنگ‌های آنان را سنگ‌توحید و مقام آنها را مقام جمع‌الجمعی نامید و بردست و بازوی آنها که دست خدا بر بالای آن بود، بوسه می‌زد و در فتح خرمشهر فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». همچنین در رابطه با حادثه طیس فرمودند: «یک دست غیبی در کار است! نباید بیدار بشوند آنهايي که توجه به معنویت ندارند و به این غیب ایمان نیاورده‌اند؟ نباید بیدار بشوند؟ کی هلیکوپترهای آقای کارتر را که می‌خواستند به ایران بیاورند ساقط کرد؟ ما ساقط کردیم؟ شن‌ها ساقط کردند. شن‌ها مأمور خدا بودند، باد مأمور خداست، قوم عاد را باد از بین برد، این باد مأمور خداست، این شن‌ها مأمورند.» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۸۰)

ایشان در دیدارهای اصحاب حکومت اعم از کشوری و لشکری در اعیاد قربان، فطر، شعبان از توحید و ولایت و مقامات عرفانی سخن می‌فرمود و در نامه‌ای نیز که به گورباچف نگاشته‌اند و موج جهانی ایجاد کرد، عمق بینش شهودی و نگرش توحیدی را مطرح کردند و خواستند افق جدیدی از ابدیت را به روی او باز نمایند؛ حکمت و عرفان، برهان فطرت و وجدان و فرق نگاه به جهان به اضافه خدا و منهای خدا یا جهان بینی الهی و الحادی داشتن را گوشزد کردند تا مقوله حکومت بر آدمیان نیز با تفکر مارکسیستی و سکولاریستی صورت نپذیرد، بلکه بینش توحیدی و معنوی بر آن حاکم باشد؛ یعنی ارتباط با خدا و ارتباط با مردم و جامعه را در یک مسیر و صراط مستقیم الهی می‌دیدند، تا مردم و خدمت در پرتو مدیریت و حکومت به مردم نیز با آهنگ خدایی و انگیزه توحیدی و خلوص درونی انجام پذیرد.

امام، عرفان را آموزه‌ای برای خیزش و جنبش درونی و بیرونی جامعه و نهضت اسلامی قرار داد. معنویت را در خدمت نهضت نهاد. انقلاب اسلامی که تجلی و رشحه‌ای از روح ایمانی و باطن معنوی امام امت اسلام بود توانست تأثیر شگرفی در دین‌گرایی، معنویت خواهی فزاینده بین‌المللی، عقلانیت سیاسی، عدالت خواهی اجتماعی،



دکتر ابراهیم فیاض در گفتگو با «سرو»

امام خمینی (ره) با عرفان و حکمت پایه‌های حکومت را بنا کرد

ابراهیم فیاض (زاده ۱۳۴۲ در کازرون) پژوهشگر ایرانی در حوزه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و دانشیار گروه مردم‌شناسی دانشگاه تهران است. او مدرک کارشناسی را در رشته جامعه‌شناسی (۱۳۷۲)، کارشناسی ارشد را در رشته مردم‌شناسی (۱۳۷۴)، دکتری را در رشته فرهنگ و ارتباطات از دانشگاه تهران (۱۳۸۱) و دکتری دیگری در همین رشته از دانشگاه امام صادق (ع) (۱۳۸۷) اخذ کرده است. او یکی از متفکران اصول‌گراست که همواره با اظهار نظرهای ساختارشکنانه رسانه‌ها را به خود متوجه کرده است و در عین حال آزادانه می‌اندیشد. با او گفتگویی داشته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

به نظر شما مشی فکری و عملی امام چه ویژگی‌های اختصاصی و متفاوت با دیگر روحانیون داشت که به انقلاب اسلامی منتهی شد؟

به نظر من امام در قم مهجور بود و جز طلبه‌های جوان کسی به امام رجوع نمی‌کرد. البته همان طلبه‌های رجوع کننده بسیار قوی بودند. ابتدا آقایان مطهری و منتظری به امام پیوستند و بعد دیگران آمدند. هرچه زمان گذشت امام بیشتر برجسته شد. امام همان موقع در حوزه قم یک انقطاع نسبت به آینده بود. وقتی هم به نجف رفت همین اتفاق افتاد. امام متولد سال ۱۲۸۱ بود. همان ایام قاجارها پدرش را کشتند. پنج ساله بود که مشروطه پیروز شد. امام، عمه یلی داشت که با پیگیری‌های او قاتل پدر امام اعدام می‌شود. خود امام این مسائل را می‌بیند. از ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۴ تقریباً به مدت ۲۰ سال ناامنی در کشور وجود دارد تا آنکه رضاشاه سرکاری می‌آید و یک نوسازی شروع می‌شود.

مرحوم شاه‌آبادی که استاد امام بود از همان اول با رضاشاه درگیر می‌شود و دائم بست نشینی می‌کند. او با شهید مدرس رابطه خیلی نزدیکی داشت. مدرس ابتدای کار با رضاشاه خوب بود، چون می‌گفت رضاشاه امنیت به کشور آورد؛ اما شاه‌آبادی به مدرس یادآور شد که به رضاشاه اعتماد کردی، اما بعد کلاه سرت می‌رود! در قضیه درگیری مرحوم شاه‌آبادی با رضاشاه، شیخ عبدالکریم حائری یزدی به او می‌گوید از تهران به قم بیاید و آقای شاه‌آبادی سال ۱۳۰۷ به قم می‌رود و امام در سن ۲۶ سالگی با شاه‌آبادی برخورد می‌کند و می‌گوید می‌خواهم عرفان بخوانم. در آن زمان امام فقه و ادبیات و فلسفه را تمام کرده بود که شاگرد آقای شاه‌آبادی می‌شود. شاه‌آبادی اصفهانی است و اصفهان قلب فلسفه ایران است. آقای شاه‌آبادی عرفان تدریس می‌کند، اما نکته بسیار مهم آنکه تمام ساختار بحث را روی فطرت می‌گذارد؛ برای همین به او فیلسوف فطرت هم می‌گویند. در کتابش به نام شذرات المعارف (تکه‌های طلای معارف) نیز مباحث فلسفه، عرفان و فقهات را روی فطرت بنا کرد. این کتاب حدود ۲۰۰-۳۰۰ صفحه دارد، اما به قدری سنگین و پراصلاح است که فقط کسی در سطح خود آقای شاه‌آبادی می‌تواند آن را بفهمد. آقای شاه‌آبادی در آن کتاب مسائل روز

را تئوریزه کرد و به نوعی ماکس وبر ایران است. آنچه آقای شاه‌آبادی داشت و امام هم دنبال می‌کرد جنود عقل و جهل است، یعنی علمی که عاقلانه شده باشد؛ چون عقل هم همان فطرت است. این بحث معرفت‌شناسی است. شاه‌آبادی بحث معرفت‌شناسی را به فطرت می‌کشاند و یک برهان به اسم برهان تضایف می‌آورد. مثال برهان تضایف این است که وقتی خدا را حس می‌کنید پس خدا هست، وگرنه نباید حس می‌شد. امام ۷ سال از آقای شاه‌آبادی بهره‌مند می‌شود و این خط را در چهل حدیث ادامه می‌دهد. بعد آقای شاه‌آبادی در سال ۱۳۱۴ به تهران برمی‌گردد.

مرحوم شاه‌آبادی و مرحوم امام دنبال تبدیل کردن مفاهیم فلسفی به مفاهیم اجتماعی بودند؟

بله و این کار را کردند. فطرت در بُعد معرفت‌شناسی، جهان‌شناسی، تضایف و عقل و جهل را دنبال کردند.

آقای شاه‌آبادی جزو دانشمندان عرفان نظری است یا عملی؟

عرفانش مردمی است، چون به شدت منبری است. یعنی گوشه‌گیر نیست که مشی ریاضت بگیرد و کاری به کسی نداشته باشد. او مرتباً در مسجد جامع بازار منبری‌رود، بازار تهران را از حالت انگلیسی خاص برمی‌گرداند و مذهبی تند و انقلابی می‌کند. در واقع آقای شاه‌آبادی نهضت اجتماعی را بر اساس حکمت شروع می‌کند و امام نظام سیاسی آن را دنبال می‌کند. در واقع آقای شاه‌آبادی بنیان‌گذار چارچوب فلسفی-ذهنی-فطری-معرفت‌شناختی-حکمتی امام است.

یعنی امام و آقای شاه‌آبادی به موضوع حکومت صرفاً از راه فقه ورود پیدا نمی‌کنند؟

حکمت است. فقه و کلام مخلوط است. فقه و کلام تبدیل به حکمت یعنی حکومت می‌شود.

پس صرفاً از راه حدیث ورود پیدا نمی‌کنند؟

کلامی است. کلام به علاوه فقه می‌شود حکمت. الان فقه ما



توده را خیلی خطرناک می دانست؛ به همین دلیل نمی توانست به مصدق اعتماد کند. علاوه بر این مصدق و تیمش غیرمذهبی بودند تا حدی. ضمن اینکه مصدق و رضاشاه با هم بی ارتباط نبودند؛ مصدق به خانه رضاشاه می رفت و به پسرش محمدرضا درس می داد. امام هم ناظر به این بود و شکست نهضت ملی را دید. از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ شاه کاملاً با آقای بروجردی همراه است؛ اما سال ۱۳۴۰ که آقای بروجردی فوت کرد، شاه هم وارد راه مدرنیسم وارد وی جهانی سرمایه داری شد. امام بر اساس چارچوب آقای شاه آبادی در مبارزه با شاه پیش رفت و تکیه گاه خود را مردم قرار داد. البته مبارزه مرحوم آقای شاه آبادی با رضاشاه از نوع مبارزه منفی بود، یعنی تحصن و بست نشینی در شاه عبدالعظیم. ایشان مبارزه مثبت نداشت که مردم را تحریک کند. مبنای این رویکردش هم کاملاً عقلی است، چون معتقد بود تا مردم متوجه نشوند فایده ندارد. مردم باید قبول کنند که وسط مبارزه بیایند.

بدون کلام شده، پس حکمتی بودنش را از دست داده و دچار تحجر شده است.

از ادامه فعالیت های آقای شاه آبادی در تهران می گفتید...

آقای شاه آبادی ۱۳۱۴ به تهران برمی گردد. رضاشاه دنبال نوسازی است که این نوسازی تا ۱۳۲۰ انجام می شود. بعد که می رود آقای شاه آبادی کتاب هایش را می نویسد. تقریباً ما هر چه باز تولید اسلام مدرن بعد از مشروطه داریم، از ۱۳۲۰ به بعد است. ۱۳۲۳ علامه طباطبایی و ۱۳۲۵ آقای بروجردی وارد می شوند. از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ قم بازسازی می شود و ساختار می گیرد. از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ نهضت ملی کردن نفت راه افتاد، اما روحانیت دخالتی نکرد؛ حتی زمانی که آقای کاشانی وارد شد، مورد طعنه امام قرار گرفت که این کار در اسلامیت نیست. آقای بروجردی هم دخالت نکرد؛ حتی پشت شاه را گرفت، چون روشنفکری پشت ملی کردن نفت و حزب

در واقع آماده سازی مردم برای یک نهضت بود...

اصلاً این تئوری او بود. امام هم همین مشی را داشت. به همین دلیل می بینیم امام هیچ وقت با فدائیان اسلام جور در نیامد. هیچ وقت امام حاضر نشد فتوایی درباره قتل کسی بدهد، چون معتقد بود اگر یک نفر را بکشند یک نفر دیگر جایش را می گیرد. ضمن آنکه هر وقت جنگ مسلحانه به وجود می آید انحرافات هم شروع می شود.

چه انحرافی؟

فدائیان اسلام در دوره اول مبارزه، نه فقط علیه مصدق، بلکه علیه کاشانی هم بودند. آقای کاشانی کسی بود که بیشترین افراد از فدائیان را زندان کرد. به همین خاطر نواب نامه تندی به کاشانی نوشت و گفت تو بیشتر از همه ما را اذیت کردی. اما می بیند شاه بدتر از مصدق جلوی می رود. بنابراین فدائیان اسلام حسین علاء را در سال ۱۳۳۳ کشتند، شاه آنها را دستگیر کرد و با اعدامشان انتقام هژیر و قبل از نهضت ملی کردن نفت را هم از فدائیان اسلام گرفت. در این میان امام به عنوان یک نیروی کمکی ایستاد تا آنها اعدام نشوند.

امام با چه استدلالی این حرف را می زدند؟

چون پشت صحنه را می بیند. وقتی شاه در همان ایام به امام پیام داد که «هرچه می خواهید حتی علیه من بگویید، اما درباره اسرائیل و آمریکا حق سخنرانی ندارید»، امام متوجه اصل ماجرا می شود. لذا سخنرانی های خود را تندتر کرد تا آنکه درباره کاپیتولاسیون منبر رفت. آنها هم ایشان را گرفتند و از حوزه قم به تهران منتقل کردند.

شما می گوید حوزه قم پیش رو است؛ اما در همین مقطع بخشی از روحانیت با امام همراه نمی شود. چرا؟

اکثریت حوزه قم با امام همراه نشد و امام به همین دلیل تبعید شد. حوزه علمیه قم مبنا داشت، آقای گلپایگانی و مرعشی مبنا داشتند. آقای منتظری با وجودی که جوان بود به شدت می دوید و کار سازمانی می کرد. ایشان خیلی دوید، پیش این مرجع و آن مرجع رفت تا امام اعدام نشود.

برای جلوگیری از اعدام امام خیلی از مراجع به میدان می آیند... بله، ولی فقط برای جلوگیری از اعدام؛ که این نتیجه کار و دوندگی آقای منتظری بود که جا انداخت چون امام مرجع تقلید است رژیم حق محاکمه را هم ندارد، چه رسد به اعدام.

روشن امام در سال ۴۲ و ۴۳ با تبعیدشان به نجف شکست خورد؟

امام فقط یک شوک به جامعه وارد کرد تا جامعه آماده شود. امام تجربه مشروطه را داشت. برخی مثل آقای رسولی محلاتی می دویدند تا امام مرجع شود، اما امام زیر بار نمی رفت و می گفت آقایان زیاد هستند، من مدرسم و همان درس های طلبگی ام را می دهم. اما وقتی وارد کار شد مرجعیت را پشت سر خود آورد. امام در تبعید دیگر عملاً مرجعیتی نداشت. اما باید فطرت و مردم گرایی امام را ببینیم که با چه ساختاری وارد بحث می شود و به مردم اعتماد دارد. امام با این ساختار ذهنی وارد ترکیه شد. در آنجا یک دوره فقه و کتاب تحریر الوسیله را نوشت.

وقتی امام به عراق رفت سید محمد شیرازی که مبارز بود مراسم استقبال از امام در کربلا تا نجف راه انداخت. بخش هایی از حوزه نجف هم به رژیم ایران گرایش داشت. آن زمان حسن البکر

اختلاف امام با سایرین مثل فدائیان اسلام سلیقه ای و روشی بود؟

خیر، سلیقه ای نبود؛ کاملاً معرفت شناختی و ساختاری بود. جریان دیگر مقابل امام، نجف بود که در مشروطه شکست خورد و به طرف عرفان و درون گرایی رفت. آنها دیگر فقط روی متد و اصول بحث می کردند و به هر کس اصول بلد نبود، بی سواد می گفتند؛ یعنی در حوزه نجف، اصول فقه کاربردی شیخ انصاری کنار رفت و اصول فقه فلسفی جایش را گرفت. از آقای نائینی و شاگردانش تا آقای خویی همه به شدت سوژه محور و مدرنیستی هستند. نائینی با رضاشاه تا مدت مدید همکاری می کرد. میرزا احمد صاحب کفایه، فرزند آخوند خراسانی، هم تا آخر با رژیم پهلوی همکاری کرد. امام، آقای خامنه ای، آقای طیبی و شهید هاشمی نژاد به شدت از طرف میرزا احمد صاحب کفایه تحت فشار بودند.

نگاه امام در زمانی که در حوزه قم بودند به حوزه نجف چگونه بود؟

امام در قم کاری به حوزه نجف نداشت. آقای بروجردی ساختار حوزه قم را درست کرد و به آن چارچوب داد. امام فطرت و حکمت را دارد. بحث عدالت هم پیش می آید. آقای شاه آبادی در کتاب شذرات المعارف می گوید «تمام شریعت باید بر عدالت بنا شود»؛ یعنی از فطرت و حکمت به عدالت می رسد. بنابراین تئوری یک انقلاب مردمی کاملاً آماده است. حوزه علمیه قم به شدت عالمانه و روش مند به دست آیت الله بروجردی اداره می شود. این ساختار جلو می رود تا آنکه آیت الله بروجردی فوت کرد. شاه از سال ۱۳۴۱ نوسازی را شروع کرد؛ انقلاب سفید، مصادره اموال مردم، انقلاب رعیت و شاه، اصلاحات ارضی و انجمن های ایالتی و ولایتی را پشت سر هم به اجرا درآورد تا به کاپیتولاسیون رسید.

رکن پهلوی در بُعد مذهبی، بهائیت بود و در بُعد فلسفی، روشنفکری و فراماسونری بود. لذا امام گفتند این نوسازی عمیق تر از این حرف هاست و می خواهد کشور را استثمار کند، نفت را ببرد، اسرائیل را حاکم کند، دین را نابود کند و... و بحث انقلاب سفید، اصلاحات ارضی، انجمن های ایالتی و ولایتی و مصادره زمین ها همه ظاهری است و پشتش صهیونیسم جهانی قرار دارد.

رئیس جمهور عراق بدش نمی آمد که از امام چنین استقبال شود تا با این کار برای شاه ایران خط و نشان بکشد.

یعنی حسن البکر می خواست از حضور امام برای مقابله با شاه استفاده کند...
دقیقاً. سعی می کرد، البته امام زیر بار نرفت. امام حتی جلوی صدام هم ایستاد، چه رسد به حسن البکر. حتی آقای حکیم هم در نجف با رژیم بعث مخالفت نمی کرد که امام با او دعوا داشت. دعوای امام با حکیم جریان دراز مدت است که آقای حکیم با رژیم صدام به عنوان مرجع تقلید عرب همکاری و همراهی داشت، اما امام هیچ با اینها موافق نبود. امام از یک طرف با آقای حکیم درگیر بود و از یک طرف دیگر هم با اطرافیان آقای خوبی، چون اطرافیان آقای خوبی با حکومت شاه ارتباط داشتند. امام درس خود را در حوزه نجف شروع کرد و آیت الله راستی کاشانی با شاگردانش پای درس امام نشست و کلاس درس امام پرونق شد. امام با خلایقی که در اصول و فقه داشت فوراً به عنوان مرجع واقع شد و طلبه های جوان با او همراه شدند.

کلاس درسشان پر جمعیت شد؟

در قیاس با درس آیت الله خوبی نه. اما بالاخره طلبه های باسواد، عمیق و روشنفکر جذب امام شدند. مثلاً امام با سید محمد باقر صدر که جزو فقه های جوان عراق بود، پیوند خورد.

امام در عراق چه کار کرد؟

امام سه سال بعد از ورود به عراق جا افتاده بود که آنجا انقلاب شد و یک مرتبه سوسیالیسم قبیله ای را بالاتر برد. صدام سال ۴۸ حسن البکر با تفکر سوسیالیسم قدیم قبیله ای را برکنار کرد و همچون رضاشاه نوسازی عراق را کلید زد. سال ۴۸ در داخل و خارج ایران اتفاقات بزرگی افتاد. جلال آل احمد که در حزب توده، نهضت ملی کردن نفت و جریان سوم خلیل ملکی بود، سال ۴۲ پیش امام می رود، تغییر جهت می دهد و کتاب های «غریزگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» را می نویسد. سال ۴۸ جلال فوت می کند و شریعتی شروع می کند. راهی را که جلال در بازگشت از مارکسیست به سنت شروع کرد، شریعتی باز تولید دینی اش را در پیش گرفت. در عراق هم امام بعد از آنکه مدرنیزاسیون لائسیسم ترکیه و مدرنیزاسیون چپ صدامی را دید، سال ۴۸ کتاب ولایت فقیه را تدوین و بدون اسم پخش کرد. در آنجا در واقع اولین بار به صورت تئوریک می گوید که نظام شاهنشاهی باید برود و عملاً یک چارچوب تئوریکی - اجتماعی - سیاسی فقهی از سال ۴۸ به بعد آماده شد.

امام کتاب را به عنوان نظریه فقهی منتشر می کند یا نظریه سیاسی؟

نظریه کلامی فقهی؛ یعنی حکمتی است. نظریه را روی مبنایی می گذارد که آقای

۶۶

در زمان شاه تشییع جنازه
آقای شاه آبادی از تهران تازی
بود که نشان از میزان مردمی
بودن او داشت. تشییع
جنازه امام را هم دیدیم که در
تاریخ بشر سابقه ندارد. اینها
نشانه خواست و حمایت
مردم است.

۹۹

کل مردم در مسیر انقلاب قرار گرفتند. می‌خواهم بگویم نه روحانیت و نه ساختار دانشگاهی هیچ‌کدام باور نمی‌کردند که قصه انقلاب جدی باشد.

سال ۵۶ بیشترین خیزش در دانشجویان اتفاق می‌افتاد یا در روحانیت؟
اول دانشجویان و بعد طلبه‌های جوان. بخشی از روحانیون اصلاً زیر بار نمی‌رفتند، چون تجربه ۲۸ مرداد ۳۲ و ۱۵ خرداد ۴۲ را داشتند.

اما مراجع قم در انقلاب نقش پررنگی داشتند...
تا مدت‌ها کاری به انقلاب نداشتند. حاضر نبودند درس‌ها را تعطیل کنند و به انقلاب بپیوندند. یعنی مردم در خیابان تظاهرات می‌کردند، آقایان درس‌هایشان را داشتند. حوزه قم از مشروطه تا الان ساختار فقه فردی و سنتی دارد. هم امام با حوزه قم و هم حوزه قم با امام درگیر شدند. امام می‌گفت روی تحجر حاکم بر حوزه، اسلام آمریکایی بنا می‌شود. بنابراین امام به شدت از آینده نگران بود.

سال ۵۸ قانون اساسی نوشته شد. ساختار این قانون اساسی چه بود؟
نظرات فقهی امام در آن دخیل نبود. حسن حبیبی متن قانون اساسی را آورده بود، فقط مقداری به لحاظ فقهی جرح و تعدیل شد. البته در این جرح و تعدیل آقای بهشتی نقش مهمی ایفا کرد. در واقع قانون اساسی‌ای نوشته شد که معارض اسلام نباشد، نه اینکه اسلامی باشد.

به نظر شما تئوری برای حکومت اسلامی نداشتیم؟
خیر، نداشتیم.

یعنی درس‌های حکومت اسلامی امام در تدوین قانون اساسی اجرا نشد؟

خیر. مبانی فطرت، حکمت، حکومت، کرامت، دعوت و حریت که امام آنها را مطرح کردند خیلی اجرا نشد. امام با تیزهوشی و قدرت شهودی خود می‌گوید «حکومت اسلامی، همین جمهوری

شاه‌آبادی گذاشت. در واقع از طریق فطرت و حکمت حالا می‌خواست به حکومت و سیاست برسد.

بعد از سال ۴۸ چه اتفاق افتاد؟

از سال ۵۱ جنگ‌های مسلحانه مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی آغاز شد، اما سال ۵۴ شکست خورد. سال ۵۴ تا ۵۷ دوره شکست مبارزاتی به صورت خشن است و خیلی‌ها به حکومت شاه پیوستند. همه می‌گویند جنگ و مبارزه فایده ندارد، بیا بید در بحث‌های علمی و فکری با هم بنشینیم. عده‌ای از ۵۴ تا ۵۷ بریدند. افراد زیادی نمانده بودند که در اطراف امام مبارزه با رژیم پهلوی را قبول داشته باشند. امام به شدت احساس تنهایی می‌کرد. حتی پسر آقای شاه‌آبادی پیش امام می‌رود و می‌گوید من خواب دیدم شما انقلاب می‌کنید و امام نیز در پاسخ جواب می‌دهد مرحوم آقای شاه‌آبادی، پدر شما، هم به من گفت انقلاب می‌کنید و فرزند من هم در راه شما شهید می‌شود؛ اما بعید می‌دانم انقلاب در دوره من باشد. یعنی حتی امام نیز به مکاشفه عرفانی آقای شاه‌آبادی دیگر امید نداشت.

در این میان یکباره شریعتی در خرداد سال ۵۶ مرحوم شد و دانشگاه راه افتاد. دو سال قبل از انقلاب فضای انقلابی خاموش شده بود. یاد می‌آید در کارزبون اعلامیه‌های امام را که در مسجد می‌چسباندیم، پیرمردها ما را می‌زدند و می‌گفتند این کار ساواک است. اگر آخوندی انقلابی صحبت می‌کرد می‌گفتند او ساواکی است.

یعنی مردم به نتیجه مبارزه با رژیم پهلوی امید نداشتند؟

شدید. چون کسی نمی‌دانست که این کار واقعاً برنامه ساواک است یا نیست. البته ساواک هم کتاب‌های شریعتی را با قیمت ارزان پخش می‌کرد تا اسلام سنتی را نابود کند و مدرنیزاسیون دینی به وجود آورد. در سال ۵۶ تا انقلاب شراب‌خواری و جریان سکس در سینما خیلی ترویج می‌شد تا نشان دهند داریم از سنت رد می‌شویم. اعلامیه‌های امام را بخوانید می‌بینید که فقط کشتار مردم را محکوم می‌کنند و صحبتی از رهبری نهضت نمی‌کنند. بعدها که نهضت جلو آمد و نماز عید فطر و ۱۷ شهریور اتفاق افتاد احساس شد دیگر کار تمام است. بعد از آن تظاهرات عمومی با حضور زنان انجام شد و دیگر

اسلامی باشد». چون مردم به ما هو مردم فطرت دارند، پس مردم به ما هو مردم می شوند عقل سلیم.

یعنی امام به لحاظ عقیده فکری خودشان با دموکراسی سازگارند؟
بله. در زمان شاه تشییع جنازه آقای شاه آبادی از تهران تازی بود که نشان از میزان مردمی بودن او داشت. تشییع جنازه امام را هم دیدیم که در تاریخ بشر سابقه ندارد. اینها نشانه خواست و حمایت مردم است دیگر.

**پس اصرار امام به فراندوم قانون اساسی...
دقیقاً حکمت براساس فطرت مردم بود.**

امام در کدام بُعد فقه حکومتی تنهاست؟

خیلی از روشنفکران دینی مخالف امام بودند و نظرایشان را درباره اینکه دموکراسی در متن دین است، قبول نداشتند. شاه هم می گفت امام به فرانسه برود شکست می خورد، چون آنجا مهد دموکراسی است و امام نمی تواند از دموکراسی حرف بزند. اما امام در پاریس براساس تئوری آقای شاه آبادی به شدت درباره مسائل اسلامی و اخلاقی و سیاسی ارزشی مانور داد. این مصلحت گرایی را که امام قبول داشت آقایان فقها نمی توانستند قبول کنند. امام در بهشت زهرا (س) سخنرانی کرد و گفت ما با سینما و تمدن مخالف نیستیم، بلکه با فحشا مخالفیم. یعنی مبنا را بر تمدن، مدنیت و طهارت گذاشت. نماز جمعه اصلاح و رشد اخلاقی ایجاد می کند. اساساً نماز انگیزه ترک فحشا و منکر است. در واقع امام مطابق قرآن می خواست ام القرائی بسازد تا بعد سایر جاها از این ام القری تأثیر بپذیرند؛ بنابراین ورود به برگزاری نماز جمعه و جماعات کرد. بزرگ ترین تعاملات فکری اجتماعی در نماز جمعه رخ می دهد. بعد از نماز، زکات است. باز زکات دادن آثار فقر در جامعه از بین می رود. در جامعه ای که در آن تعامل فکری است و فقر وجود ندارد، وحدت شکل می گیرد و دیگر امر به معروف و نهی از منکر، حکومتی واز بالا به پایین نیست؛ چون امت این کار را انجام می دهد، نه امام. حتی امر به معروف و نهی از منکر امام از جایگاه امت است، مثل حضرت ابراهیم. چنین ساختاری از حکمت برمی آید.

امام معتقد بود که ساختار امر به معروف و نهی از منکر زیربنای حکومت اسلامی است. پس چون امت این کار را انجام می دهد، جمهوری سازی می شود. امام بعد از فراندوم جمهوری اسلامی در پیام خود از تعبیر «نظام امت و امامت» استفاده کردند. وقتی چنین نظامی درست می شود کارش دعوت است، نه جهاد. یعنی مثل سنی ها نیستیم که حکومت خلافتی دارند و جهاد می کنند، بلکه دعوت به عمل می آید؛ دقیقاً مثل کاری که پیامبر (ص) انجام دادند. نظام در دعوت اگر دچار مسئله شد، مصلحت را در نظر می گیرد. با در نظر گرفتن مصلحت عزت به وجود می آید. بعد هم کرامت خواهد بود که دولت کریمه شکل می گیرد و با عدالت باید کرامت مردم را حفظ کند. مردم بما هو مردم طالب عدالت هستند، نه آزادی. طلب آزادی برای نخبگان است. از درون عدالت است که حریت و آزادی به وجود می آید و آزادی همراه با مسئولیت می شود. در چنین نظامی تمام اشکالات و ابتهال دموکراسی از بین می رود.

چه موانعی بود که امام نتوانست چنین نظامی را برپا کند؟ آیا فقط جنگ مانع شد؟

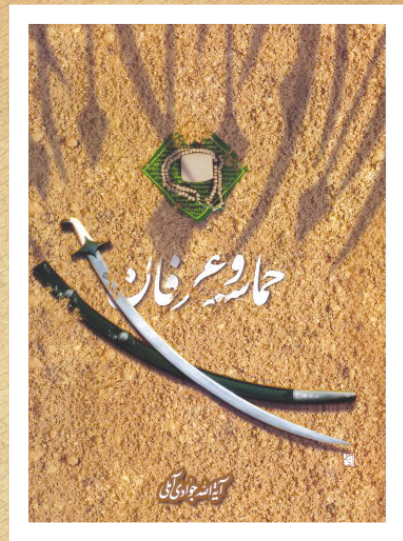
خیر، تحجر حوزه و اسلام آمریکایی. امام می گوید اگر تحجر حوزوی ادامه پیدا کند، اسلام آمریکایی روی آن بنا می شود. یعنی می خواهد بگوید اگر دین را فردی کنیم، بُعد اجتماعی اش را اسلام آمریکایی می گیرد. این مسئله در پیام بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ و بعد هم در وصیت نامه ایشان بیان شده است.

**اگر امام نبود چالش روحانیت و دین مداران با حکومت پهلوی در چه نقطه ای به مرحله اوج خودش می رسید؟
هیچ نقطه ای. مثل کشورهای عربی می شدیم.**

یعنی اگر امام نبود هیچ اتفاقی در ایران برای رژیم پهلوی نمی افتاد؟

خیر، نمی افتاد. فقط شکل اداره حکومت عوض می شد؛ نهایتاً برخی مذهبی ها مثل سید حسین نصر یا مهندس بازرگان با نظر شاه سرکاری می آمدند و دولت را اداره می کردند. به عبارت دیگر شاید آقای بازرگان نخست وزیر شاه می شد.

معرفی کتاب



تنظیم شده، تا ضمن بازشناسی شخصیت‌های بی‌نظیر جهان اسلام، جایگاه هریک از دو مفهوم عرفان و حماسه و تناسب و تریب بنیانی آن دورا تبیین نماید. براین اساس در این اثر مطالب ژرفی همانند هماهنگی آیین اسلام با فطرت، فضیلت حماسه و عرفان، خصال و ویژگی عارفان، عارفان حماسه‌ساز و حماسه‌سازان عارف، امیر عارفان و سرآمد حماسه‌سازان، مظاهر عرفان مظاهر عرفان در حادثه عاشورا، جلوه‌های حماسی عاشورا، رمز جاودانگی حماسه عاشورا، حماسه امام سجاد (ع) در کوفه و شام و مباحثی از این دست مطرح شده است.

اصل مطالب کتاب، برگرفته از سخنرانی آیت‌الله جوادی آملی است که در محرم سال ۱۴۱۱ ق (۱۳۶۸ ش) در مشهد و در کنگره جهانی امام رضا (ع) انجام شده و پس از انجام تغییرات لازم و حذف و اضافات، بازبینی و تأیید نهایی ایشان به چاپ رسیده است. این سخنرانی به زبان عربی هم در مجموعه مقالات کنگره جهانی امام رضا (ع) به صورت کتابی مستقل به چاپ رسید.

آیت‌الله جوادی آملی در مقدمه کتاب نگاشته‌اند:

«نقش حماسه و تأثیر ستم‌ستیزی در تعالی روح بشر، زمینه اشتیاق عارفان ناب را به شهادت فراهم کرده و مجاهد کوی حق را با عرفان اصیل آشنای سازد و این، همان هماهنگی حماسه و عرفان است.»

و در جای دیگر مقدمه چنین آورده‌اند:

«جهاد حقیقی بدون عرفان ناب نخواهد بود؛ چنان‌که عرفان خالص بدون ایثار مال و جاه و نثار جان حاصل نخواهد شد. در وصف مجاهدان راستین، نشانه‌های عرفان مشهور است و در رسم عارفان واقعی، علامت‌های مجاهدت مشهود.»

همچنین آیت‌الله جوادی آملی در کتاب حماسه و عرفان معتقد است که عرفان و سیاست‌ورزی را امتناعی نیست و عنوان می‌کند «عرفان ناب نه تنها با دفاع و جنگ ناسازگار نیست، بلکه دفاع مقدس را به دنبال دارد.»

سروش معرفت هنگامی که با خروش حماسه در می‌آمیزد و برق عرفان، دمی که با رعد حماسه بر می‌افروزد، باران رشد در سبزه‌زار دل، آلاله‌های خرمی و شکوفه‌های زیبایی را نوید می‌دهد. آن‌گاه که سرو عرفان در قامت رسای حماسه خرامید و کوه بلند حماسه در سیمای روشن معرفت قد برافراشت، راه شکوفایی گشوده می‌شود و بارقه فتح می‌درخشد. آن زمان که مهر معرفت با قهر صولت درآمیزد، باب جان به جانب حق نمایان می‌شود و ابرالطف بی‌منت پروردگار در سویدای دل باریدن می‌گیرد.

دو مقوله عرفان و حماسه همواره در طول تاریخ از یکدیگر جدا نگاه داشته شده تا یک دست صدا نداشته باشد؛ زیرا معرفتی که با حماسه و خروش همراه نباشد و به جای آن خودی و افسردگی جانشین صولت و نفوذ شده باشد، هرگز راه به جایی نخواهد برد و سالک مسیر عرفان در سرای انزوا یا در تار تنیده افکار خود می‌ماند و یاد در خلوت و تنهایی خود لنگ‌لنگان راه می‌پیماید. همچنان‌که حماسه و دشمن‌ستیزی بدون معرفت و شناخت نیز، نه تنها نمی‌تواند سلحشور میدان رزم را به اوج قله سعادت رهنمون باشد، بلکه چه بسا وی را به حضيض شقاوت و دره ذالالت نیز سوق می‌دهد.

بدیهی است هیچ‌یک از این معارف کوچک‌ترین تضادی با یکدیگر ندارند. انگیزه اصلی جهاد و هدف حماسه عارف می‌تواند و می‌باید احیای توحید و اعلائی کلمه الله و طرد هرگونه شرک و کفر باشد. «حماسه و عرفان» نام یکی از آثار ارزشمند حضرت آیت‌الله جوادی آملی است که همان‌طور که از نام آن بر می‌آید، موضوع آن درباره عرفان، حماسه و ارتباط بین این دو مقوله است و با همین هدف

در این کتاب اصول و بنیان‌هایی از این دو فضیلت انسانی، شناسایی شده تا با تبیین جایگاه هر یک، زنگارهای باطلی که موجب دور نگه داشتن یکی از دیگری است، زدوده شده و اتحاد و ائتلاف این دو و اینکه هر یک مکمل دیگری است، با بیان سیره علمی و عملی شاخصه‌های معصوم عالم اسلام؛ یعنی امامان بزرگوار (ع) ترسیم شده است.

کاوش در زندگی شخصیت‌های پاک، مطهر و معصوم ائمه (ع) و بررسی کلمات و سیره آنان یکی از زیباترین و زنده‌ترین راه‌هایی است که در پناه آن می‌توان هم‌پاری سطوت حماسه را با شکوه معرفت مشاهده کرد. بارزترین نمونه و عالی‌ترین نمودار هماهنگی عرفان و حماسه را می‌توان در هنگامه عاشورا و قیامت کربلا به تماشا نشست. بنابراین مطالب این کتاب با محوریت عاشورا و نهضت حسینی (ع) تنظیم شده و طی یک مقدمه و سه بخش ارائه شده است که به مرور جمالی آن می‌پردازیم:

بخش اول: هماهنگی آیین اسلام با فطرت

این بخش حاوی دو فصل با عناوین زیر است:

۱. نکاتی پیرامون آیه میثاق؛

۲. زوایای توحید؛

بخش دوم: فضیلت حماسه و عرفان

در این بخش، ضمن بیان معنای حماسه و عرفان، به خصال و ویژگی‌های عارفان پرداخته می‌شود.

بخش سوم: عارفان حماسه‌ساز و حماسه‌سازان عارف

این بخش که بخش پایانی کتاب است طی پنج فصل، به مباحث کلیدی زیر می‌پردازد:

۱. امیر عارفان و سرآمد حماسه‌سازان (یعنی امام علی علیه السلام)؛

۲. سید مظلومان و پیشاهنگ شهیدان (یعنی امام حسین علیه السلام)؛

۳. مظاهر عرفان در حادثه عاشورا؛

۴. جلوه‌های حماسی عاشورا؛

۵. سید ساجدان و زینت عابدان (یعنی امام علی بن الحسین علیه السلام)؛

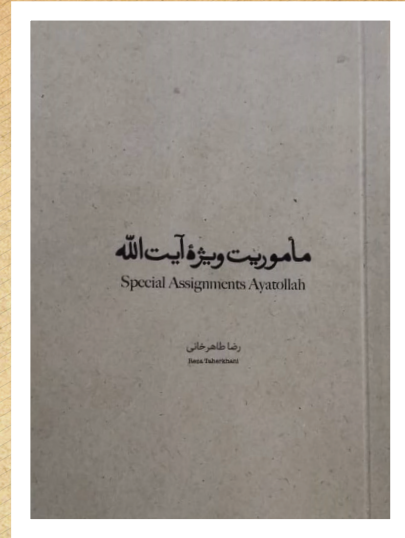
در فصل چهارم از بخش سوم کتاب چنین می‌خوانیم:

رمز جاودانگی حماسه حسینی (ع)

سز جاودانگی حادثه کربلا، که اصل آن در مدت کمتر از یک روز و

در بخش بسیار کوچکی از سرزمین پهناور اسلامی واقع شد، نیز همین‌هاست. در طی این سیزده قرن که از این حادثه کبری و داهیه عظمی می‌گذرد، هرا بر قدرتی که آمد با هدف کربلا جنگید. هیچ قدرت جابری نیامد، مگر اینکه گاهی با نام حسین (ع)، گاهی با قبراو، گاهی با زائراو، گاهی با وقف برای او و خلاصه همگی با مرام و آیین او جنگیدند و برای اضمحلال و نابودی هدف نهضت کربلا و شهدای گرانقدران، قیام و اقدام کردند؛ ولی هیچ کدامشان به مقصد شوم خود نرسیدند و نه تنها نتوانستند این مشعل فروزان هدایت‌گرنسل بشری را خاموش کنند، بلکه خودشان نابود شدند. از آن طرف در طول تاریخ افراد فراوانی جنگیدند، کشتند و کشته شدند، ولی نام آنها در لابه‌لای تاریخ دفن شد. یک مورخ بحث باید در صفحات تاریخ با جدیت و پشتکار کنج‌کاوی کند تا بتواند از لابه‌لای کتب تاریخی قصه‌ای تاریخی را استنباط کند. اما حماسه کربلا همواره سرآمد تاریخ است و بر تارک آن می‌درخشد. این بدان جهت است که آفرینندگان این حماسه پر شکوه افراد عادی نبودند، بلکه کسانی بودند که عرفان ناب را با حماسه و نبرد دلیرانه خود آمیخته بودند. در کربلا مردانی بودند که با وضوی نماز عشا، نماز صبح می‌خواندند. بدین صورت که نماز مغرب و نافله آن را که می‌خواندند مقداری استراحت می‌کردند: «کانوا قلیلاً من اللیل مائه هجوعن» (سوره ذاریات / آیه ۱۷) و بعد برمی‌خاستند و نماز عشا و نافله آن را می‌خواندند و سپس به اذکار و ادعیه و مناجات مشغول بودند تا هنگام فضیلت نماز شب فرا می‌رسید و بعد از اقامه نماز شب، نافله و نماز صبح را به جامی آوردند و این سیره حسنه آنان بود. اینها بودند که کربلا را حفظ کردند و نگذاشتند از صفحه تاریخ محو شود.

این کتاب ارزشمند هماهنگ بیانات مؤلف حکیم آیت الله جوادی آملی است که ابتدائاً در سطح عموم و با ملاحظه شرایط زمانی و مکانی خاص خود ایراد شده است. لذا به منظور استفاده کامل تر و ماندگاری و تثبیت بیشتر مطالب ارزشمند آن در ذهن علاقه‌مندان، با حفظ همه اصول، مطالب و نکات زنده آن، به ساختاری بدیع بازسازی شد و سپس در پاپیو سال ۱۳۷۷ تمامی کتاب از نظر مؤلف گذشته و آنچه که در نظام و کیفیت کاری این کارورزین علمی لازم بوده به قلم ایشان تصحیح و تأیید شده و سپس به انتشار رسیده است.



می‌کنند، همه کشورها رویش حساب می‌کنند و بدون جهت بسیاری از کشورها هم ترسیده‌اند، این يك قدرتی است که خدا داده است، این يك چیزی نیست که ما بتوانیم تحصیلش بکنیم، این چیزی است که خدا به ما عنایت فرموده است. بنابراین ما باید روی همین مساله همیشه تکیه بکنیم، روی این مساله که ما خودمان چیزی نیستیم و هر چه هست مبدء غیبی دارد و آن مبدء غیبی است که ما را کمک می‌کند... صحیفه نور ج ۱۶ ص ۳۱۲ کتاب «مأموریت ویژه آیت الله» به قلم رضا طاهرخانی که پیش از این نیز تالیف چند اثر در حوزه انقلاب اسلامی از جمله کتاب نفیس سال سی رادر کارنامه‌اش داشته، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران بر بستر زندگی امام خمینی است که منجر به وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ می‌شود.

انگداری بی بدلیل این چهره‌ی نامدار قرن؛ نه تنها بر تاریخ سیاسی اجتماعی ایران، بلکه بر مسیر تحولات عظیم جهانی و منطقه‌ای، او را نقطه‌ی عطف تمامی تغییر مناسبات و موازنه‌ها در معادلات حاکمیتی غرب آسیا و جهان اسلام ساخته است. از این رو بررسی شخصیت و رویه‌ی زندگی وی هم برای باز شناسی واقعیات سیاسی اجتماعی انقلاب اسلامی حایز اهمیت است، هم در فهم اثرگذاری‌های بین المللی جمهوری اسلامی درخور توجه می‌باشد. اما مهم‌ترین نکته‌ای که انگیزه‌ی آغاز این پژوهش را برانگیخت، مغفول و تک بُعدی ماندن این شخصیت منحصر به فرد تاریخ در ذهن نسل جوان و حتی میان سالی است که وصف وی را با از زبان کلیشه‌ای و گزینشی رسانه‌هایی کم سلیقه در داخل شنیده و کسل شده است، یا از دهان کینه‌توز رسانه‌های بیمار دلی که در دشمنی خویش به غایت کار آزموده‌اند و وی را در پرده‌ای از تحریف و دغل کاری به مخاطب نمایانده‌اند و گاه حتی بد حسابی‌های خود را به حساب او جازده‌اند.

هر دو به سان آن عالم متهتک و این جاهل متمسک، در محاف گذاردند بدر درخشانی را که مأموریت الهی وی، تجلی رسالتی آسمانی برای تحوّل رو به کمال انسان‌ها بود و بعثتی دوباره در تاریخ را رعم زد. در این قلب ماهیت ناثواب، گفتمان جریان انقلابی تنها زمانی موفق می‌شود که زبانی سلیس و روزآمد و در عین حال متقن و منطقی به ذهن و زندگی غیر انقلابیون باز نماید تا آن‌ها را بی‌پیرایه و به دور از اغراق با حقایقی که تنها دوسه دهه از آن فاصله دارند آشنا کند؛ بی‌آنکه از اصول خویش تنزل نماید.

آخرین سال اقامت اجباری امام در نجف رویه پایان بود و پس از سال‌ها بین بست، همه چیز در ایران به ناگهان بوی تغییر می‌داد. پس از ۱۵ سال تبعید، ضرب آهنگ تحولات نهضت اسلامی چنان اوج گرفته بود که به رقم محدودیت‌ها و تموز طاقت فرسای بیابان شهر عراق، پای گزارش‌گری از اروپا را به خانه آیت الله هفتاد و چند ساله ایرانی که سخن از انقلابی جهانی می‌گفت باز کرده بود. پاسخ آیت الله خمینی به این پرسش خبرنگار که چه چیزی جزیره بلامنازع ثبات غربی‌ها در خاور میانه را چنین متلاطم ساخت و سرشتی ۲۵۰۰ ساله و دودمانی قلدر و ثروتمند را این گونه از سلطنت فرو انداخت، تنها یک عبارت بود: «مشیت و اراده الهی»!

او به واسطه ایمان باطنی و درک اشرافی‌اش از عالم؛ باور داشت هیچ‌کس حتی خودش نقشی در این اتفاقات نداشته، و قیامش چیزی نبوده مگر انجام مأموریتی ویژه از جانب خداوند؛ برای رستخیز دوباره معنویت در انسان.

این باور بی بدلیل او بود که وی را برای تفسیرها و محاسبات اهل و نااهل زمین ساخت و تحولی را سبب شد که نظیرش تنها در صدر اسلام رخ داده بود. جهان بینی الهی عرفانی امام در تمام وجوه، از جمله نگرش به حکومت و سیاست؛ نکته ممتاز و قابل توجه شخصیت وی بود. از سخنان عتاب آلودی که بوی حماسه و خون می‌داد، تا بیانات مهر انگیزی که در میان اشک شوق مردم اظهار می‌شد. گویا، همه از فراز منبری می‌آیند که از بند تعلقات گسسته و دل به انجام مأموریتی الهی بسته است. این ایمان عملی و ریشه یافته در وجود رهبر انقلاب ایران، در بسیاری عبارات او این چنین به صورت معارف سیاسی انقلاب به زبان آمده است:

این قدرتی که الان در ایران هست که همه رویش حساب دارند

این کتاب به قدر سهم متناسب خود با اندازه‌ها و تأثیرگذاری‌های یک کتاب کوشیده به منزله‌ی تولید یک زیرساخت اولیه و ضروری برای آغاز یک جریان فرهنگی و فضای رسانه‌ای در جهت بازخوانی مفاهیم انقلاب اسلامی قدم بردارد. مردم حتی سی ساله‌ای که امروز نسل مؤثر در مناسبات اجتماعی کشور به حساب می‌آیند و جوان‌تر از آنها اصلاً در زمان حیات معمار انقلاب اسلامی متولد نشده بودند. آنها هر چه از اصالت انقلاب و شخصیت بنیانگذار آن فهم می‌کنند، یا از گفتارهایی است که خوانده یا شنیده‌اند، یا برداشت‌هایی از شرایط موجود است که به معمار اندیشه انقلاب اسلامی ربط می‌دهند. حال اینکه تمامی این ناخوشایندی‌ها که امروز مردم آن را دم خروس می‌انگارند، از بدو شکل‌گیری نهضت اسلامی توسط امام تحذیر داده شده بود و اینکه هیچ‌کوشی قسم حضرت عباس را بر نمی‌تابد، مگر منطقی متقن او را مجاب سازد. از همین روست که امثال پهلوی زاده‌های بی‌خاصیت مجال پیدا می‌کنند نام خانوادگی خود را بدون شرمندگی بر زبان بیاورند. این ناشی از غفلتی است که به فراموشی رهبر معظم انقلاب جای جلا و شهید را عوض کرده‌اند و تحقق همان نگرانی مکرر و بجای ایشان از فراموشی و تحریف تاریخ است و کم کاری افسران جنگ نرم.

درد بدتر از فراموشی این تاریخ، مسیر کجی است که بسیاری با اشرافی‌گری و فساد و وابستگی به مظاهر دنیا، مردم را در سیاه چال‌هایی از محرومیت و تلخ‌کامی گذارده‌اند و خود بالاتر از همان شاهی نشسته‌اند که مرگ بر او می‌گفتند.

لذا جدا کردن حساب جوهره انقلاب اسلامی امام خمینی از انحراف‌هایی که در آرمان‌های اصیل آن رخته کرده است، شاه کلید رویکرد دوباره به حقایقی است که بی‌شک خیل زیادی از مردم مشتاق آنند و تنها راه کار حیات باطنی انقلاب اسلامی است. از ویژگی‌های مهم کتاب که به آن زبانی نو و اثربخش و عمقی دقیق و آکادمیک داده است، می‌توان به نکات زیر توجه کرد:

۱- از زبان رایج توصیفی و مقدس‌نمایی پیش از تشخیص مخاطب، پرهیز کرده و با بیانی رمان گونه، مبتنی بر اسناد موثق تاریخی، موضوعش را به پیش برده است.

در اغلب موارد، این مستندات مربوط به مکاتبات سفارت خانه‌های غربی در تهران تا مقطع تثبیت انقلاب اسلامی، سرویس‌های جاسوسی خارجی و مصاحبه‌ها و سخنان افراد و گزارش جراید معتبر بین‌المللی و اسناد ساواک در خصوص شخصیت یا اثرگذاری

شخصیت امام خمینی در روند تحولات است که؛ خوش‌تر آنکه سردلبران گفته‌اید در حدیث دیگران ...

۲- رفت و برگشت‌های فرمی و زمانی در روایت تاریخی نکته چشم‌گیر فصل بندی هاست که ضمن پوشش کامل تمامی وقایع حدوداً یک قرن مورد نظر، انرژی خواننده را همواره در اوج نگه دارد تا پیش‌بینی‌های احتمالی، او را دل زده نسازد و تا پایان همراه و با انگیزه نگه دارد.

۳- متدولوژی این بیوگرافی نویسی به گونه‌ایست که تکست‌ها در غالب کانتکست بیان شده تا برداشت دقیق و کاملی از شخصیت محوری کتاب صورت گیرد و از سوی دیگر، مرز گفتار و روایت، از جداییت خوانش نگاهد.

۴- در مسیر شخصیت شناسی امام خمینی که محور اصلی کتاب است، افراد و جریان‌ات مهم پیرامون وقایع، تا حد امکان به شکلی مبسوط معرفی و تحلیل شده‌اند و اطلاعاتی ارائه شده که کتاب «ماموریت ویژه آیت‌الله» را از ظرفیت تاریخ شناسی سیاسی معاصر ایران برخوردار می‌کند.

۵- چند جانبه نگری و تنوع منابع در پرداختن به وقایع اصلی از قبیل دلایل پیروزی انقلاب و بررسی نقش آفرینان مطرح سال‌های پایانی دهه پنجاه، زمینه‌های شکل‌گیری و ادامه‌ی جنگ و افراد برجسته در کامیابی‌ها و ناکامی‌ها و احیاناً انحراف معیارهای انقلاب، تلاشی است برای ارزیابی منصفانه‌ی شأن رهبری در مبانی انقلاب اسلامی است که همواره از سوی گروه‌های معاند انقلاب، سانسور یا تحریف شده است.

۶- عنوان «ماموریت ویژه آیت‌الله» ناظر به مأموریت آسمانی و الهی اولیاء خداوند است که بر اساس مفهوم عرفانی اسفار اربعه، امام خمینی در چهارمین منزل از حق به سوی خلق باز آمده تا مبشر حق باشد. همچنین بر آمده از ظرفیتهای ژورنالیستی است که محتوا و رویکرد کتاب را در ابهام نگه می‌دارد تا دایره انتخاب کنندگان را حداکثری سازد.

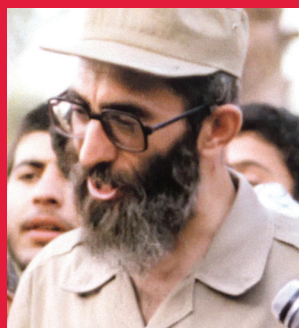
نیز ترکیبی از دو شیوه‌ی نگارش جاری در کتاب است. نخست؛ هیجانی از رمان‌های امنیتی و پیرمرواز در ظاهر دارد که در دایره وقوع انقلاب و جابه‌جایی قدرت و حاکمیت قرار می‌گیرد. سپس با عمقی عرفانی و ربانی معنا می‌شود که مبین سیره معنوی و ملکوتی امام خمینی و خواستگاه غایی او از طرح ریزی انقلاب اسلامی است.

پرسمان



۱۰۰

هزینه میدان برای دیپلماسی ضعیف



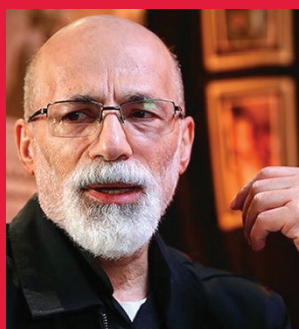
۹۴

ما در حال دفاع هستیم



۱۰۸

تداوم دفاع
اجماع مسئولان و مطالبه مردم



۱۰۳

تصمیم صحیح

پرونده

سوم خرداد

سالروز آزادسازی خرمشهر



وقتی نیروهای مسلح ما در عملیات بیت المقدس با تدبیر، روشن بینی، اراده برخاسته از ایمان، توکل به خدا، استفاده از همه امکانات... و باتکیه به نیروی خود و اعتماد به خدای متعال حرکتشان را شروع کردند، هیچ کس در دنیا باور نمی کرد اینها بتوانند خرمشهر را آزاد کنند؛ اما توانستند. وقتی ما اعلام کردیم خرمشهر را پس گرفته ایم، تا یکی دو روز خبرگزاری های دنیا حاضر نبودند این خبر را پخش کنند، با چشم تردید به آن نگاه می کردند؛ اما این اتفاق افتاد و آخر هم همه مجبور شدند به این پیروزی اذعان کنند. در این عملیات، رزمندگان ما بیش از پانزده هزار اسیر عراقی گرفتند و به اردوگاه های اسرا به عقب جبهه فرستادند. البته خرمشهر آزاد شد؛ اما بسیاری از سرزمینهای ما همچنان در زیر پای دشمن بود. مهران و نفت شهر و صدها شهر و روستای ما در طول مرز مغضوب بود.

در همین خلال، کسانی که حاضر نبودند برای انقلاب و منافع این کشور یک قدم بردارند، بلکه فقط بلد بودند نق بزنند و علیه انقلاب بهانه گیری کنند، باز فشار می آوردند که جنگ را تمام کنید. اگر اراده قوی و مصمم و ایستادگی امام نبود، مطمئناً جنگ جز با پیروزی دشمن تمام نمی شد. همین نفس های خبیثی که آن روز این وسوسه ها را در کشور می دمیدند، امروز هم بعضی شان سر بلند کرده اند و همان حرف ها را تکرار می کنند و می گویند چرا بعد از فتح خرمشهر آتش بس را قبول نکردید؟! بعد از فتح خرمشهر، هنوز بخش عظیمی از سرزمین های ما، مرزها و شهرهای ما و نیز گروه کثیری از مردم ما در اختیار رژیم متجاوز بودند. تهدید بالای سر مرزهای ما بود و دشمن از همه طرف تجهیز می شد. باید شردشمن از سر مرزها کم می شد. این یک بینش خردمندانه بود. آن روز همه دلسوزان کشور، از مسئولان نظامی و غیره، این منطق را برای همه اثبات می کردند.

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار ایثارگران و

خانواده های شهید؛ ۱۳۸۱/۳/۱





داود صلاحی

روزنامه‌های خرمشهر

سوم خرداد ۱۳۶۱ مقطعی مهم در تاریخ معاصر ایران است؛ نه فقط به این واسطه که یک شهر ایران از اشغال نیروی متجاوز آزاد شده است، بلکه رویدادهای پس از آن مناقشات برانگیخت که جبهه بندی های سیاسی و موقعیت بین المللی ایران در حدود چهار دهه بعد را شکل داده است.

وی با اشاره به اینکه مرحوم سید احمد خمینی، فرزند امام (ره)، در مصاحبه ای گفته بوده که پدرش با ادامه جنگ پس از آزادی خرمشهر مخالف بوده، به جلسه های شورای عالی دفاع با حضور مسئولان عالی وقت و سران ارتش و سپاه در حضور امام خمینی (ره) برای اخذ تصمیم درباره ادامه جنگ یا توقف آن اشاره و تصریح می کند که «مستندات این جلسه، از جمله نوار صوتی و احتمالاً فیلم ویدئویی آن نیز مانند دیگر اسناد جنگ ایران و عراق هنوز محرمانه مانده است.» تا بدینوسیله به اصطلاح خودش پنهان کاری مسئولان نظام را به مخاطبان خود القا کند.

نویسنده روزنامه انگلیسی در ادامه می گوید «اما راه دیگری برای درک موضوع خرمشهر و اتفاقات پس از آن وجود دارد.» او به این ماجرا اشاره می کند که در بهار سال ۱۳۶۱ و در زمانی که سران نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی آخرین جزئیات عملیات آزادسازی خرمشهر را نهایی می کردند، هیئت لبنانی به صورت محرمانه به دیدار امام خمینی در جماران رفتند. این هیئت لبنانی متشکل از ۹ عضو فراکسیون حزب الله در جنبش امل بودند. فراکسیون حزب الله از جوانان شیعه در مناطق جنوبی لبنان تشکیل شده بود که عموماً در بخش نظامی جنبش امل فعالیت می کرد. «صبحی طفیلی» و «سید عباس موسوی» در این دیدار حضور داشتند که بعدتر نخستین و دومین دبیرکل حزب الله لبنان شدند. آنها از امام خمینی (ره) دو درخواست داشتند؛ نخست اینکه از نفوذ ایران در جنبش امل به نفع تقویت فراکسیون حزب الله استفاده شود و دوم تعیین نماینده ای برای هماهنگی میان فراکسیون حزب الله و رهبر جمهوری اسلامی، امام (ره) با هر دو

دقیقاً ۳۹ سال از آزادی خرمشهر در عملیات بیت المقدس در خلال جنگ تحمیلی می گذرد و ایرانیان سوم خرداد، سالروز این پیروزی را جشن می گیرند و گرامی می دارند. اما یک چالش نامبارک سال هاست که مانند استخوانی در چشم، این پیروزی ارزشمند را در دیده مردم به یک تردید مبتلا کرده و شیرینی آن را در کام مردم به تلخی می کشاند؛ چرا جنگ بعد از آزادی خرمشهر ادامه یافت و این همه خسارت و کشته و زخمی بر کشور وارد شد؟ این سوال که یک سال بعد از آزادی خرمشهر از سوی جریانات مخالف با انقلاب اسلامی مطرح شد، همچنان توسط رسانه ها و سیاستمداران و به تبع آنها توسط نخبگان و پژوهشگران مورد بحث و گفتگو قرار دارد و بعضاً ذهن و فکر مردم را نیز به خود مشغول می کند.

یک سال قبل در ۳ خرداد ۱۳۹۹، روزنامه ایندپندنت انگلستان در مقاله ای با عنوان «خرمشهر و پس از خرمشهر، رؤیایی که به جام زهر رسید» تلاش کرد که تصمیمات پس از آزادی خرمشهر را مقدمه ای برای رسیدن ایران به «حصر کامل اقتصادی» عنوان کند و با قلم یکی از نویسندگان حوزه سیاسی خود نشان دهد که موضوع ادامه جنگ بعد از آزادی خرمشهر همچنان زنده و موضوع بحث و جدال است.

نویسنده ایندپندنت ابتدا با استناد به این جمله امام خمینی (ره) که «حتی اگر یک خانه سالم مانده باشد و یک نفر در این مملکت زنده مانده باشد، این جنگ را ادامه خواهیم داد.» تلاش می کند امام (ره) و مسئولان نظام را نسبت به جان و مال مردم بی تفاوت نشان دهد و این گونه وانمود کند که آنها جز به جنگ به چیز دیگری فکر نمی کردند و از جان مردم برای پیشبرد اهداف خود هزینه می کردند.

نویسنده اذعان می کند «آزادسازی خرمشهر در روز



اسرائیل و رژیم‌های دست‌نشانده منطقه است. او می‌نویسد «حتی اگر بپذیریم که آیت‌الله خمینی در یک دوره زمانی کوتاه تردیدهایی درباره ادامه جنگ پس از آزادی خرمشهر داشته، وقایع بعدی نشان می‌دهد که این تردید نافذی بر روی بزرگ او برای توسعه آرمان‌هایش به سراسر خاورمیانه نبوده است.»

او سپس تحلیل خود را چنین پیش می‌برد که درست در زمانی که حزم‌اندیشی و نگرانی امام خمینی (ره) در مورد جان سربازان ایرانی و خسارات وارده به مردم عراق در اثر حمله به خاک این کشور مطرح می‌شود، اقدامات ایران در حمایت از اقدامات حزب‌الله و جهاد اسلامی لبنان باعث خونریزی و برادرکشی وسیعی میان نیروهای جنبش امل با نیروهای مورد حمایت ایران در لبنان شده بود. در واقع، منظور او این است که امام (ره) تظاهری کرد که برای جان مردم عراق ارزش و احترام قائل است، اگر نه نزاع و خونریزی را به جان مردم لبنان نمی‌انداخت. نویسنده مقاله خود را عمداً به فراموشی زده که اشغال‌گران صهیونیست با همراهی هم‌پیمانان خود در لبنان و فلسطین و البته در اردن و مصر و سوریه، حمام خون راه انداخته بودند و این نیروهای حزب‌الله بودند که با تقدیم جان خود، اشغال‌گران را از کشور خود بیرون راندند و در تمامی این سال‌ها با زکشت آرامش و امنیت به کشورشان را دنبال کرده‌اند. این نویسنده حوزه سیاسی ایندیندنت متأسفانه به قدری از مسائل ایران بی‌اطلاع است که فرق میان خرداد ۶۸ (سالروز رحلت امام) و تیر ۶۷ (تاریخ پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ) را نمی‌داند و

خواسته موافقت می‌کند و آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان نماینده خود تعیین می‌کند.

نویسنده ایندیندنت از این پس می‌کوشد سه ضلع یک مثلث را به هم پیوند دهد تا به سیاست‌های منطقه‌ای ایران گریز بزند. این سه ضلع یکی فتح خرمشهر، دوم حوادث بعد از آن خصوصاً شکست عملیات رمضان برای تصرف بصره و از سوی دیگر حمله اسرائیل به جنوب لبنان و ضلع سوم حضور شخص آیت‌الله خامنه‌ای در این مسئولیت است که نه تنها ایندیندنت، بلکه تمامی رسانه‌های نظام سلطه می‌کوشند سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ایشان در تخطئه کنند و عامل وضعیت کنونی ایران و تحریم‌های اقتصادی غرب علیه جمهوری اسلامی جلوه دهند. آیت‌الله خامنه‌ای در نخستین اقدام در نامه‌ای به محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران از او می‌خواهد قرارگاهی مستقل در این نیرو برای هماهنگی و اجرای عملیات برون مرزی ایجاد شود. جدا شدن فراکسیون حزب‌الله از امل و تشکیل سازمان مستقل حزب‌الله و همچنین ایجاد سازمان «جهاد اسلامی لبنان» به رهبری شهید «عماد مغنیه» همه در مقطع زمانی کوتاهی و با مدیریت مقام‌های ارشد سیاسی و نظامی ایران انجام می‌شود. نویسنده سپس این آرایش سیاسی و توسعه عملیات برون مرزی را شاهی قابل تأمل بر رویای امام خمینی (ره) در مقطع آزادی خرمشهر عنوان می‌کند و منظور او از رویا ایده صدور انقلاب اسلامی و رهایی ملت‌های تحت ستم و مسلمانان مظلوم منطقه از سلطه



از هردو سوشد، دومین رهبر جمهوری اسلامی نیز به همان راه رفته و نزاع با آمریکا را بی پایان و مداوم می‌داند.

نویسنده در پایان با استناد به جمله‌ای که ابتدائاً از امام خمینی (ره) درباره ادامه جنگ نقل کرده بود که «حتی اگر یک خانه سالم مانده باشد و یک نفر در این مملکت زنده مانده باشد، این جنگ را ادامه خواهیم داد»، چنین نتیجه می‌گیرد که اکنون نیز نگاه آیت الله خامنه‌ای به جهان و ایران چنین است که «حتی اگر یک خانه سالم مانده باشد و یک نفر در این مملکت زنده مانده باشد، تنش با آمریکا را ادامه خواهیم داد».

نویسنده در اینجا نیز عمداً خود را به تغافل زده که بیش از ۱۰ سال است که دولت باراک اوباما که تحریم‌های فلج‌کننده بر ایران اعمال کرده بود و سپس دولت دونالد ترامپ که فشار حداکثری را به ایران اعمال کرده بود اذعان دارند که تحریم‌های آمریکا بر ضد ایران شکست خورده و تلاش دارند در قالب مذاکره راهی برای پایان دادن آبرومندانه به تحریم‌ها بیابند و در آخرین اظهارات مقامات آمریکایی به بی نتیجه بودن سیاست تحریم و عبور ایران از این تحریم‌ها اعتراف شده است. این در حالی است که قدرت منطقه‌ای ایران به قدری گسترش یافته که آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن خصوصاً ارتش پوشالی اسرائیل حتی توان مقابله با گروه‌های چریکی و هسته‌های کوچک مقاومت فلسطینی را که از کمترین سلاح برای مبارزه با ارتش مکانیزه اسرائیل بی بهره‌اند ندارند.

در اظهارنظری دوران سیاست‌های کلی نظام اسلامی می‌گوید در خرداد سال ۶۷ این رؤیا با نوشیدن جام زهر برای امام خمینی (ره) به پایان رسید، ولی آیت الله خامنه‌ای یک سال بعد در قامت جانشین امام کوشید راهی برای به سرانجام رساندن آن بیابد. وی در ادامه، وقایع پس از آزادی خرمشهر و آرایش سیاسی نیروها در سال‌های بعد از آن را تعیین کننده موقعیت ایران در جغرافیای منطقه دانسته که به آتش تخاصم پردامنه با آمریکا هیزم‌های فراوان ریخته است. او سپس نتیجه می‌گیرد که ۳۸ سال پیش، ویرانه‌ای که از خرمشهر باقی مانده بود آزاد شد، ولی این آزادی مقدمه رویدادهایی شد که به حصر اقتصادی کامل ایران رسید. نویسنده ایرانی مقاله که در دستگاه رسانه‌ای ملکه انگلیس خدمت می‌کند و وظیفه خود را تحریف حقایق بر علیه جمهوری اسلامی می‌داند، چنین القای می‌کند که همان گونه که تصمیم ادامه جنگ پس از آزادی خرمشهر با هدف خلع صدام از قدرت، نسبتی با توان نظامی جمهوری اسلامی نداشت و به جام زهر و شکست ایران منتج شد، عطش مقام‌های ارشد جمهوری اسلامی برای تغییر معادلات منطقه و جهان نیز تناسبی با توان آنها ندارد و لاجرم ایران را به نقطه‌ای شکست خورده رسانده که تحت گسترده‌ترین حصر اقتصادی جهانی قرار گرفته است. اگر با پافشاری امام خمینی (ره) بر ادامه جنگ تا تسلیم صدام، جنگ ویرانگرش سال دیگر ادامه یافت و علاوه بر ویرانی‌های بسیار، سبب کشته شدن ده‌ها هزار نفر

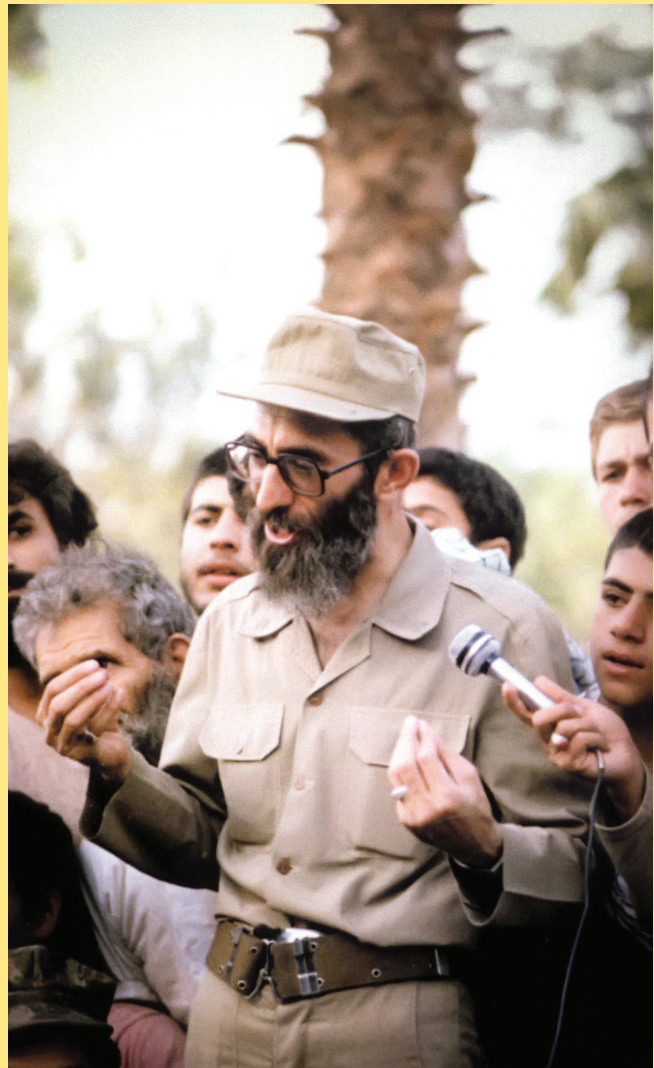
بازخوانی مصاحبه آیت الله خامنه‌ای درباره تداوم جنگ بعد از فتح خرمشهر

مادر حال دفاع هستیم

سال ۱۳۶۵ و سالگرد آغاز جنگ تحمیلی است. دفاع در برابر تجاوز عراق به خاک ایران شش سال به طول انجامیده و هر دو کشور خسارت‌ها و تلفات زیادی متحمل شده‌اند. نه عراق حاضر است دست از جنگ بردارد و نه ایران می‌تواند دست از دفاع بکشد. با اینکه از آزادسازی و فتح خرمشهر به عنوان یک پیروزی بزرگ و تعیین‌کننده در سوم خرداد ۱۳۶۱، بیش از چهار سال می‌گذرد ظاهراً روند جنگ به نقطه‌ای فرسایشی رسیده و چشم‌انداز روشنی برای مردم و حتی برای مسئولان نظام ندارد؛ خصوصاً آنکه ایران هم همچنان بخشی از سرزمین‌هایش در اشغال ارتش عراق است، وارد خاک عراق شده و جنگ را به داخل مرزهای این کشور کشانده است. این جنگ تا کی و تا کجا ادامه خواهد داشت و به چه نتیجه‌ای خواهد انجامید؟ دو سه سالی هم هست که زمزمه‌های انتقاد از طولانی شدن جنگ از این سو و آن سو شنیده می‌شود و عده‌ای حتی در بدنه نظام و در دولت و مجلس شورای اسلامی می‌پرسند چرا بعد از آزادی خرمشهر جنگ را خاتمه ندادیم و اگر ادامه دادیم چرا به داخل خاک عراق رفتیم و مناطقی را به تصرف درآوردیم. این سئوالات و ابهامات به سطح جامعه نیز کشیده می‌شود و بعضاً ذهن مردم را درگیر می‌کند.

در تاریخ ۱۳۶۵/۶/۲۹ خبرنگار صداوسیما این موضوع را از حضرت آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان علاوه بر رئیس جمهوری، ریاست شورای عالی دفاع را نیز بر عهده داشتند جویا می‌شود که سال‌ها بعد پایگاه اطلاع‌رسانی رهبر انقلاب به بازخوانی سخنان ایشان در آن گفتگو پرداخته است.

آقای خامنه‌ای! سؤالی که می‌شود مطرح کرد مسئله دفاعی بودن جنگ است. ما از ابتدای جنگ و شروع تجاوز عراق اعلام کردیم که در حال دفاع هستیم و بعد از اینکه وارد خاک عراق هم شدیم این مسئله را عنوان می‌کنیم که باز جنگ ما یک جنگ دفاعی است. شما این مسئله را چگونه تعبیر می‌کنید؟



بسم الله الرحمن الرحيم

جنگ ما از آغاز به صورت دفاع شروع شد و تا این ساعت هم ما در حال دفاع هستیم. علت هم این است که حتی ورود ما به خاک عراق، در ادامه دفاع مقدس ماست. البته دشمن طبعاً مایل است که هنگامی که می‌تواند و احساس قدرت می‌کند، وارد مرزهای ما بشود، تا هر وقتی که می‌تواند در آنجا بماند، و ویرانگری بکند، تخریب بکند، افراد نظامی و غیرنظامی را به قتل برساند، زندگی را ناامن بکند؛ هر وقت هم که تاب نیاورد و نتوانست بماند، برگردد و داخل مرزهای خودش بشود و ما هم با فداکاری و با توانایی مردم، وقتی که توانستیم او را از مرزها بیرون برانیم، لب مرز بایستیم که نبادا وارد خاک دشمن بشویم و به حریم دشمن نبادا که قدم بگذاریم. این میل دشمن است.

اما عقل و منطق انسانی، همچنین احکام اسلامی به ما اجازه این را نمی‌دهند. ما دشمن را باید ببینیم که چگونه دشمنی است. یک وقت دشمنی است که آمده برای گرفتن یک تپه، تصرف یک رودخانه، یک موزی گری مرزی، بعد هم سرکوب می‌شود، برمی‌گردد سرچایش و قضیه تمام می‌شود. اینجا البته بعد از آنی که دشمن را ما راندیم مسئله تمام شده است. لکن یک وقت دشمن بنای بر قلندری و زورگویی دارد. مسئله او با بیرون رفتن از مرزها، آن هم با قدرت نمایی نیروهای اسلامی و فداکاری‌های فراوان، حل شده و تمام شده نیست. دشمن خیلی این را مغتنم می‌شمارد که وقتی قصد تجاوز دارد و وارد خاک می‌شود، تا جایی که می‌تواند بماند، بعد هم که رفت بیرون، مالب مرزها بایستیم، او تجدید قوای خودش بکند و هنگامی که باز لازم دانست و مصلحت دانست برگردد، تجاوز خودش را آغاز کند.

من یک وقتی یک مثالی زدم، گفتم که دزدی، متجاوز، وارد خانه شما می‌شود، وارد مزرعه شما می‌شود و ویران می‌کند، نابود می‌کند، می‌دزد، می‌کشد. اگر تحمل کردید که می‌ماند، اگر تحمل نکردید و با فشار و زور و قدرت نمایی او را بیرون کردید، هیچ کس به شما نمی‌گوید که شما از خانه‌ای دیگر یا بیرون نگذار، یا توی مزرعه او یا خانه او نگذار که این تجاوز به حریم اوست. نه، عقل به شما حکم می‌کند که بروید گریبان این دشمن را بگیرید، گلوی او را بفشارید و اولاً او بپرسید چرا این کار را کرده و مجازاتش کنید به این کار و ثانیاً حقتان را بگیرید، آنچه که تضییع شده از او باز پس بگیرید. این یک

حکم عقلی است. این چیزی نیست که این را ما ابداع کرده باشیم. همه انسان‌ها و همه فطرت‌های سالم همین جور فکر می‌کنند. اصولاً وارد شدن به حریم خاک دیگران دو نوع است؛ یک نوع این است که از روی تجاوز، به قصد تصرف و برای زورگویی است. این تهاجم است، این تجاوز است. همان طور که عراق وارد خاک ما شد. دلیلی برای این کار نداشت. یک بهانه‌هایی همان اول ذکر کردند، اما حتی خودش هم کاملاً واقف بودند و می‌دانستند که اینها بهانه است. دنیا هم این را فهمید. لذا بود که همه کسانی که توی مسئله جنگ وارد شدند، تا امروز هم به ما می‌گویند، از اوایل هم به ما گفتند که ما می‌دانیم متجاوز کی است. این تجاوز است. یک جور وارد شدن به خاک دشمن هست که برای استنفاذ حق است، برای گوشمال دادن به متجاوز است، برای حفظ امنیت است، برای تأمین مرزها از حوادث مشابه بعدی از سوی همین دشمن است. این را نمی‌شود گفت تجاوز.

بنابر این ما تا وقتی که در پشت مرزهای خودمان می‌جنگیدیم که روشن بود داشتیم دفاع می‌کردیم از خاک خودمان. آن وقتی هم که وارد خاک عراق شدیم، باز به دنبال همین مسئله است. ما مجازات متجاوز و گوشمال دادن به متجاوز را یکی از هدف‌های ادامه جنگ ذکر کردیم و همین هم هست. البته این را هم باید بگویم که هنوز در مرزهای ما، همه مناطق از دشمن پاکسازی نشده است. ما هنوز مناطقی را داریم از جمله نفت‌شهر و بخشی از مراکز دیگر مرزی ما که هنوز در اختیار دشمن است و ما ادامه جنگمان ولو برای پس گرفتن اینها هم که باشد، یک عمل دفاعی است. اما وقتی اینها را هم پس بگیریم، ما دنبال کردن دشمن و رفتن داخل اعماق خاک او برای گوشمال دادن او را پیگیری می‌کنیم. [این را همه، دفاع از خود و مجازات متجاوز می‌شناسند.

بنابر این دفاعی بودن این جنگ یک چیز واضحی است. البته ما این را گفتیم بارها و همه هم این را قبول کردند از ما که ما قصد ماندن در این مناطق تصرف شده از عراق را نداریم. نه فاء، نه جزیره [مجنون] و نه هیچ نقطه دیگر، نقاطی نیست که ما اینها را برای خودمان و جزو خاک خودمان دانسته باشیم. نه، اینها مال عراق است، مال مردم عراق است، مال هر رزیز صالحی است که بعدها بر سر کار بیاید در عراق. فعلاً حرکت ما، حرکتی است که در دفاع از امنیت ما و در دفاع از آرامش و صلحی است که برای زندگی و همسایه که ما و عراق باشیم، ضروری و لازم است.

گفتگو با محمد حسن جعفری، پژوهشگر حوزه دفاع مقدس

چرایی ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر



سید ابراهیم

آل مصطفایی

یکی از نقاط عطف در جنگ تحمیلی آزادسازی خرمشهر از اشغال ارتش عراق است که معادلات جنگ را به نفع ایران تغییر داد. عده‌ای این بحث را مطرح کرده‌اند که چرا بعد از این پیروزی ما همچنان به جنگ ادامه دادیم و جنگ را پایان ندادیم. با گذشت سال‌های سال از دفاع مقدس این پرسش همچنان داغ و بحث برانگیز است. برای پاسخ به آن سراغ یکی از پژوهشگران تاریخ دفاع مقدس رفته‌ایم که در ادامه گفتگوی ما را می‌خوانید.

مطرح کرد، البته نه در زمان آزادسازی خرمشهر، بلکه دوسه سال بعد از آن! کسی هم در آن مقطع خیلی وارد مناقشه با آنها نشد، چون استدلال درستی نداشتند. روی چه حسابی باید به دشمن در حال جنگ و در حال حمله اعلام می‌کردیم که خیالت راحت! ما یکی از شهرهایمان را گرفتیم و دیگر کاری با تو نداریم؟! کدام عقل سالمی این را می‌پذیرد؟

بعد از عملیات فتح خرمشهر، فاصله ما با ارتش دشمن حداکثر یک کیلومتر بود و ارتش عراق در خاک ما مستقر بود. تمام شهرهای مرزی مادربرد توپخانه معمولی عراق بود در حالی که نزدیک‌ترین شهر عراقی با ما ۱۷ کیلومتر فاصله داشت. نکته دیگر اینکه ارتش عراق آسیب جدی ندیده بود و همچنان امکان و توان جنگیدن و آسیب زدن به ما را داشت. یعنی ما سه سپاه داشتند و صرفاً یکی از آن سه سپاه آسیب‌های جدی دیده بود و دو سپاهش دست نخورده بودند. بازسازی این خسارت برای عراق کاری نداشت. بعدها هم قدرت بازسازی عراق را به چشم دیدیم. عراق در ابتدای جنگ با سه سپاه جنگ را آغاز کرد، اما در آخر جنگ نزدیک به ده سپاه داشت؛ یعنی به راحتی توانایی بازسازی داشت.

اما از همه مهم‌تر توجه به این نکته است که عملیات بیت المقدس اساساً یک عملیات ناقص بود و البته این مسائل در مباحث نظامی طبیعی است. عملیات کامل به عملیاتی می‌گویند که شما بتوانید به یک خط پدافندی قابل دفاع برسید، در حالی که در بیت المقدس ما اصلاً به چنین نقطه‌ای نرسیده بودیم. اولین حد قابل دفاع ما، ساحل شط العرب یا اروندرود بود، این در حالی است که بین خط اول ما پس از فتح خرمشهر تا ساحل شط العرب، یک فضای خالی غیر قابل دفاع وجود داشت که تهدیدی جدی برای ما به شمار می‌رفت.

اصلاً بگذارید بگویم که طبق طرح نهایی عملیات بیت المقدس، یعنی طرح مطلوب و کامل عملیات، ما فکر نمی‌کردیم خرمشهر را بشود مستقیماً آزاد کرد و از همین بابت قرار بود خرمشهر را دور بزنیم و بصره را بگیریم، یعنی خودمان را به حاشیه شط العرب برسانیم که نقطه انکای مناسبی برای ما بود. در این صورت بصره سقوط می‌کرد و وقتی بصره را می‌گرفتیم خرمشهر خودبه‌خود آزاد می‌شد. اما عراق فهمید قضیه چیست و چون خطر بزرگی را احساس می‌کرد خرمشهر را یک مقدار سست گرفت، البته بنای

چرا پس از فتح خرمشهر جنگ ادامه پیدا کرد؟

این سؤال از اساس غلط است. به عبارت دیگر، درباره چرایی جنگ پس از فتح خرمشهر، یک سوال غلط و انحرافی مطرح شده است که چرا بعد از فتح خرمشهر ما جنگ را ادامه دادیم؟ اصل ماجرا این است که چه کسی گفته و براساس کدام عقلانیت ما بعد از فتح خرمشهر باید جنگ را متوقف می‌کردیم؟ آیا ما جایی این مسئله را تعهد داده بودیم که اگر خرمشهر آزاد شود ما جنگ را تمام می‌کنیم؟ یا کسی مثلاً قبل از عملیات بیت المقدس ادعا کرده بود که این آخرین عملیات ماست؟ هیچ‌کجا چنین چیزی مطرح نشده بود. بحث ما از ابتدا تا پایان جنگ همیشه بیرون راندن و تنبیه متجاوز بود. لذا این سوال به غلط و با اغراض سیاسی مطرح شده است.

درباره طراحی و چرایی عملیات بیت المقدس که به فتح خرمشهر منجر شد، توضیح دهید.

عملیات بیت المقدس برای بازپس‌گیری یکی از شهرهای اشغالی ایران طراحی شده بود، نه برای اتمام جنگ و از اول بنا و قرار این نبود که جنگ پس از خرمشهر خاتمه یابد که برخی مطالبه کنند که چرا جنگ ادامه پیدا کرده است؟ ماشین نظامی کشور سلسله عملیات‌هایی را باد و هدف طراحی کرده و به تصویب شورای عالی دفاع رسانده بود؛ اول آزادسازی مناطق اشغالی و عقب‌راندن دشمن به مرزهای بین‌المللی و دوم به دست آوردن اهرم فشار لازم جهت مذاکرات بعد از جنگ. این دقیقاً یک هدف‌گذاری مبتنی بر رفتار عقلانی و اصول پذیرفته شده نظامی و سیاسی است و هیچ عقل سالمی نمی‌تواند به آن ایرادی بگیرد. اساساً باید پرسید که آیا آزادی خرمشهر ما را به این دو هدف رسانده است؟ خرمشهر که آزاد شد نه ما به مرزهای بین‌المللی رسیده بودیم، نه جایی برای اعمال فشار بر عراق داشتیم و طبیعتاً جنگ باید ادامه پیدا می‌کرد. این حکم عقل بود. حال باید دید این سؤال انحرافی از کجا سرآورده که ما لازم بود جنگ را خاتمه دهیم و چرا ندادیم.

واقعاً این شبیه را اولین بار چه کسی و در چه زمانی و با چه انگیزه‌ای مطرح کرد؟

اولین بار نهضت آزادی در همان زمان جنگ این مسئله را

پس دادن خرمشهر را نداشت، بلکه فقط یک مقدار سست گرفت و تمرکز نیروهای خود را بر بصره گذاشت که بتواند بصره را محکم نگه دارد به این ترتیب خرمشهر آزاد شد و بصره ماند. بعد ما سر صبر ایستادیم و خستگی هایمان را بیرون کردیم و جشن پیروزی گرفتیم و هلهله و شادی کردیم و تبریک گفتیم و سپس به سراغ ادامه عملیات رفتیم؛ زمانی که دشمن خودش را جمع و جور کرد و قدرت دفاعی خود را بازیافت و توانست ادامه عملیات ما را به ناکامی بکشاند. شاید هم همین جشن های پرسرو صدا و شادی افراطی و عمومی بود که این توهم را در برخی دامن زد که لابد جنگ تمام شده یا به نقطه ای رسیده که دیگر می تواند تمام شود.

منظور شما عملیات رمضان است؟

بله. عملیات رمضان در واقع ادامه عملیات بیت المقدس بود، اما از آن نتیجه نگرفتیم. چون دیگر عراق حواسش را جمع کرده بود و زمین های اطراف بصره را به مسلح ترین اراضی دنیا تبدیل کرده بود و به تدریج یک دژ مستحکم و نفوذناپذیر در آنجا ایجاد کرد. از این به بعد ما هر عملیاتی کردیم در حقیقت برای تکمیل بیت المقدس بود؛ والفجر مقدماتی، خیبر، بدر و غیره، همه برای رسیدن به هدفی بود که در عملیات بیت المقدس ناقص مانده بود. ما بنا نداشتیم جنگ هشت سال طول بکشد. هر سال می گفتیم این عملیات آخر است. هر سال تاکتیک جدیدی را امتحان می کردیم که به همان دو هدفی که اول صحبت ها گفتیم برسیم.

و این عملیات ها ادامه داشت تا به یک بن بست رسید و به مقطع پذیرش قطعنامه در سال ۶۷ رسید. آیا همین دلیل بود که باعث شد به قطعیت برای پذیرش قطعنامه رسیدیم؟ بله. در آن مقطع همه دنیا به حمایت صدام آمده بودند و ارتش بعث به یک هیولای نظامی تبدیل شده بود. متحدان صدام نیز هم از شکست قطعی ایران ناامید شده بودند و هم از تغذیه این غول بی شاخ و دم خسته شده بودند و رسماً می خواستند یک جوری کار تمام شود که آبرویشان هم حفظ شود. لذا سال ۶۷ شرایط به گونه ای بود که دیگر زمان ادامه جنگ نبود، مخصوصاً پس از هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری ایران توسط آمریکا که همه دنیا در مقابل این اتفاق سکوت کرد، قوه عاقله نظام به این نتیجه رسید که افکار عمومی دنیا کاملاً در مقابل اخبار جنگ بی حس شده و مجامع بین المللی هم به هیچ وجه و در هیچ شرایطی بنای حمایت از ایران را ندارند.

از طرف دیگر چه بسا صدام محبوبیت هم پیدا کرده بود. آقای ظریف یک بار در مجامع غربی گفته بود صدام زمانی شخصیت خوب شما بود. ایشان این را درست گفته و مبالغه نکرده است. صدام در سال ۶۷ در رسانه های غربی تبدیل به چهره سلبریتی سیاسی خاورمیانه شده بود، یعنی هر چه می گفت باور می کردند و هر کسی هم مقابلش قرار داشت باورش نمی کردند. نکته دیگر اینکه ما هر وقت عملیات می کردیم، بعد آن می رفتیم ببینیم حالا چه کسی پای

۶۶

درباره چرایی جنگ پس از
فتح خرمشهر، یک سوال
غلط و انحرافی مطرح شده
است که چرا بعد از فتح
خرمشهر ما جنگ را ادامه
دادیم؟ براساس کدام
عقلانیت ما باید جنگ را
متوقف می کردیم؟

۹۹

کارنامه‌اش دارد، ولی یک بندش را هم اجرانمی‌کند. حالت سوم هم که پذیرش قطعنامه و التزام به آن است. اصلاً این مبنا نیست. شما بپذیرید یا نپذیرید؛ چراکه این قطعنامه برای تمام دنیاست. جایی هم ثبت نشده که ما قطعنامه را قبول نکردیم. ما فقط اعلام کردیم باید اولویت بندهایش عوض شود که کسی زیر بار نرفت. از زمان تصویب قطعنامه که تیرماه سال ۶۶ بود تا قبول و امضای قطعنامه یک سال طول کشید. قطعنامه که اعلام شد صدام فردای آن روز اعلام کرد که من ملتزم به قطعنامه هستم؛ ولی یک طرفه نمی‌شد و ما هم باید اعلام می‌کردیم که ملتزم به قطعنامه هستیم. ما گفتیم باید جای فلان بندها عوض شود تا ما ملتزم به قطعنامه شویم که خواسته ما انجام نشد. این یعنی دست مان برای مذاکرات به هیچ‌کجا بند نبود. دوباره محاسبه کردیم که می‌رویم یک شهر عراق را می‌گیریم و این اهرم فشار می‌شود که شرایط ما را لحاظ کنند.

کدام شهر بود؟

آن شهر حلبچه بود. اما حلبچه را هم صدام خودش بمباران و ویران کرد که بگوید از این خبرها نیست و باید با همین شرایط پای قطعنامه بیايید. جالب اینجاست که ما به محض اینکه ما اعلام کردیم که قطعنامه را بپذیرفتیم، عراق شروع کرد به پیشروی در داخل کشور ما؛ یعنی عقلانیت نظامی به صدام هم حکم می‌کرد که برای مذاکرات پیش رو، یک اهرم فشار جدید به دست بیاورد. او دوباره می‌خواست خرمشهر را بگیرد که نتوانست و به ناچار پشت مرزهای بین المللی متوقف شدیم. البته با کمک منافقین می‌خواست فشار دیگری بر ما وارد کند که آنها هم در عملیات مرصاد متوقف شدند. سرانجام دو هزار کیلومتر از خاک مادر کنار مرز دست عراق بود که آنها دیگر با مذاکره سیاسی آزاد می‌شد.

آنها هم آزاد شد؟

بله. صدام قبل از اینکه به کویت حمله کند همه اراضی ما را پس داد و همه اسرای ما را پس داد و معاهده الجزایر را پذیرفت. در واقع این اتفاقات اخیر که بین ما و صدام افتاد، اصلاً ربطی به قطعنامه نداشت.

میز مذاکره می‌آید و چگونه می‌توانیم جنگ را در عرصه سیاسی حل و فصل کنیم. در حالی که سال ۶۷ دیدیم که دیگر این خبرها نیست و کسی پای کار نمی‌آید. اگر هم ضعف نشان بدهیم و عملیات نکنیم، همه به حساب قدرت صدام خواهند گذاشت و فشارها بر ما بیشتر خواهد شد. از طرفی می‌دیدیم تلاش ما هم برای مذاکره و خاتمه سیاسی جنگ نادیده گرفته می‌شود. مضاف بر این، شرایط اقتصادی ما هم بد بود، البته علت اصلی به نظر من تنگنای اقتصادی نبود. ما فهمیدیم تلاش‌ها در جبهه، قابل تکمیل در عرصه جهانی و سیاسی نیست.

صدام با مجموعه‌ای قدرتمند از شبکه‌های اقتصادی کار خود را پیش می‌برد، قیمت نفت در همه دنیا به پایین‌ترین حد خود رسیده بود. همه تشنه دلار بودند. از آن طرف هم کویت و عربستان تولید نفت خود را بالا برده بودند و بی حساب در جیب عراق دلار می‌ریختند. به این ترتیب بازار اسلحه داغ شده بود و همه گرگ‌های گرسنه دلار، با دیدن جیب‌های پرپول عراق که برای اسلحه هر مبلغی را می‌پرداخت، به طمع افتاده بودند. معامله‌های کلان به صورت میلیاردری صورت می‌گرفت و برای کشورهای درمانده از پایین آمدن درآمد نفت، معاملات اسلحه واقعاً نقطه امید بود. بنابراین ما دیدیم که دیگر ادامه دادن جنگ در این فضا فایده‌ای ندارد و عملیات‌ها، اگر هم توان انجامش را داشته باشیم، قابل پیگیری و پیشبرد اهداف سیاسی نیست.

یعنی پذیرش قطعنامه در بستر عقلانیت و با محاسبات درست عقلانی رخ داد...

این هم یک فرض و گفته غلطی است که ما قطعنامه را نپذیرفتیم. ما هیچ وقت قصد نداشتیم قطعنامه سازمان ملل را نپذیریم، اصلاً این امکان وجود ندارد؛ شما حداکثر می‌توانید به آن بی‌توجهی کنید و ملتزم نباشید. وقتی قطعنامه صادر می‌شود یعنی تمام کشورهای جهان مخاطب آن هستند و فقط شما نیستید، مگر اینکه وتو شود. نتیجه صدور قطعنامه سازمان ملل سه حالت دارد؛ یکی اینکه مثل ده قطعنامه که مثلاً در مورد رژیم صهیونیستی دادند و وتو شد، باطل شود. دوم اینکه مثل رژیم صهیونیستی که به تمام قطعنامه‌های وتو نشده بی‌توجهی می‌کند، به آن بی‌توجهی شود. رژیم اسرائیل الان چهار یا پنج قطعنامه وتو نشده سنگین در



هزینه میدان برای دیپلماتی ضعیف

آزادسازی خرمشهر در سوم خرداد ۱۳۶۱ به منزله آغاز روند جدیدی در دوران دفاع مقدس بود که علاوه بر تغییر در ماهیت جنگ کلاسیک و روی آوردن به بسیج مردمی، محاسبات عراق و سایر بازیگران را با چالش عمده‌ای مواجه کرد. در آن مقطع، برتری نظامی ایران بر عراق، برای حکومت عراق و حامیان آن نگرانی‌هایی ایجاد کرد؛ به طوری که برای مهار پیروزی‌های ایران و جلوگیری از پیشروی نیروهای ایرانی به داخل خاک عراق پیشنهادهایی برای پایان دادن به جنگ مطرح کردند. اما این پیشنهادها با عدم استقبال ایران روبه‌رو شد و در نتیجه جنگ علیرغم انتظارات موجود بین‌المللی، در آن مقطع پایان نگرفت.

از طرفی با توجه به استراتژیک بودن آزادسازی خرمشهر، ایران در برابر وضعیت جدیدی قرار گرفت که بدون تصمیم‌گیری راهبردی، گذار از آن ممکن نبود. در واقع خرمشهر به جهت قرار گرفتن در نزدیکی خلیج فارس از اهمیت استراتژیک اقتصادی، تجاری و سیاسی ویژه‌ای برخوردار بود و اشغال آن برای عراق از این لحاظ که می‌توانست دسترسی عراق را به آب‌های آزاد فراهم کند از اهمیت فراوانی برخوردار بود. بنابراین آزادسازی خرمشهر طی عملیات بیت المقدس می‌توانست به عنوان بزرگ‌ترین پیروزی نظامی ایران در سال دوم جنگ تلقی شود.



هادی قیصریان فرد

دکترای مطالعات

انقلاب اسلامی

و دفاع مقدس

تشریح علل و دلایل تداوم جنگ

یکی از سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در ادامه جنگ پس از آزادسازی خرمشهر، میدان دادن به نیروهای سپاه و ارتش و دادن نقش اصلی به فرماندهان جوان و سپاهی بود که براساس آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی آمادگی خود را برای ادامه جنگ تا پیروزی نهایی بر عراق اعلام می‌کردند. موضوع دیگری که در تصمیم برای ادامه جنگ می‌شود از آن یاد کرد، بحث عدم توازن جغرافیایی بین خرمشهر و بصره بود. این عدم توازن بیشتر به ضرر ایران بود؛ زیرا با وجود آنکه خرمشهر از تصرف نیروهای عراقی آزاد شده بود، اما همچنان در تیررس نیروهای عراقی قرار داشت و حتی امکان تصرف زمینی آن نیز مجدداً وجود داشت، در حالی که فاصله نزدیک‌ترین نقطه از ایران تا بصره حدود ۲۰ کیلومتر بود و در نتیجه ایران برای هدف قرار دادن آن نیاز به پرتاب موشک‌هایی با برد متوسط داشت و تصرف زمینی آن نیز نیازمند نفوذ ۲۰ کیلومتری در خاک عراق بود. از طرفی با توجه به برتری نظامی ایران در خرداد ۶۱، منطقی نبود جنگ را خاتمه داد؛ چون هنوز بخش‌هایی از کشور همچون طلائیه، سومار، نفت شهر، شلمچه و فکه که مجموع مساحت آنها ۱۴۰۰ کیلومتر مربع بود در تصرف عراق قرار داشت. این در حالی بود که اراده قوی بین‌المللی برای محکومیت متجاوز و وجود نداشت و گرفتن امتیاز در پشت میز مذاکره با در اختیار نداشتن بخش‌هایی از قلمرو کشور بسیار سخت و شاید ناممکن بود، بنابراین ادامه جنگ اجتناب‌ناپذیر بود.

نکته مهم دیگر در خصوص ادامه جنگ، جانب‌داری شورای امنیت سازمان ملل از عراق و عدم توجه به خواسته‌های حقوقی ایران برای پایان دادن به جنگ بود. با توجه به وضعیت و شرایطی که بر شورای امنیت و حقوق بین‌الملل حاکم بود و با فرض اینکه ایران جنگ را خاتمه می‌داد و وارد خاک عراق نمی‌شد، این پرسش مطرح بود که ایران براساس چه مبنا و اهرمی می‌توانست عراق را مجبور سازد تا حقوق او را بدهد و در مقابل او تمکین کند؟ آیا غیر از امتیازگیری از عراق، مانند پیشروی در قسمتی از خاک آن، راه حل دیگری بود؟ به هر حال ایران کشوری بود که مورد تجاوز و حمله نظامی قرار گرفته بود و علاوه بر ویرانی شهرها و از دست دادن حجم وسیعی از نیروی انسانی، میلیاردها دلار خسارت اقتصادی دیده بود و از همه مهم‌تر بخشی از خاکش هنوز در اشغال نیروهای عراقی بود.

در این عملیات حدود ۵۴۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌های اشغالی ایران آزاد شد و عراق برای اجتناب از تلفات بیشتر و حفظ ارتش خود و همچنین حفظ بصره در مقابل حمله نیروهای ایرانی، از بخش‌هایی از خاک ایران عقب‌نشینی کرد. البته نباید این موضوع را نادیده گرفت که پیروزی ایران در عملیات بیت‌المقدس، نتیجه اتخاذ یک استراتژی برتر و بینش نظامی کلان مبنی بر حضور نیروهای مردمی و انقلابی در عرصه جنگ و ایجاد وحدت و همدلی بین ارتش و سپاه بود. بعد از آزادسازی خرمشهر و شکست عراق که منجر به عقب‌نشینی نیروهای اشغال‌گر عراقی از برخی مناطق متصرفی ایران شد، این مسئله مطرح شد که تکلیف جنگ چه می‌شود؟ آیا می‌توان با توجه به پیروزی به دست آمده، به یک توافق کامل و نهایی رسید و جنگ را پایان داد و یا اینکه ادامه جنگ تا تحقق و تأمین خواسته‌های مشروع و منطقی ایران باید ادامه یابد؟

تفاوت علل و دلایل تداوم جنگ

به نظر می‌رسد که مسئله ادامه جنگ را نمی‌توان محدود به یک یا چند فرضیه کرد؛ بلکه برای روشن ساختن حقایق، باید ماهیت جنگ و چرایی ادامه آن را در ابعاد مختلف حقوقی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی اعتقادی و ایدئولوژیک بررسی کرد. برای این امر لازم است ابتدا یک دسته‌بندی مشخص از علل و دلایل جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر ارائه شود و سپس به تأثیر آنها در ادامه جنگ پرداخته شود.

در اینجا منظور از علل تداوم جنگ، بررسی شرایط و تجهیزات نظامی، تاکتیک‌ها، مسائل ژئوپلیتیک و نقش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در ادامه جنگ است؛ اموری که تغییر در آن در اختیار ایران نبود و ما را ناچار به تصمیم در چارچوب این علت‌ها می‌کرد. در حالی که دلایل تداوم جنگ، بیشتر معطوف به آن اموری است که در اختیار ما و جزو اهداف آرمانی و مباحث تئوریک و اعتقادی ماست که اغلب جوامع انقلابی با بهره‌گیری از این‌گونه دلایل می‌توانند اهداف سیاسی بالقوه خود را به سوی نقاط ایده‌آل و آرمانی به پیش ببرند. پدیده طولانی شدن جنگ با توجه به این دلایل در بستر تعاملات و تحولات اجتماعی و آرمان‌خواهی انقلابی توجیه‌پذیر است.

نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان گفت ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱، علل و دلایل متعددی دارد که مهمترین آن عدم تأمین خواسته‌های دو کشور و عدم تحقق اهداف طرفین در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی عقیدتی و ایدئولوژیک بود. بر این اساس، ناکامی عراق در دستیابی به اهدافش در شروع جنگ، نقش اقتصاد و افزایش درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت در سال ۱۳۶۱ برای ایران، شرایط نظامی ایران، تغییر در ماهیت و شرایط جنگ بعد از فتح خرمشهر، حمایت جانب دارانه کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و به خصوص شورای امنیت سازمان ملل از عراق، اهمیت مسائل ژئوپلیتیکی در عدم ارائه راه حل نهایی برای مناقشه مرزی، تلاش ایران برای صدور انقلاب و همراه کردن شیعیان عراق برای برپایی یک حکومت نزدیک به انقلاب اسلامی ایران و تحرکات رژیم صهیونیستی و دولت‌های مرتجع عربی در مقابله با تفکر انقلاب اسلامی در منطقه از جمله موضوعاتی بودند که بر ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر تأثیر گذاشتند.

ضعف دیپلماسی در پوشش دادن فتوحات میدانی

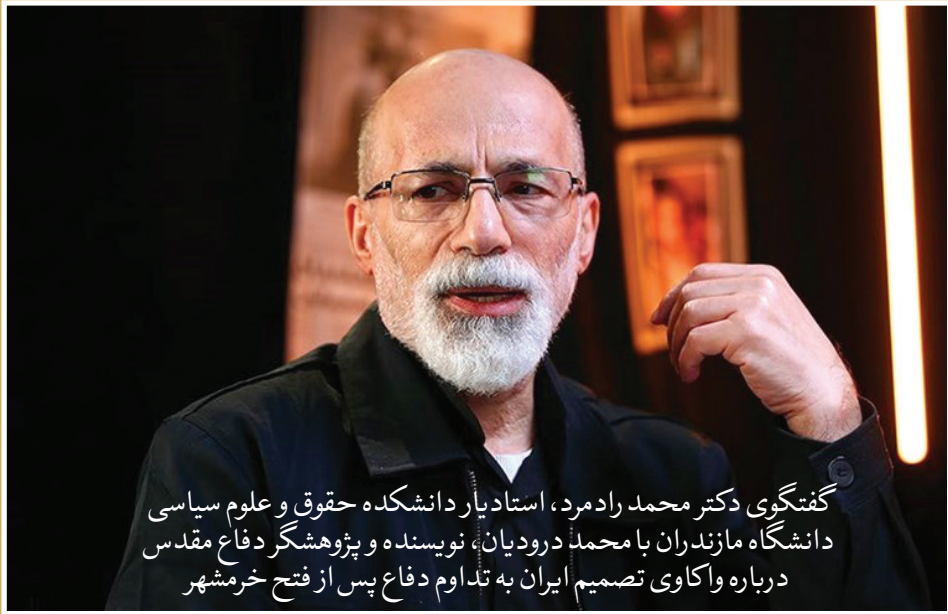
موضوع دیگری که در ادامه جنگ تأثیر نهاد ضعف دستگاه دیپلماسی کشور بود. یکی از راهکارهای عملی برای پایان دادن به جنگ بعد از فتح خرمشهر، استفاده حداکثری از دیپلماسی و توسعه تلاش‌های سیاسی بود که متأسفانه ایران در این زمینه چندان موفق عمل نکرد. بنابراین اگر مسئولان ایران در محور دیپلماسی نیز همگام با محور نبرد مسلحانه، فعال بوده و در جهت تحقق اهداف اصیل پیش می‌رفتند، فتح خرمشهر می‌توانست آغازی برای پایان موفقیت‌آمیز جنگ به نفع ایران باشد. همچنین در تمام دوره جنگ، ایران هیچ‌گاه پیشنهاد یا طرحی برای خاتمه جنگ به محافل بین‌المللی ارائه نداد و معمولاً در خصوص پیشنهادهای دیگران اعلام نظر می‌کرد. در واقع ایران اهداف خود را بیان می‌کرد، ولی مدلی برای تحقق آن ارائه نمی‌کرد. حتی قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت بدون در نظر گرفتن نظرات ایران تهیه و صادر شد و این نشان می‌دهد که دستگاه دیپلماسی ایران در آن دوره ضعیف عمل کرده است.

در حقیقت پس از فتح خرمشهر دو نوع استراتژی در کشور مطرح بود؛ یکی استراتژی امام (ره) بود که بر ادامه جنگ تا سقوط صدام و حزب بعث تأکید داشت و دیگری استراتژی دولت بود که نبرد را برای کسب صلح دنبال می‌کرد. از طرفی با آزادسازی خرمشهر گفتمان حاکم بر دولت عراق نیز دچار تغییراتی شد به طوری که صدام با مشاهده پیروزی رزمندگان ایرانی و ناتوانی نیروهای خود از موضع و هدف نافرجام خود در چارچوب گفتمان ژئوپلیتیک تهاجمی دست کشید و به صورت تدافعی در مرزهای خود به بازتعریف آن پرداخت. بنابراین عدم تحقق اهداف عراق نیز مانع مهمی در رسیدن به صلح واقعی به شمار می‌رفت.



خرمشهر در دوران اشغال





گفتگوی دکتر محمد رادمرد، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران با محمد درودیان، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس درباره واکاوی تصمیم ایران به تداوم دفاع پس از فتح خرمشهر

تصمیم صحیح

شدن جنگ و ناکامی در برخی از عملیات‌ها بود. حال آنکه در واقع نهضت آزادی و بسیاری از گروه‌های سیاسی ادامه جنگ را عامل مؤثری در انسداد سیاسی ارزیابی می‌کردند و از این منظر پایان دادن به جنگ را ضروری می‌دانستند و مسئولان و تصمیم‌گیرندگان و نیز تصمیمات اتخاذ شده را نقد می‌کردند.

هم‌اکنون تکرار پرسش در مورد علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، آن را به یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها درباره جنگ تبدیل کرده است؛ ولی در کالبدشکافی آن و با در نظر گرفتن فضا و شرایط تصمیم‌گیری به نظر می‌رسد این پرسش به نحو مناسبی طرح نشده است. در واقع، با در نظر گرفتن کلیه ملاحظات و عوامل مؤثر در تصمیم‌گیری برای ادامه جنگ، این پرسش غلط است و اساساً باید موضوع را این‌گونه مورد پرسش قرار داد که چرا فتح خرمشهر به یک پیروزی استراتژیک تبدیل نشد؟ در صورتی که با پیروزی عملیات رمضان پس از فتح خرمشهر، جنگ به پایان می‌رسید آیا باز هم از علل ادامه جنگ سؤال می‌شد؟

آقای درودیان! از جمله چالش‌برانگیزترین سؤالاتی که در خصوص ۸ سال جنگ تحمیلی طرح می‌شود پرسش از چرایی و چگونگی تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر است. با اینکه حدود چهار دهه از زمان فتح خرمشهر سپری شده، همچنان موضوع تصمیم‌گیری درباره ادامه جنگ در خاک عراق مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. در گفتمان انتقادی، فرض اصلی آن است که جنگ باید پس از فتح خرمشهر تمام می‌شد، زیرا در آن موقعیت برقراری صلح با شرایط مناسب امکان‌پذیر بود. به عنوان اولین سؤال در این رابطه بفرمایید که زمینه‌های پیدایش پرسش از علل تداوم جنگ بعد از فتح خرمشهر به چه زمانی بازمی‌گردد؟

بله، همین‌طور است که می‌فرمایید. در واقع، پرسش از علل تداوم جنگ همچنان در گفتمان انتقادی مورد توجه قرار دارد. علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر برای نخستین بار از سوی نهضت آزادی و ماه‌ها پس از اتخاذ این تصمیم و اجرای عملیات‌های مختلف شامل رمضان، محرم، مسلم‌بن عقیل و غیره مطرح شد. بعدها نقد و بررسی این موضوع در جزوه جنگ و صلح در سال ۱۳۶۳ منتشر شد. علت مطرح کردن این سؤال ظاهراً طولانی

این موضوع نشان می‌دهد مطرح کردن پرسش درباره علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر اساساً متأثر از ملاحظات سیاسی به جای نگرش نظامی استراتژیک است و بیشتر متأثر از نتایج است تا براساس شرایط. این مشکل برای جرج بوش پدر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، پس از جنگ با عراق به نحو دیگری به وجود آمد. مردم عراق پس از شکست ارتش کشورشان در کویت، قیام کردند و بوش با توجه به این مسئله، سیاست ساقط کردن صدام را رها کرد تا صدام بتواند با ارتش خود قیام مردم را سرکوب کند. علت این تصمیم نگرانی آمریکا از سقوط صدام و پیروزی انقلاب اسلامی در عراق بود. آمریکایی‌ها تصور می‌کردند بعدها براندازی صدام امکان‌پذیر است، ولی در عمل تداوم حضور صدام در رأس قدرت و ناتوانی آمریکا برای حذف صدام سبب شد که برخی از محافظه‌کاران و دمکرات‌ها به بوش انتقاد کنند که از فرصت مناسب برای سرنگون‌سازی رژیم عراق استفاده نکرده است.

با این توضیحات مشخص می‌شود که پرسش از ادامه جنگ متأثر از چه ملاحظاتی بوده و در عین حال چه کاستی‌هایی داشته است. ضمن اینکه رابطه پرسش‌ها با اهداف و اغراض سیاسی نقد شده و حتی پاسخ آن را دستخوش تغییر کرده است؛ چنان‌که اکبر گنجی، در نقد تصمیم‌گیری برای ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، به این موضوع از جنبه خسارت‌های مالی و انسانی جنگ توجه می‌کند. تبعات این نقد حتی دوستان و همفکران آقای گنجی را به واکنش وادار ساخت. مرحوم هاشمی رفسنجانی نیز چند روز بعد، در سخنانی درباره اظهارات آقای گنجی، گفت: «این‌هایی که الآن حرف می‌زنند دنبال این هستند که ما اسراری که گاهی منافع دشمن را تأمین می‌کند مطرح کنیم. حتی قوی‌ترین کشورها و دولت‌ها اسناد و اسرار امنیتی خود را پس از گذشت سال‌های طولانی منتشر می‌کنند. من هیچ وقت اطلاعاتی را که منافع ملت، کشور و انقلاب را ضایع می‌کند مطرح نمی‌کنم.»

بی‌توجهی گروه‌های سیاسی، به ویژه نهضت آزادی، به ملاحظات استراتژیک و وضعیت تصمیم‌گیری برای ادامه یا توقف جنگ و قضاوت براساس نتایج، این تصور را به وجود می‌آورد که این گروه‌ها تحت هروضعیتی و بدون توجه به پیامدهای آن بر اتمام جنگ تأکید داشته‌اند. اظهارات دکتر عباس شیبانی، از مؤسسان نهضت آزادی، در نقد مواضع نهضت درباره جنگ، بیان‌کننده

همین معناست. ایشان می‌گوید: «در جنگ که اصلاً استدلال مهندس بازرگان بسیار استدلال غلط و ناواردی بود. آنها معتقد بودند که جنگ با عراق را نیمه‌کاره و بدون اجرای عدالت و حتی بدون تعیین شدن طرف متجاوز و شروع کننده جنگ و بدون احقاق حقوق ضایع شده ملت ایران رها کنیم؛ حال آنکه بعد از حمله عراق به کویت معلوم شد که امام (ره) صدام را درست شناخته بود و اگر ما هم رها می‌کردیم، او رها نمی‌کرد.»

در رویکرد انتقادی، بیش از همه، تصمیم‌گیری برای ادامه جنگ و مدیریت سیاسی - نظامی کشور در آن زمان نقد می‌شود که در مقابل آقایان هاشمی و رضایی برای پاسخ، دو نظریه سیاسی و نظامی را ارائه کرده‌اند. در نظریه سیاسی، تأکید می‌شود که استراتژی کشور کسب یک پیروزی مهم و پایان دادن به جنگ بود، ولی چون پیروزی‌ها نسیبی بود اهداف سیاسی تأمین نشد. در نظریه نظامی، گفته می‌شود که استراتژی کشور برای جنگ پس از فتح خرمشهر بیشتر سیاسی بود نه نظامی؛ لیکن برای سقوط صدام باید با بسیج امکانات کشور استراتژی نظامی اتخاذ می‌شد که در این صورت، علاوه بر تأمین اهداف، جنگ زودتر به پایان می‌رسید.

پس از فتح خرمشهر چه رویکردهایی در مورد آینده جنگ در سطح مسئولان سیاسی و فرماندهان نظامی پدید آمد؟ عوامل و شرایط مؤثر در شکل‌گیری این رویکردها چه بود؟

پس از فتح خرمشهر، برای نخستین بار، در جلسه مسئولان و فرماندهان با امام (ره)، اتمام یا ادامه جنگ مورد بحث و بررسی قرار گرفت. دو ایده متفاوت وجود داشت. براساس رویکرد اول چنین تصور می‌شد که با شکست عراق و آزادسازی مناطق اشغالی، دیگر ادامه جنگ ضرورتی ندارد. در رویکرد دوم، چنین استدلال می‌شد که ایران باید منطقه‌ای مهم از خاک عراق را در اختیار بگیرد تا از موضعی برتر عراق و حامیان‌ش را برای تأمین خواسته‌های خود متقاعد کند.

رفتار عراق و آمریکا پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ ذهنیت و تصویری را در مردم و مسئولان به وجود آورده بود که آثار زیادی در نحوه مقاومت در برابر تجاوز عراق و پس از آن، آزادسازی مناطق اشغالی و سپس در تصمیم‌گیری پس از فتح خرمشهر بر جای نهاد.

66

به نظرمی رسد تصمیم‌گیری
برای ادامه جنگ پس از
فتح خرمشهر با جمیع
ملاحظات از نظر اصولی
صحیح بود. اگر این تصمیم
به نتیجه نرسید و همین امر
به انتقاد گروه‌های سیاسی
منجر شد، بیش از آنکه
متأثر از اصل تصمیم‌گیری
باشد، ریشه در نحوه
اجرای آن در عملیات
رمضان داشت.

99

در حالی که موجودیت نظام و انقلاب بر اثر جنگ تهدید شده بود، سازمان ملل در واکنش به تجاوز عراق از این کشور حمایت کرد و همین امر اعتماد ایرانیان را به این سازمان سلب کرد. پس از فتح خرمشهر، این باور و اعتماد وجود نداشت که حقوق ایران که شامل محکوم کردن صدام به عنوان متجاوز، پرداخت غرامت و عقب‌نشینی کامل عراق بود تأمین شود. ضمن اینکه نگرانی آمریکا از پیروزی ایران و سقوط عراق، به تهدید ایران منجر شد و متقابلاً حمایت و کمک‌های اطلاعاتی به عراق آغاز شد و این تحول بیان‌کننده این معنا بود که آمریکا و سایر قدرت‌ها به پذیرش موقعیت برتر ایران و شکست عراق مایل نخواهند بود و در نتیجه، تمهیداتی را علیه ایران به کار خواهند گرفت. امام خمینی، برای نخستین بار، پس از عملیات فتح المبین، نگرانی خود را بیان کرد: «آمریکا معلوم نیست به این زودی طمعش را از این کشور قطع کند... از این جهت ما باید خودمان را برای مقاومت مهیا کنیم.»

فضای ذهنی تصمیم‌گیرندگان متأثر از دو مسئله بود؛ نخست پیروزی‌های ایران بر عراق پیامدهایی احتمالی داشت که از جمله آن سقوط صدام بود. دوم اهداف و ماهیت سیاست آمریکا و مجامع بین‌المللی در برابر پیروزی ایران بود. در نتیجه، هنگام تصمیم‌گیری این نگرانی وجود داشت که خواسته‌های ایران نادیده گرفته شود. با این برداشت، این نظریه شکل گرفت که با توجه به برتری ایران بر عراق، یک منطقه مهم از خاک عراق تصرف شود تا با اتکال بر آن خواسته‌های ایران از موضع برتر تأمین شود. امام خمینی پرسش‌هایی را مطرح کردند که سرانجام با ارائه دلایل نظامی و سیاسی توافق و اجماع لازم برای تصرف منطقه شرق بصره حاصل شد.

فارغ از این ملاحظات و پس از گذشت چهار دهه از زمان تصمیم‌گیری پس از فتح خرمشهر این پرسش را می‌توان طرح کرد که ایران اساساً چه گزینه‌هایی در برابر خود داشت. آنچه انجام شد آیا بهترین گزینه بود؟ برای پاسخ به این پرسش باید علاوه بر نگرانی‌ها و تصورات و ذهنیاتی که وجود داشت به خواسته‌های ایران و موانع موجود برای تأمین آنها توجه کرد. فتح خرمشهر سرآغاز تحولی استراتژیک است. بر این اساس، با توجه به بازتاب این مسئله در سطح ملی و منطقه‌ای، فتح خرمشهر در واقع به مفهوم «پایان آغاز جنگ» بود.

در چنین وضعیتی جمهوری اسلامی ایران چه شرایطی را برای پایان جنگ اعلام نمود؟ جمهوری اسلامی ایران بلافاصله، پس از تجاوز عراق به ایران و تردد هیئت‌های صلح، خواسته‌های خود را مطرح کرد. این خواسته‌ها به عنوان پیش‌شرط‌های خاتمه جنگ شامل عقب‌نشینی عراق از مناطق اشغالی، اعلام متجاوز بودن عراق و پرداخت غرامت بود. مجامع بین‌المللی و هیئت‌های صلح به طرز عجیبی، به جای توجه کردن به عامل تجاوز و ضرورت عقب‌نشینی، بر اجرای آتش‌بس تأکید می‌کردند! تجربه جنگ اعراب با اسرائیل و تبعات مخاطره‌آمیز پذیرش آتش‌بس، جمهوری اسلامی را وادار کرد که همچنان بر خواسته و شرایط خود تأکید کند. تدریجاً برتری توان نظامی ایران و درهم شکستن ماشین‌های نظامی ارتش اشغال‌گرو آزادسازی مناطق اشغالی، مسئله آتش‌بس و عقب‌نشینی را کم‌رنگ کرد؛

زیرا در مرحله آزادسازی مناطق اشغالی، ۱۰ هزار کیلومتر مربع از ۱۵ هزار کیلومتر مربعی را که عراق به اشغال خود درآورده بود آزاد شد و عراق ۵ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران را در اشغال داشت که، پس از اعلام عقب نشینی از خاک ایران، ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران شامل ارتفاعات و مناطق حساس در اشغال نیروهای عراقی باقی ماند. در مرحله جدید، محکوم کردن عراق که متجاوز بود و پرداخت غرامت اهمیت بیشتری داشت.

با این توضیحات، در واقع با فتح خرمشهر، هنوز اوضاع به وضع قبل از تجاوز بازنگشته بود؛ زیرا عراق ۵ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران را در اشغال داشت. عراق همچنان تهدیدی برای ایران بود و ایران صدها میلیارد دلار خسارت دیده بود. ایران در چنین وضعیتی برای حل مسائل چگونه باید تصمیم می گرفت؟ نگرانی از تبعات شکست عراق و پیگیری احتمالی جنگ از سوی ایران در این مرحله دونوع بازتاب داشت؛ نخست، تأکید بر برقراری آتش بس در اولویت اول و سپس ارائه برخی از پیشنهادها برای پرداخت غرامت که به صورت غیررسمی و کلی بود. آقای رجایی خراسانی، نماینده وقت ایران در سازمان ملل، درباره موضوع آتش بس می گوید: در مذاکراتی که داشتیم به ما می گفتند در قدم اول و قبل از هرگونه بحث و مذاکرات باید آتش بس برقرار شود. این تأکید در وضعیتی بود

که هیچ گونه تضمینی برای تأمین خواسته های ایران وجود نداشت و پس از آتش بس مشخص نبود مذاکراتی که آغاز

می شود چه نتیجه ای خواهد داشت.

علاوه بر این، درباره غرامت، حرف های متفاوتی گفته می شد و آمار و ارقام ذکر شده از ۲۵ میلیارد تا ۱۵۰ میلیارد دلار متغیر است، ولی تاکنون هیچ گونه سند معتبر و مشخصی مشاهده نشده است. آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب حقیقت ها و مصلحت ها، این موضوع را شایعه دانسته و گفته است: «وقتی خرمشهر فتح شد، شایعاتی در مورد پیغام صلح یا دادن پول در کشور مطرح بود؛ ولی ما، که مسئول بودیم، می دانستیم این شایعات دروغ است.» همچنین فرمانده وقت سپاه در سخنانی می گوید: «اینکه گفته می شود بعد از آزادی خرمشهر چرا صلح نکردید، باید بگوییم که هیچ پیشنهاد صلحی تا ۴ سال بعد از آزادی خرمشهر به ایران نشد و فقط چند طرح آتش بس ارائه شد که اگر قبول می کردیم جنگ ۵۰ سال به درازا می کشید.» وزیر خارجه وقت نیز در این خصوص می گوید: «نفر اول آقای حبیب شطی، دبیر کل کنفرانس اسلامی، بود که برای مذاکره آمد. یک رقمی را ایشان گفت و ما هم یک رقمی مطرح کردیم. قرار شد ایشان جواب بیاورند، ولی دیگر خبری نشد. نفر دوم معاون وزیر خارجه هند بود که تلاش زیادی کرد و با ایشان هم روی رقم بحث کردیم، ولی رفت و خبری نشد.» بنابراین، مسئله مهم برای ایران در زمان تصمیم گیری، دفع تهدیدات احتمالی عراق و پرداخت غرامت بود و این مهم با عقب نشینی کامل عراق از خاک ایران و اعلام متجاوز بودن عراق و پرداخت غرامت به ایران تأمین می شد. حامیان منطقه ای و بین المللی عراق، که نگران سقوط صدام در صورت ادامه جنگ بودند، در قدم اول بر آتش بس تأکید داشتند تا درباره توقف جنگ و مهار رو به گسترش پیروزی های ایران اطمینان حاصل کنند. ضمن اینکه در تعیین متجاوز حساسیت داشتند؛ زیرا انجام این مهم به معنای اعلام پیروزی سیاسی ایران بر عراق بود و تزلزل



در عراق و احتمالاً فروپاشی رژیم بعثی را موجب می‌شد. علاوه بر این، قدرت‌های بزرگ در تجاوز عراق سهمیم بودند و اعلام متجاوز بودن عراق به منزله پذیرش سیاست تجاوزآمیز این کشورها علیه جمهوری اسلامی ایران بود، لذا از پذیرش آن اجتناب می‌کردند. برای پرداخت غرامت نیز مایل بودند اولاً مبلغ پرداختی به میزانی نباشد که ایران در مرحله بازسازی به موقعیتی جدید دست یابد. بنابراین تلاش می‌کردند ایران در برابر هزینه‌های بازسازی خسارات جنگ، همچنان درگیر و ضعیف باقی بماند. ثانیاً به بازسازی عراق، که قدرت متعادل‌کننده ایران بود، توجه می‌کردند. به همین دلیل کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تأکید داشتند که یک صندوق مشترک تشکیل شود که پول آن را کشورهای مختلف تأمین می‌کردند و به تناسب میان ایران و عراق تقسیم می‌شد. باید به این نکته توجه کرد که پرداخت غرامت برای بازسازی ایران و عراق به لحاظ حقوقی بر این فرض مبتنی بود که ایران و عراق هر دو در شروع جنگ مقصر هستند؛ حال آنکه عراق متجاوز بود و پس از اتمام جنگ با ایران و تجاوز عراق به کویت دبیرکل سازمان ملل عراق را متجاوز معرفی کرد. علاوه بر این، تشکیل صندوق مشترک و پرداخت هزینه برای بازسازی حتماً پیامدهایی داشت؛ از جمله اینکه در هر مرحله و در برابر هر پرداختی ایران باید گزارش هزینه‌ها را ارائه می‌کرد تا مجدداً پول دریافت کند. آیا برای طرف پیروز در جنگ پذیرش چنین تبعاتی امکان‌پذیر بود؟

اگر جمهوری اسلامی ایران، جنگ را پس از فتح خرمشهر تمام می‌کرد آیا امروز به جای پرسش از علت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر این پرسش مطرح نمی‌شد که چرا جمهوری اسلامی در وضعیتی که در موضع برتر بود و احتمال شکست عراق و سقوط صدام وجود داشت و عراق همچنان بخشی از خاک ایران را در اشغال خود داشت، جنگ را این گونه به پایان رساند؟

با توجه به موقعیت برتر نظامی ایران و وضعیت حاکم بر منطقه و داخل، برای تصمیم‌گیری در مورد آینده جنگ چه گزینه‌هایی پیش روی ایران قرار داشت؟

۱. ایران بدون در نظر گرفتن خواسته‌های خود و تنها بر اثر فشارهای بین‌المللی و در حالی که نیروهای عراقی همچنان در مناطق اشغالی حضور داشتند، با پذیرش آتش‌بس، مذاکره با عراق را آغاز می‌کرد بدون آنکه هیچ‌گونه کنترلی بر آن داشته باشد یا از اهرم فشار برای تأمین خواسته‌های خود استفاده کند. این روش بر اساس ضرورت خاتمه جنگ با هر وضعیتی می‌توانست انتخاب شود، اما اینکه آیا

انتخاب این راه حل به معنای حل و فصل جنگ به سود ایران بود، با در نظر گرفتن اینکه ایران طرف پیروز جنگ بود، پذیرفتنی نبود. ۲. ترک مخاصمه بدون اتمام جنگ راه حل دیگری بود که فراروی ایران قرار داشت؛ بدین معنا که ایران راه حل اول را نمی‌پذیرفت، در عین حال از ورود به داخل خاک عراق خودداری می‌کرد و در مرز خود مستقر می‌شد. انتخاب این گزینه با توجه به اینکه عراق نفت شهر را در اختیار داشت و روی ارتفاعات و مناطق سرکوب مستقر شده و در عین حال به دنبال فرصت برای بازسازی و تجدید قوا بود چه معنایی داشت؟ آیا با این روش جنگ به پایان می‌رسید یا اینکه عراق پس از تجدید قوا مجدداً حملات خود را از سر می‌گرفت؟ ضمن اینکه، از نظر حقوقی، هیچ گونه آتش‌بسی میان دو طرف برقرار نشده بود و بهانه‌های لازم برای از سرگیری مجدد تجاوزات عراق وجود داشت.

نتیجه هر دو راه حل فوق این بود که روند برتری ایران بر عراق را متوقف و مخدوش می‌کرد و خطر سقوط احتمالی عراق کاهش می‌یافت و این برای آمریکا، اروپا و برخی از کشورهای منطقه، که به دنبال پایان دادن به جنگ با هدف جلوگیری از سقوط صدام بودند، بهترین گزینه بود.

۳. تنبیه متجاوز با هدف تأمین صلح شرافتمندانه راه حل دیگری بود که ایران انتخاب کرد. امام خمینی (ره) بر این نظر بودند: «امروز که ما قدرت داریم اگر مجرم را رها کنیم، این به معنای آتش‌بس و صلح نیست؛ ضمن اینکه منطق حکم می‌کند دشمن عقب رانده شده را باید به نحوی مجازات کرد که برای سال‌های سال خیال تهاجم مجدد را از سر بیرون کند.»

پس شما اساساً معتقدید که اصل تصمیم‌گیری برای ادامه جنگ صحیح بوده است؟

به نظر می‌رسد تصمیم‌گیری برای ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر با جمیع ملاحظات از نظر اصولی صحیح بود. اگر این تصمیم به نتیجه نرسید و همین امر به انتقاد گروه‌های سیاسی منجر شد، بیش از آنکه متأثر از اصل تصمیم‌گیری باشد، ریشه در نحوه اجرای آن در عملیات رمضان داشت. نگرانی از احتمال هوشیاری دشمن و واکنش سازمان ملل در برابر تصمیم ایران، منجر به تعجیل در انجام عملیات رمضان در منطقه شرق بصره شد. در نتیجه، ناکامی در این عملیات دستاوردهای فتح خرمشهر را تضعیف کرد و با طولانی شدن جنگ، اصل تصمیم‌گیری مورد پرسش و انتقاد قرار گرفت.



تداوم دفاع اجماع مسئولان و مطالبه مردم

آزادی خرمشهر به عنوان یک حادثه تاریخی و سرنوشت ساز، پایان بخش دوره اول جنگ تحمیلی است که با تجاوز عراق به ایران در تاریخ ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ آغاز شد و با آزادسازی مناطق اشغالی به پایان رسید. ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر به مدت شش سال و تحولاتی که در این مرحله از دفاع مقدس صورت گرفت، به ویژه نحوه پایان جنگ، پرسش از علت ادامه جنگ را به یک پرسش چالش برانگیز تبدیل کرده است. در این زمینه ملاحظات و وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد:



رها درویش

۱. تصمیم‌گیری برای پایان دادن به جنگ یا ادامه دفاع پس از فتح خرمشهر با نظر و اجماع نخبگان و مسئولان سیاسی و نظامی کشور و در حضور امام راحل و پس از برگزاری جلسات متعدد، اتخاذ شد. شرایط تصمیم‌گیری، ناظر بر این معنا بود که قوای نظامی ایران با آزادسازی مناطق اشغالی، ماهیت جنگ تجاوزکارانه و فرسایشی را با کسب برتری سیاسی، نظامی تغییر داده‌اند و در چنین وضعیتی، به زعم آمریکا و غرب، ارائه هرگونه امتیاز به ایران به معنای به رسمیت شناختن برتری نظام برآمده از انقلاب اسلامی خواهد بود و با منافع غرب در تضاد قرار دارد. بنابراین، اجتناب از ارائه هرگونه امتیاز به ایران، یک سیاست کلی و مورد توافق بود که از سوی آمریکا و غرب دنبال می‌شد. بر پایه همین ملاحظه، با تعریف برتری ایران به عنوان تهدید منافع آمریکا و غرب، مهار این برتری هدف سیاست‌های جدید منطقه‌ای آمریکا قرار گرفت.

نگرانی از ماهیت سیاست های جدید آمریکا و اسرائیل و عراق، روند اعزام نیرو به لبنان را متوقف و دستور بازگشت نیروها را صادر کردند. در چنین فضایی، قطعنامه ۵۲۲ در تاریخ ۲۲ تیرماه از سوی سازمان ملل صادر شد که هیچ کدام از درخواست های ایران در آن مورد توجه قرار نگرفته بود و همچنان از جنگ به عنوان وضعیت میان دو کشور نام برده می شد!

مجموعه رخداد های سیاسی و نظامی در سطح منطقه، مواضع جدید آمریکا، ماهیت قطعنامه جدید سازمان ملل و خصوصاً عقب نشینی ناقص عراق، تماماً نگرانی ایران را مبنی بر اینکه کلیه تلاش ها و سیاست های جبهه استکبار برای مهار برتری ایران سازماندهی شده است تشدید کرد و در نتیجه، تصمیم گیری اولیه پس از فتح خرمشهر، با آغاز عملیات رمضان در تاریخ ۲۳ تیرماه سال ۱۳۶۱ و با هدف تأمین صلح شرافتمندانه و تنبیه متجاوز به اجرا گذاشته شد.

۴. نقد و بررسی تصمیم گیری برای ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر و طرح پرسش در این زمینه، برای نخستین بار از سوی نهضت آزادی مطرح شد. مسئله قابل توجه در این زمینه این است که انتقاد نهضت آزادی نزدیک به یک سال پس از تصمیم گیری و اجرای آن و با مشاهده نتایج این تصمیم گیری - که نتوانست خواسته های ایران را تأمین کند - اعلام شد. حال آنکه اگر نهضت آزادی در خصوص ادامه جنگ دیدگاه و موضعی داشت، برای تأثیر گذاری بر روند تصمیم گیری ها باید همانند حزب توده که در همان موقع اقدام به موضع گیری کرد، مواضع خود را در همان زمان رسماً اعلام می کرد.

فارغ از این ملاحظه، نقدهای ناظر بر تصمیم گیری برای ادامه جنگ، اصولاً بر اساس نتیجه ای که به دست آمد و بدون توجه به شرایطی که این تصمیم اتخاذ شد، طرح می شود؛ حال آنکه جدا کردن یک تصمیم از شرایط و بستر تاریخی آن، مانع از فهم ضرورت ها و دلایل آن خواهد شد. گزینه های موجود برای تصمیم گیری ایران به گونه ای بود که اگر برای توقف جنگ تصمیم گیری می شد، امتیاز قابل ملاحظه ای به ایران واگذار نمی شد و هیچ تناسبی با شرایط برتری ایران نداشت و احتمالاً زمینه درگیری مجدد ایران و عراق نیز فراهم می شد. همچنین در صورت توقف جنگ در آن زمان، امروز همان تصمیم گیری با طرح این پرسش روبه روی می شد که چرا ایران این گونه جنگ را پایان داد؟ و حال آنکه، در آن هنگام از موضع برتر

بنابراین مسئولان سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی در آن مقطع نمی توانستند امیدی به راه حل های سیاسی و گرفتن امتیاز بر سر میز مذاکره داشته باشند و ناچار بودند معادلات را در میدان جنگ تغییر دهند تا جبهه مقابل مجبور به پذیرش شرایط ایران شود. ۲. راه حل های پیشنهادی برای پایان دادن به جنگ در این مرحله، عموماً از سوی برخی کشورهای منطقه از جمله عربستان مطرح شد که بیشتر ناظر بر تشکیل صندوق مشترک برای پرداخت خسارت به ایران و عراق بود؛ به این ترتیب که کشورهای منطقه با تشکیل صندوقی مشترک، مبالغی را به صندوق واریز کنند و تدریجاً برای بازسازی ایران و عراق پرداخت شود. در این زمینه، صحبت از مبلغ ۲۵ میلیارد دلار تا ۵۰ میلیارد دلار مطرح شد؛ اما به دلیل اینکه این راه حل متناسب با شرایط برتری ایران نبود و سایر خواسته های ایران مانند محکوم کردن متجاوز، عقب نشینی کامل تجاوزگرا از خاک ایران و تعیین میزان واقعی خسارات ایران مورد توجه قرار نگرفته بود، زمینه انجام مذاکرات فراهم نشد.

بنابراین در آن مقطع راه حل سیاسی مناسب و منطقی پیش روی جمهوری اسلامی ایران قرار نداشت و به تعبیر بهتر، مبنای معقول و قابل اتکایی که بتواند تکیه گاهی برای مذاکره و حل و فصل سیاسی موضوع جنگ باشد وجود نداشت.

۳. فاصله زمانی تصمیم گیری ایران پس از فتح خرمشهر تا انجام عملیات رمضان با وقوع برخی رخداد ها همراه شد که نقش مهمی در ادامه یافتن جنگ داشت. در حالی که در سوم خرداد سال ۱۳۶۱ خرمشهر فتح شد و در ۱۴ خرداد، اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرد، تصور اولیه در ایران چنین بود که نگرانی از پیروزی ایران منجر به گشایش جبهه جدیدی توسط مخالفان انقلاب اسلامی شده است. واکنش سیاسی - نظامی ایران با اعزام هیئت دیپلماتیک در تاریخ ۱۷ خرداد و سپس اعزام برخی از نیرو های نظامی و اعلام آمادگی برای جنگ در دو جبهه، متأثر از همین ملاحظات بود. در تاریخ ۲۰ خرداد، عراق آمادگی برای عقب نشینی یکجانبه را اعلام و در تاریخ ۳۰ تیر آن را اجرا کرد. در این مرحله ۵ هزار کیلومتر از خاک ایران همچنان در اشغال ارتش عراق بود که در عقب نشینی تنها ۲۵۰۰ کیلومتر از آن تخلیه شد و مناطق حساس مانند ارتفاعات استراتژیک و شهر نفت شهر در اشغال نیرو های عراقی باقی ماند. ملاحظات سیاسی و نظامی جدید سبب شد امام (ره) با احساس

۷۰/۱ درصد، پاسخ منفی ۱۵/۱ درصد و نمی دانم ۹/۲ درصد و بر حسب سن، پاسخ مثبت ۷۶/۹، پاسخ منفی ۷/۷ و نمی دانم ۱۵/۴ درصد است. بر حسب میزان سواد پاسخگویان، پاسخ مثبت ۴۸/۴، پاسخ منفی ۳۲/۲ و پاسخ نمی دانم ۶/۵ درصد است. درصد پاسخ ها به تناسب مناطق بیستگانه تهران نیز متفاوت بوده است و پاسخ کسانی که یکی از بستگان آنها در جبهه بوده است، در مورد ورود به خاک عراق ۵۸/۳ درصد مثبت و ۲۰ درصد منفی و ۲۰ درصد نمی دانم بوده است.

این نظرسنجی بیانگر بخشی از واقعیت اجتماعی و افکار عمومی نسبت به مسئله جنگ و تصمیم گیری در مورد پایان یا ادامه آن است و در میان اقشار مختلف با موقعیت ها و شرایط متفاوت انجام شده است که مردم فارغ از برخی اختلاف نظرها در جزئیات، به طور میانگین حدود ۷۰ درصد موافقت خود را با ادامه جنگ اعلام کرده اند. این واقعیت نشان می دهد در آن زمان تصمیم به خاتمه جنگ اتفاقاً چالش برانگیز تر و سؤال برانگیز تر از تصمیم به تداوم جنگ می شد و غالب مردم با اینکه تحت فشار تبعات جنگ بودند، خواهان خاتمه جنگ تنها در شرایطی بودند که حقوق ایران تأمین شده باشد.

برخوردار بود و دشمن دچار شکست شده بود؟ این توضیح اشاره به این دارد که پیچیدگی های حاکم بر شرایط تصمیم گیری پس از فتح خرمشهر، به گونه ای بوده است که هرگونه تصمیم گیری با توجه به پیامدهای آن می توانست پرسش زا و چالش برانگیز باشد و تفاوت تنها در نوع پرسش هاست، نه اصل آن.

مرکز پژوهش های اجتماعی نخست وزیری در خرداد سال ۱۳۶۱، طی یک نظرسنجی از عده ای با شرایط سنی، تحصیلی و جنسیت متفاوت، «نظرات مردم در مورد ادامه جنگ و ورود به خاک عراق» را مورد بررسی قرار داده است. در این نظرسنجی، نظر مردم در مورد ادامه جنگ، وارد شدن به خاک عراق در صورتی که عراق شرایط ما را نپذیرد و دلایل عدم ورود به خاک عراق، مورد توجه قرار گرفته است. در پاسخ به این پرسش که جنگ را تا کجا ادامه باید داد، خروج عراق از خاک ایران با ۳۰/۷ درصد و سقوط صدام با ۲۸/۵ درصد، بیشترین آرا را کسب کرده است. دیگر گزینه ها همچون گرفتن خسارت ۱۲/۴ درصد و صلح تنها ۲ درصد را به خود اختصاص داده اند. پاسخ نمی دانم نیز ۴ درصد بوده است. در پاسخ به این پرسش که اگر عراق شرایط ما را نپذیرد، آیا صلاح می دانید وارد خاک عراق شویم، بر حسب جنسیت پاسخ مثبت،



راهیان سبز



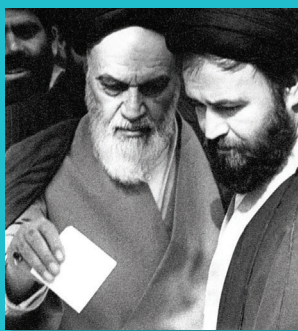
۱۱۵

اندک اندک جمع مستان می روند



۱۱۲

سبک زندگی جهادی



۱۱۸

انتخابات: تجلی مردم سالاری



گفت وگو با دبیر سابق مرکز مطالعات راهبردی حرکت های جهادی

سبک زندگی جهادی



مجید شفیعی

یک مصداق از ورود به حرکت جهادی و یک سبک زندگی است. سبک زندگی جهادی با الگوهای منحصر به فردی که دارد، یک مسیر میانبر و کوتاهی را برای رسیدن به قله های پیش روی اسلام به ما نشان می دهد. به اعتقاد ما، اردوی جهادی خودش یک سبک زندگی است و مصداق و بخشی از سبک زندگی اسلامی است.

در نگاه کلان، چه اثر و نتیجه ای برای این اردوها متصور هستید؟

آیا می شود اردو را تمام یا بخشی از یک سبک زندگی دانست؟

دیدار رهبر معظم انقلاب با جوانان خراسان شمالی منشأ بسیاری از برکات بود. این دیدار سرفصل های جدیدی را در حوزه ی کارهای فرهنگی گشود. سبک زندگی اسلامی زیرشاخه هایی دارد که یکی از این زیرشاخه ها، «سبک زندگی جهادی» است؛ مثل سبک زندگی قرآنی، سبک زندگی مهدوی و موارد دیگری که می توان در این حوزه نام برد. آن فعالیت هایی هم که ما به عنوان «اردوی جهادی» می شناسیم،

آقای وحید کمروستا، دبیر مرکز مطالعات راهبردی و هدایت حرکت های جهادی و یکی از فعالان با سابقه ی اردوهای جهادی است. در گفت وگو با ایشان درباره ی ارتباط حرکت های جهادی با «سبک زندگی» و همچنین نسبت انقلاب اسلامی با برگزاری اردوهای جهادی صحبت کردیم. ایشان همچنین درباره ی الگوی واقعی یک جهادگر هم سخن گفته است.

آیا می شود اردو را تمام یا بخشی از یک سبک زندگی دانست؟ دیدار رهبر معظم انقلاب با جوانان خراسان شمالی منشأ بسیاری از برکات بود. این دیدار سرفصل های جدیدی را در حوزه ی کارهای فرهنگی گشود. سبک زندگی اسلامی زیرشاخه هایی دارد که یکی از این زیرشاخه ها، «سبک زندگی جهادی» است؛ مثل سبک زندگی قرآنی، سبک زندگی مهدوی و موارد دیگری که می توان در این حوزه نام برد. آن فعالیت هایی هم که ما به عنوان «اردوی جهادی» می شناسیم،

این فاصله‌ی طبقاتی باید شکسته شود. امام خمینی رحمه الله می‌فرمایند: «گمان نمی‌کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومان وجود داشته باشد». محرومان ولی نعمت ما هستند و این حرکت برآمده از اصل انقلاب و برای انقلاب و تضمین‌کننده‌ی آینده‌ی انقلاب اسلامی است. اگر ما بتوانیم فرهنگ جهادی را در جامعه حاکم کنیم، انقلاب خودبه‌خود به اهداف خودش خواهد رسید. طبق رهنمودهای رهبر معظم، این حرکت باید به قله‌های عالی اهداف انقلاب برسد که به حول و قوه‌ی الهی و به فضل پروردگار، خواهد رسید.

یکی از آسیب‌های حرکت‌های جهادی این است که جوانان و نوجوانان از مناطق مرّقه شهرهای بزرگ، از تهران، اصفهان، تبریز یا مشهد می‌روند به مناطق بسیار محروم، جاهایی که امکانات در آن نیست. یعنی این افراد از مناطق برخوردار می‌روند به محیط‌های کمتر برخوردار که به شدت با آنها اختلاف فرهنگی دارد. یعنی بین این گروهی که می‌رود و آن جامعه به شدت اختلاف فرهنگی وجود دارد. این گروه می‌تواند آسیب‌هایی برای آن جامعه داشته باشد. به نظر شما این آسیب‌ها چیست؟ به نظر من یکی از این آسیب‌ها این است که ملاحظات در مناطق کمتر برخوردار توسط گروه‌های جهادی رعایت نشود. عدم رعایت آداب و رسوم اقوام و سلاقی مختلف و بی‌توجهی به فرهنگ آنان، مهم‌ترین آسیبی است که این گروه‌ها دارند. به نظر من گروه‌های جهادی باید به فرهنگ مناطق تکیه کنند، مادر مدل کار جهادی باید علیه این ساختارهای غربی قیام انقلابی داشته باشیم. ما نباید فرهنگ غرب را از برخی نقاط کشور به داخل مناطقی ببریم که دارای فرهنگ اصیل اسلامی ایرانی هستند، ما باید بر حفظ فرهنگ این محیط‌ها تأکید کنیم. باید در مناطق محروم نیازسنجی شود و بر اساس این نیازسنجی، برنامه‌ریزی صورت بگیرد. این به نظر من جزو مهم‌ترین آسیب‌ها است.

در مورد الگوسازی و فرهنگ‌سازی در زمینه‌ی سبک زندگی جهادی برای جوان انقلابی چه چیزی در دست داریم؟
ما می‌توانیم یک الگوی موفق از سبک زندگی اسلامی ارائه دهیم. یعنی مدل اردوی جهادی یکی از الگوهای موفق سبک زندگی اسلامی است. این سبک زندگی در بیداری جهان اسلام و در بیداری اسلامی هم نقش

آیه‌ی قرآن است: «آن‌ها را به دین، به انقلاب، به معنویت، سوق می‌دهد. «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم»؛ شما با عمل خودتان مردم را به ایمان، به اسلام، به دین دعوت می‌کنید.»

به نظر بنده، اردوی جهادی که مقدمه‌ای بر سبک زندگی جهادی و تعمیق و گسترش روحیه‌ی جهادی است، از این حیث حائز اهمیت است که تربیت و کادرسازی نسل آینده‌ی انقلاب، مأموریت بزرگ آن است. شما ببینید وقتی جوان امروز در منطقه‌ای محروم و کم‌برخوردار حاضر می‌شود، بعدها در پست‌های مدیریتی آینده‌اش، قطعاً این صحنه‌ها را فراموش نمی‌کند؛ این ارتباط با مردم، این سطح معیشت مردم و این خودسازی معنوی را فراموش نمی‌کند. حضرت آقا به برکات این حرکت اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «این خدمت‌رسانی است؛ خدمت‌رسانی مادی و خدمت‌رسانی معنوی. از این مهم‌تر، خدمتی است که شما به خودتان می‌کنید؛ استعدادهای درونی خودتان را فعال می‌کنید؛ به بالقوه‌هایی که در وجود شما هست، فعلیت می‌بخشید؛ تجربه‌پیدامی‌کنید؛ با زندگی مردم آشنایی شوید؛ این حصارهای طبقاتی شکسته می‌شود؛ واقعیت‌های زندگی را لمس می‌کنید؛ در خودتان شغف و بهجت خدمت‌رسانی را احساس می‌کنید و این احساس را در وجود خودتان زنده می‌کنید.»

در بین شرکت‌کنندگان در اردوهای جهادی شاهد حضور طیف‌های مختلف فکری و سیاسی هستیم که همه در علاقه‌مندی به انقلاب با یکدیگر مشترکند. اهمیت اردوهای جهادی برای انقلاب اسلامی چیست؟

کمترین اهمیت این اردوها ایجاد بسترهای لازم برای رسیدن به قله‌های عالی اهداف انقلاب است. این موضوع شاه‌بیت حضور گروه‌های جهادی در عرصه‌های خدمت‌رسانی و سازندگی و مجاهدت است. تحقق عدالت و کارآمدسازی نظام از مهم‌ترین برنامه‌هایی است که اردوهای جهادی در دستور کار دارند. بهره‌مندی از همه‌ی ظرفیت‌ها برای سازندگی کشور، این که گروه‌ها و افراد در منطقه حضور پیدا می‌کنند، با آن نگاه و مطالبه‌گری که مسئولین را به خدمت وامی‌دارند، این دستاورد کمی نیست. اصلاً انقلاب اسلامی برای این است که ما بتوانیم این فاصله‌ی طبقاتی را از بین ببریم.

از اولین سؤال‌ها و مطالبات امام راحل رحمه الله این بود که بالاخره



دارد و در حوزه‌های مختلف ساختارهای مدیریتی جامعه‌ی اسلامی بی تأثیر نیست. در این که ما اصلاً باید در این حوزه گفت‌ماندازی کنیم، سیره‌ی زندگی ائمه‌ی اطهار یا سبک زندگی رهبران جهادی معاصر مثل امام خمینی، رهبر معظم انقلاب، شهیدان انقلاب اسلامی، شهید چمران یا شهدای دیگری یا مجاهدینی مثل امام موسی صدر را باید بررسی و روی اسوه‌های جهادی کار مطالعاتی و فکری کرد. فکری کنیم لازمه‌ی رسیدن به سبک زندگی و رسیدن به این که جامعه‌ای اسلامی داشته باشیم که منجر به تمدن نوین اسلامی شود این است که مؤمن جهادی داشته باشیم. مؤمن جهادی یکی از آن شاخصه‌هایی است که ما را به این جریان نزدیک می‌کند؛ فردی که انگیزه‌ی قوی، پشتوانه‌ی معرفتی خوب و طرح و برنامه‌ی خدمت خالصانه داشته باشد و حرکتش بر مدار وظیفه و تکلیف باشد. ما باید این انگیزه‌های معنوی را در بین خودمان تقویت کنیم.

در میان عناصر خدم و خدمتگزار جهادگر نام حاج عبدالله والی ماندگار شده است. نقش او در شکل‌گیری این حرکت عظیم چه بوده است؟

مرحوم حاج عبدالله والی یکی از اسوه‌های حرکت‌های جهادی بود که از سال ۱۳۶۱ در منطقه‌ی بشاگرد فعالیت کرد. او به فرمان حضرت امام رحمه الله که فرمودند: «به داد بشاگرد برسید!» به این منطقه‌ی محروم شتافت. والی از بهترین فرصت‌های زندگی بعد از انقلاب و از پیشنهاد مسئولیت‌هایی که داشت، گذر کرد و ۲۳ سال از عمرش را در بشاگرد گذاشت تا شیعیان مظلوم روستاهای بشاگرد از فقر و محرومیت جامانده از زمان طاغوت نجات پیدا کنند. حاج عبدالله والی نماینده‌ی کمیته‌ی امداد در بشاگرد بود. بشاگرد هر چه نیاز داشت، به دستان حاج عبدالله حل شد. او بود که مساجد، درمانگاه، کارگاه‌ها و حوزه‌ی علمیه ساخت. ما می‌توانیم یک الگوی موفق از سبک زندگی اسلامی ارائه دهیم. یعنی به نظر من سبک اردوی جهادی موضوع الگوی موفق سبک زندگی اسلامی است. این سبک زندگی در بیداری جهان اسلام و در بیداری اسلامی هم نقش دارد و در ساختارهای مدیریتی جامعه‌ی اسلامی بی تأثیر نیست. اگر ما بخواهیم یک اسوه‌ی جهادی معرفی کنیم، باید به زندگی حاج عبدالله والی نگاه کنیم. تمام بشاگردی‌های دهه‌ی ۶۰ امام رومی شناختند. چیزی که در حاج عبدالله والی تبلور یافته بود، اخلاص او بود. ۲۳ سال کار فوق طاقت بدون تابلو و تبلیغات! کاری که حاجی انجام می‌داد، ده‌ها برابر وظیفه‌ای بود که از او می‌خواستند. در حوزه‌ی عبادات و معنویات دائم الوضوء، دائم الذکر، اهل نماز شب. حاج عبدالله والی در کار دقیق بود. در هر کاری از بهترین متخصص مشورت می‌گرفت. خیرین را به منطقه‌ی بشاگرد می‌آورد. در بحث مردم‌داری وقتی شنید روستایی در انتهای بشاگرد غذا ندارد، روزه‌اش را افطار نکرد تا وقتی غذا به آن جا برسد. در بحث مدیریت، پرسنل دوستش داشتند و با علاقه و ذوق کار می‌کردند. در بحث تدبیر، مرحوم والی می‌گفت بشاگرد را باید بشاگردی بسازد. در بحث استقامت، اوستی ۲۳ سال دوری از خانواده یا چند بیماری در محروم‌ترین منطقه‌ی کشور را برای تحقق هدف مقدسش به جان خرید. حاج عبدالله با بصیرت بود. شاخص او برای شناخت احزاب و گروه‌ها امام رحمه الله بود. وقتی می‌دید چیزی از بیت المال هدر رفته، عصبانی می‌شد.

من فکری کنم حاج عبدالله والی باید به عنوان یکی از اسوه‌های سبک زندگی جهادی مطرح شود. متأسفانه او در جامعه‌ی ما مظلوم واقع شده است. ان شاء الله با رجوع بیش از پیش مردم به سبک زندگی جهادی، دست به دست هم دهیم و این حرکت‌ها را به قله‌های عالی اهداف انقلاب برسانیم.



اندک اندک جمع مستان می روند

درباره شهدای مدافع حرم «سید علی اصغر شنایی»
و «غلامعلی تولی»

با اشک های عزادارش غسل نمود. کودکی علی اصغر در دیباج گذشت. تحصیلاتش را تا پایان دوره متوسطه ادامه داد و پس از آن وارد سپاه شد. نیمه دوم اردیبهشت سال ۹۲ برای گذراندن دوره بصیرت به همراه چند نفر دیگر راهی مشهد شدند.

او خانواده و پدر و مادرش را به همراه برد، انگار می دانست آخرین بار است که به پابوسی امام هشتمش می رود. پدر شهید می گوید: «شب شهادت امام صادق (ع) خواب دیدم بانویی بلند بالا با چادر عربی و نقاب بر چهره به گفت: «آن امانتی که شب یازدهم محرم ۵۹ به تو دادیم از تو گرفتیم.» هر چه فکر کردم متوجه نشدم یعنی چه؟! روز بعد به یاد علی اصغر افتادم او همان امانتی بود که شب یازدهم محرم از پروردگار گرفتم.

از محل مأموریتش در جریان نبودم، راستش به من نگفت، او پسر مظلوم و باایمانی بود و نمی خواست من را ناراحت و نگران کند، روز شنبه ۱۸ خرداد از رفت و آمد دوستان و بستگان متوجه شدم علی اصغر شهید شده است.»

شهدای مدافع حرم در سال هایی که می رفت سخن شهادت در زبان هایمان کمرنگ شود باز هم جلوه ی تازه ای به ایمان مان دادند. هر چند برای یادکردن از آنها به بهانه و تقویم و تاریخ نیاز

نیست اما مادر این شماره از **سروپادی** داشته ایم از دو تن از شهدای مدافع حرم خرداد ماه.

شهید سید علی اصغر شنایی دهم آبان ۱۳۵۹ در شهر دیباج از توابع شهرستان دامغان به دنیا آمد. آقا سید عباس (پدر شهید) به حضرت علی اصغر (ع) ارادت و علاقه خاصی داشت به همین دلیل تصمیم گرفته بود فرزندش که به دنیا آمد، نامش را علی اصغر بگذارد. دهم آبان ماه سال پنجاه و نه، درست یازدهم ماه محرم بود. پرچم عزازینت بخش خانه ها بود و صوت حزین و گرم یا حسین (ع) محفل آرای هر جمعی و اشک بر خاندان حسین (ع) صفا بخش دل های پاک و آینه ای هر عاشق دردی.

پس آقا سید عباس پسرش را نذر دل داغدار زینب (س) کرد و



ریحانه جعفری



شهید شنائی در لباس پاسداری

علی اصغر و دو دوست دیگرش روی تانک کار می کردند و دریکی از شب های دفاع از حرم، موشک هدایت شونده که هدیه صهیونیست ها بود به تانک اصابت می کند و شهید سید علی اصغر به همراه دو دوست دیگرش شهید سید مهدی خراسانی و شهید امیر کاظم زاده در آتش عشق به شهادت و در لابلای پولاد ارا به جنگی ذوب می شوند و روح بلندشان در مسیر پاسداری از حرم حضرت زینب کبری (س) در تاریخ ۱۴ خرداد ماه ۱۳۹۲ به ملکوت اعلی پرمی کشد.

وصیت نامه شهید

با سلام خدمت امام زمان (عج) و رهبر عزیزمان و شهدای گلگون کفن و خدمت ملت ایران پدر و مادر عزیزم و همسر و فرزند و تمامی فامیل ها و کسانی که حقی برگردن بنده دارند. امیدوارم که من را ببخشند. من در راهی گام می نهم که با اطمینان قلبی بدون اجبار برای یاری اسلام و امام زمان (عج) و رهبر عزیزمان ... پای نهادم. امیدوارم خداوند متعال اسلام را یاری کند و امام زمان (عج) هرچه سریع تر ظهور کند و پرچم را از نائب برحقش امام خامنه ای (مد ظله العالی) که بزرگ پرچمدار اسلام است تحویل بگیرد انشا الله از پدر و مادرم به خاطر زحمات زیادی که برای من کشیده اند تشکر می کنم و همیشه برای من دعا کنند که همان دعای آنها بود که راهم را بخوبی انتخاب کردم. از همسر به خاطر صبر زیادی که در این دوران زندگی داشته اند تشکر میکنم و از آنها می خواهم که همیشه پیرو خط رهبری باشند که هیچگاه شکی در آنها بوجود نمی آید.

شهیدی دیگر

فتنه تکفیری ها که در سوریه و عراق کلید خورده بود، حضور مستشاری مدافعان حرم در جبهه مقاومت به دلایل امنیتی رسانه ای نمی شد؛ این در حالی بود که در این دوران، رزمندگانی بودند که مفتخر به دریافت مدال شهادت خود شدند، اما در گمنامی و غربت تشییع و خاکسپاری می شدند.

شهید مدافع حرم «غلامعلی تولی»، یکی از شهدای مدافع حرم است که سال ۱۳۹۲ در سوریه به شهادت رسید؛ هرچند که پیکری نیز از او برنگشت تا در گمنامی و غربت تشییع شود. شهید مدافع حرم «غلامعلی تولی» نخستین شهید مدافع حرم استان گلستان است که ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۹۲ به سوریه اعزام شد و چند روز

بعد به شهادت رسید. سرهنگ پاسدار «علی کوهی» فرمانده تیپ ۶۰ زرهی «عمار یاسر» گنبد کاووس، درباره این شهید و الامقام گفته است: شهید «تولی» قبل از اعزام به این مأموریت نزد بنده آمد و گفت که خواسته ای از شما دارم، قول می دهی انجام بدهی؟ ابتدا فکر کردم شاید مشکل مالی دارد و گفتم شما خواسته ات را بگو! ان شاء الله که بتوانم برآورده کنم، بعد گفت: «دعا کنید برایم تا شهید شوم!». «هادی تولی» فرزند شهید مدافع حرم «غلامعلی تولی» نیز درباره نحوه شهادت پدر خود، گفته است: «بعد از یک هفته حضور در سوریه و بنا به دستور فرماندهی برای شناسایی منطقه مبادرت کرد و در این مأموریت با نیروهای داعش درگیر شدند که به کمین گروه های تکفیری برخورد کرده و متوجه حضور گروه های تکفیری می شوند؛ اما آن ها تصور می کردند که نیروهای خودی هستند. در مسیر برگشت پدرم به شهادت رسید و نیروهای داعش در آن منطقه تعدادشان بیشتر بود؛ بنابراین پیکر شهید در آن مکان باقی ماند. به گفته هم رزمانش، آنها از فاصله دور متوجه شدند که نیروهای داعشی پیکر شهید تولی را از ماشین پیاده کردند و با خود بردند و ماشین را به آتش کشیدند. آرزوی پدرم این بود که مثل حضرت فاطمه زهرا (س) پیکرش بازنگردد».

وقتی پای صحبت مادر شهید تولی می نشینی آنچه از فرزند شهیدش بر زبان می آورد فقط صداقت و مهربانی اوست. او تأکید دارد که فرزندانش را بالقوه حلال بزرگ کرده است و می گوید: «دارای ۵ فرزند بودم، ۴ پسر و یک دختر. بچه ها خیلی کوچک بودند که پدرشان از دنیا رفت و من با کار کشاورزی این فرزندان را بزرگ کردم. غلامعلی فرزند چهارم بود. مادر روستای یورت زینل از روستاهای شهرستان



لحظات عمرم را در کنار شهید گذراندم. تمام زندگیم با شهید شیرین و خاطره‌انگیز بود. یکی از جالب‌ترین خاطراتمان زمانی بود که در شهرستان گالیکش زندگی می‌کردیم، دو فرزند داشتیم که سه و یک ساله بودند. شهید تولی به مأموریتی سه ماهه رفته بود. من نه نامه‌ای از او دریافت کرده بودم و نه تلفنی زده بود.

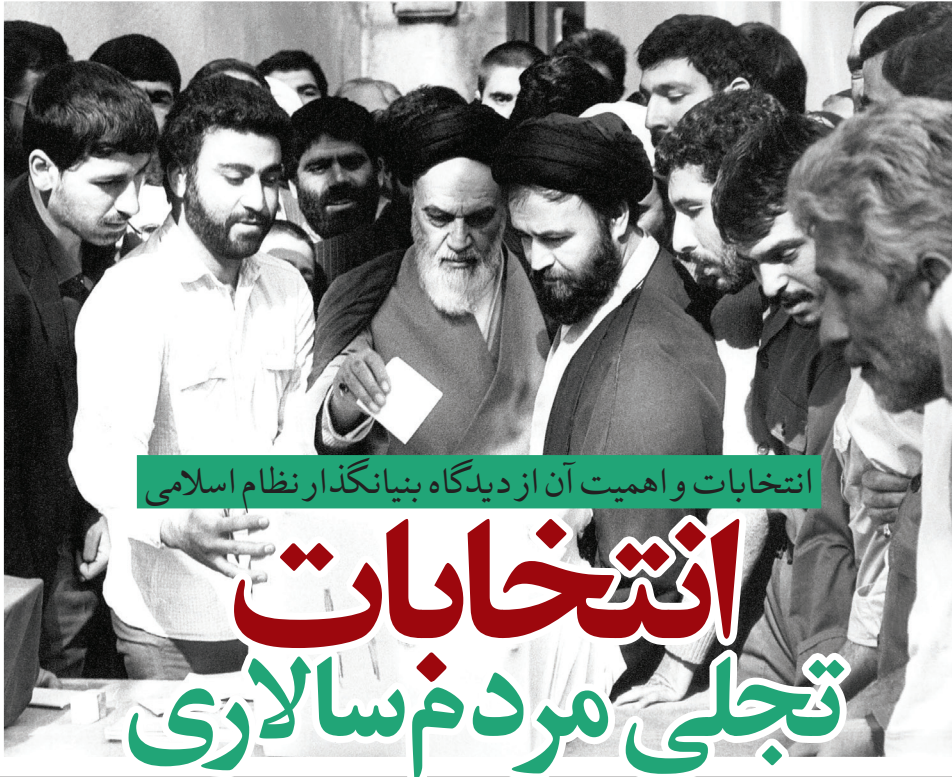
یک روز فرزندانم را در منزل گذاشتم و به قصد خرید نان به سرکوه رفتم. داخل کوچه که شدم از دور مردی را دیدم که یک ساک به روی دوشش گذاشته بود و بارش‌های بلند به سمت من می‌آمد. توجه نکردم تا اینکه با صدای بلند مرا عزیز صدا کرد! متوجه شدم که تولی است! باور نمی‌کردم زیرا خیلی در این چند ماه سختی کشیده بودم. متوجه نبودم که داخل کوچه‌ام، خودم را به سمتش انداختم و هر دو شروع به گریه کردیم. تا اینکه خانمی در را باز کرد و گفت چی شده؟ تولی گفت هیچی خانم، همسر من، با همین حال گریه به خانه رسیدیم. من به قدری هیجان داشتم که یادم رفت برای چه بیرون آمده بودم. نان هم نگرفتم! بعد از اینکه چند سال در گالیکش زندگی کردیم به گنبد آمدیم و الان ۱۵ سال هست که در گنبد زندگی می‌کنیم. همسر کسی بود که همیشه به فامیل کمک می‌کرد. همیشه منزل هریک از اقوام که می‌رفتیم حتی شده چند عدد نان، شیرینی، گوشت و... می‌گرفت و بعد به آنجا می‌رفتیم. وقتی شهید تصمیم به رفتن گرفت من خیلی ناراحتی می‌کردم. ایشان سعی می‌کرد دل من را به دست بیاورد تا رضایت دهم. حتی به من گفته بود دعا کن رفتم شهید شوم! این من را بیشتر اذیت می‌کرد. تا یک هفته به من بیشتر از قبل توجه داشت. دیدم نمی‌توانم جلوی رفتنش را بگیرم بالاخره رضایت دادم. در ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۹۲ اعزام شد و پنج روز بعد در ۲۷ اردیبهشت به شهادت رسید. ما تا یک ماه خبر نداشتیم. بعد شهادتش حالم دگرگون شده بود و خیلی مریض احوال بودم. اصرار کردم تا من را به محل شهادتش ببرند. رفتم و آنجا را از نزدیک دیدم. سپس برای زیارت به حرم حضرت زینب (س) رفتم و خواستم از خانم زینب بخوام که همسر من را به من بازگرداند. اما نتوانستم و در برابر عظمت این بی‌بی هیچی نتوانستم. حتی به این قصد به کربلا رفتم که از امام حسین (ع) همسرم را طلب کنم اما در مقابل آقا هم زبانم بند آمد و چیزی نتوانستم و برگشتم. اما عنایت کردند و حالم بهتر شد. صبرم بیشتر شد.

گالیکش زندگی می‌کردیم. شهید در دوران کودکی گوسفندان را به چرامی برد. من با سختی فرزندان را بزرگ کرده‌ام. او خیلی مهربان و باخدا بود. همیشه به من سر می‌زد و دست پرمی‌آمد.

همسر شهید می‌گوید: «من هم در روستای هم جوار محل زندگی آن‌ها زندگی می‌کردم. ۱۸ سال بیشتر نداشتم که از خانواده‌ام خواستند که با من ازدواج کنند. پدرم شرط ازدواج ما را اتمام دوران سربازی قرارداد. شهید با اینکه سن کمی داشت مرتب به جبهه می‌رفت تا اینکه رسماً برای گذراندن خدمت سربازی عازم جبهه شد. بعد از گذراندن خدمت سربازی، من و شهید تولی در سال ۱۳۶۵ با هم ازدواج کردیم. سپس در سپاه شهرستان مینودشت و بعداً در تیپ ۶۰ زهی عمار یاسر گنبد مشغول به کار شد. حاصل ازدواج ما سه فرزند است، مرتضی ۲۷ ساله و هادی ۲۴ ساله و دخترم سمانه که آخرین فرزند ما است.

بعد از اوجمان مرتب به جبهه می‌رفت و من و فرزندانم به تنهایی زندگی می‌کردیم. گاهی اوقات مأموریت‌هایی می‌رفت که سه ماه از او بی‌خبر بودیم. حتی نامه هم نمی‌فرستاد. اگر هم نامه‌ای می‌نوشت بعد از آمدن خودش به دستمان می‌رسید. من همیشه نگران و چشم انتظار بودم که کی برمی‌گردد. حتی بعد جنگ هم در مناطق جنگی خدمت می‌کرد. آبادان، شوش، بیشتر مناطق مرزی بود. من همیشه انتظار دیدنش را می‌کشیدم.

همسر من وقتی برای مرخصی می‌آمد جبران همه نبودن هایش را می‌کرد. هرگز من را با اسم صدانمی‌زد. همیشه اسم من عزیز بود و من هم با همین اسم صدا می‌کردم. مهربانی، بهترین و شیرین‌ترین هدیه‌ای بود که به من می‌داد. شیرین‌ترین



انتخابات و اهمیت آن از دیدگاه بنیانگذار نظام اسلامی

انتخابات تجلی مردم سالاری

آرامش را در تبلیغ کاندیداهایشان رعایت کنند و نسبت به یکدیگر تفاهم و صمیمیت و اخوت اسلامی داشته باشند. از تفرقه و کدورت شدیداً احتراز کنند که تفرقه و تشتت، دوستان را نگران و دشمنان را کامیاب می‌کند و موجب تبلیغات سوء می‌شود. بر اساس رهنمودهای امام (ره)، مشارکت در انتخابات اگر بر اساس احساس تکلیف و خلوص نیت باشد عبادتی است بزرگ. اگر می‌خواهیم در این آزمون الهی سربلند و شایسته شرکت کنیم و انتخابی شایسته تر داشته باشیم باید به کسی اقتدا کنیم که پایه‌گذار این نظام الهی بوده و بیش از هر کس بر مصالح و نیازهای آن واقف بوده است. با مروری بر رهنمودهای حضرت امام درباره انتخابات در یک جمع بندی اجمالی می‌توان گفت آرای امام ناظر بر سه جنبه از مسائل انتخابات است: اصل انتخابات و اهمیت مشارکت در آن، تبلیغات انتخاباتی و معیارهای انتخاب.

مردم در دیدگاه امام خمینی (ره) جایگاهی ویژه داشتند و ایشان اساس حکومت را مبتنی بر خواست و مشارکت مردم بنا کردند و مبتنی می‌دانستند. امام (ره) بر استقرار نهادهای مردمی در جمهوری اسلامی از طریق برگزاری انتخابات سعی وافر داشتند و برای آن اهمیت بالایی قائل بودند. ایشان بر توجه به حفظ حقوق مردم و رعایت اخلاق اسلامی و موازین تأکید می‌کردند و ضرورت شرکت همگانی در مسائل سیاسی و حضور همراه با دقت و هوشیاری را از مسائل مهم سیاسی برمی‌شمردند. امام (ره) یکی از عرصه‌های مهم حضور و مشارکت مردم را عرصه انتخابات و مراجعه به آرای مردمی می‌دانستند و همگان را به برگزاری انتخاباتی پرشور و حداکثری تشویق و سفارش می‌کردند. ایشان به مردم توصیه می‌کردند که در مبارزات انتخاباتی کمال



انتخابات و اهمیت مشارکت در آن

در این بخش، حضرت امام (ره) نظام جمهوری اسلامی را نظامی دینی و مردمی می‌داند که ثبات و اقتدار آن با حضور و مشارکت گسترده اقشار مختلف مردم پیوندی ناگسستنی دارد. بر این اساس شرکت در انتخابات به عنوان یکی از مهمترین تکالیف شرعی و اجتماعی تلقی می‌شود و عواملی که سبب کاهش نقش مردم و کم‌رنگ شدن حضور آنان در انتخابات می‌شود عوامل بازدارنده و موانع بر سر راه انقلاب اسلامی است. بارها حضرت امام (ره) بر وجوب شرکت در انتخابات فتوا داده و در وصیتنامه سیاسی و الهی خود نیز بر آن سفارش اکید دارند. از دیدگاه امام (ره) هرچه حضور مردم در انتخابات بیشتر و قوی‌تر باشد این مشارکت علاوه بر عمل به تکلیف شرعی و افزایش ضریب صحت انتخاب، نشانه اقتدار نظام و سبب نومیدی و عقب‌نشینی دشمنان انقلاب خواهد بود.

تبلیغات انتخاباتی

در بحث تبلیغات انتخاباتی نیز حضرت امام (ره) سفارش‌هایی روشن‌گر دارند. خلاصه رهنمودهای امام (ره) چنین است: استفاده از وجوه شرعی و بیت‌المال و اموال اداری و عمومی در تبلیغ به نفع کاندیداها جایز نیست. تبلیغات باید به دور از تفرقه و تشدد و در فضایی آکنده از برادری و صمیمیت و روحیه مسابقه در امر خیر باشد، تبلیغ منفی علیه کاندیداها و غیبت و اتهام و هجو و هتک حرمت‌ها و تخریب چهره‌ها گناه است و فضای مقدس و عبادی انتخابات را آلوده می‌سازد. امام خمینی (ره) با تأکید بر اینکه میزان رأی ملت است، و با تکیه بر رشد و بلوغ سیاسی ملت ایران و آزادی مردم در انتخابات، تحمیل نظر و رأی شخصی و جناحی بر دیگران را به هر شکلی ممنوع می‌دانستند و دخالت غیرقانونی در امور انتخابات را جایز نمی‌شمردند. حضرت امام (ره) به روحانیت سفارش اکید فرموده‌اند که به عنوان امنای ملت ضمن مشارکت و ارائه نظر خویش، با همه کاندیداها باید برخوردی پدران و محبت‌آمیز داشته باشند. حفظ حرمت نهادهای قانونی و شورای نگهبان و رعایت قوانین انتخاباتی از دیگر سفارشات مؤکد امام در این زمینه است.

معیارهای انتخاب

در مورد معیارهای انتخاب رئیس‌جمهور نیز حضرت امام (ره) معیارهای مشخصی را بر شمرده‌اند. بر اساس این رهنمودها در انتخاب اصلح علاوه بر شرایط مصرح در قانون اساسی باید به این ویژگی‌های سلبی و یا ایجابی نیز توجه نمود: عدم همکاری با رژیم شاه، نداشتن سوء سابقه، نداشتن پیوند و دلبستگی با بیگانگان، دارای دید وسیع سیاسی و منزله از گرایش به شرق و غرب و مکتب‌های انحرافی، صددرد مکتبی بودن و به اسلام و احکام آن در عمل و عقیده پایبند و متعهد بودن، اعتقاد به قانون اساسی و تمام اصول آن و از آن جمله، اصل ولایت فقیه و خضوع در مقابل قانون، پرهیز از دنباطلی و ریاست‌خواهی، در عقیده و عمل خدمتگزار ملت و حامی مستضعفان بودن، دارای سوابق روشن مبارزاتی و تجارب موفق در همگامی با انقلاب از آغاز تا کنون، دارای بصیرت کافی در امر دین و دنیا، لمس محرومیت و برخاستن از متن توده‌های مردم و نه از طبقات مرفه و بی‌درد، و به تعبیر حضرت امام (ره) رئیس‌جمهور باید از خود مردم و برای مردم باشد. در ادامه گزینه‌هایی از رهنمودهای ایشان در این موضوع بازخوانی می‌شود:

رعایت اخلاق در تبلیغ انتخاباتی

از آقایان کاندیداها و دوستان آنان انتظار داریم که اخلاق اسلامی - انسانی را در تبلیغ برای کاندیدای خود مراعات و از هر گونه انتقاد از طرف مقابل که موجب اختلاف و هتک حرمت باشد خودداری نمایند، که برای پیشبرد مقصود، ولو اسلامی باشد، ارتکاب خلاف اخلاق و فرهنگ، مطرود و از انگیزه‌های غیر اسلامی است. (صحیفه امام؛ ج ۱۲، ص ۱۲)

تبلیغات با آداب اسلامی

من از همه قشرها، از همه ملت می‌خواهم که آداب اسلامی خودشان را نسبت به همه امور، خصوصاً در انتخابات حفظ کنند و مبادا خیال کنند که مبارزات انتخاباتی عبارت از این است که به دیگران بد بگویند و کارشکنی بکنند. (صحیفه امام؛ ج ۱۲، ص ۱۵۲)

میزان در نظر همه ارزش خدمت باشد، نه خدای نخواستہ تحصیل مقام، و شما می دانید در جمهوری اسلامی مقاماتی که در رژیم های دیگر مطرح است، و برای تحصیل آن دست به همه نوع فعالیت مشروع یا غیر مشروع می زنند، مطرح نیست، و اساساً این مقامات ارزشی ندارد، مگر آنکه خدمت به خدا و خلق خدا باشد. (صحیفه امام؛ ج ۱۸، ص ۳۳۷)

آزادی در انتخابات

مردم در سراسر کشور در انتخاب فرد مورد نظر خود آزادند و احدی حق تحمیل خود یا کاندیداهای گروه یا گروه ها را ندارد. هیچ مقامی و حزبی و گروهی و شخصی حق ندارد به دیگران که مخالف نظرشان هستند توهین کنند، یا خدای نخواستہ افشاکاری نمایند؛ گرچه همه حق تبلیغات صحیح برای خود یا کاندیداهای خود یا دیگران را دارند، و هیچ کس نمی تواند جلوگیری از این حق نماید. (صحیفه امام؛ ج ۱۸، ص ۳۳۷)

آگاهی در انتخابات

لازم است تبلیغات موافق مقررات دولت باشد و احدی شرعاً نمی تواند به کسی کورکورانه و بدون تحقیق رأی بدهد. و اگر در صلاحیت شخص یا اشخاصی تمام افراد و گروه ها نظر موافق داشتند ولی رأی دهنده تشخیص بر خلاف همه آنها بود، تبعیت از آنها صحیح نیست، و نزد خداوند مسئولیت دارد. (صحیفه امام؛ ج ۱۸، ص ۳۳۷)

اهمیت مشارکت مردمی

به سوی صندوق های رأی چون موجی خروشان و دریایی مواج، با صوفی فشرده، رفته، رأی خود را به شخصی که متعهد به اسلام و خدمتگزار به ملت و کشور و حامی مستضعفان و دارای بصیرت در امر دین و دنیا و منزه از گرایش به شرق و غرب و مکتب های انحرافی و دارای دید سیاسی است، بدهید. امروز شرکت در انتخابات ریاست جمهوری نه فقط یک وظیفه اجتماعی و ملی است، بلکه یک وظیفه شرعی اسلامی و الهی است.

نصیحتی است از پدری پیر... که سعی کنید تبلیغات انتخاباتی شما در چهارچوب تعالیم و اخلاق عالیّه اسلام انجام شود؛ و از کارهایی که با شئون اسلام منافات دارد جلوگیری گردد. باید توجه داشت که هدف از انتخابات در نهایت حفظ اسلام است. (صحیفه امام؛ ج ۲۱، ص ۱۱)

حفظ آبروی کاندیدها

لازم است مطلبی را که گاهی شنیده می شود که برای تبلیغات انتخاباتی بعضی از کاندیدها - خدای نخواستہ - بعضی دیگر را تضعیف یا توهین می کنند، در رابطه با آن تذکردهم که، امروز این نحو مخالفت ها خصوصاً از چنین کاندیدهایی، برای اسلام و جمهوری اسلامی فاجعه آمیز است. اگر فرضاً کسی در دیگری مناقشه دارد، ابراز آن و اظهار در بین مردم هیچ مجوزی ندارد، و حیثیت و آبروی مؤمن در اسلام از بالاترین و والاترین مقام برخوردار است، و هتک مؤمن، چه رسد به مؤمن عالم، از بزرگ ترین گناهان است و موجب سلب عدالت است. (صحیفه امام؛ ج ۱۷، ص ۱۳۳)

تفاهم برای خدا

مسئله این نشود که یک دسته برای خاطر اینکه یک کاندیدایی دارند، دیگران را بکوبند، آن دسته هم برای همین کاندیدای خودشان، این را بکوبند. اگر همه برای خدا هست، با هم تفاهم کنید. (صحیفه امام؛ ج ۱۸، ص ۱۷۲)

تکلیف اجتناب از اختلاف

مردم در انتخابات موظفند، موظف شرعی هستند، که اختلافات کوبنده را از آن دست بردارند، و این امری است که بین همه هست، یعنی یک تکلیفی متوجه به همه هست، به من طلبه که اینجا نشسته ام و به شما علما و همه علمای بلاد و همه قشرهای ملت، همه روشنفکران، همه نویسندگان، گویندگان، به همه تکلیف شرعی است. (صحیفه امام؛ ج ۱۸، ص ۱۷۳)

خدمت به خدا و خلق